



دانشگاه تورنتو
مونتreal - کانادا



دانشگاه تهران
تهران - ایران

مفهمین بیت گهار

در مباحث

علمی و ادبی و فلسفی و گزارش سفرهای علمی

و یادبود بزرگان علم و دانش

از

دکتر محمدی محقق

تهران ۱۳۸۶

3539664
islm

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادبود

سی و نهمین سال تأسیس
مؤسسه مطالعات اسلامی
دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل
۱۴ دیماه ۱۳۴۷ - ۴ ژانویه ۱۹۶۹



دانشگاه مک گیل
مونترآل - کانادا

مؤسسه مطالعات اسلامی



دانشگاه تهران
تهران - ایران

هفتمین مسیت گفتار

در مباحث

علمی و ادبی و فلسفی و گزارش سفرهای علمی
و یادبود بزرگان علم و دانش

از
دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۸۶

سلسله دانش ایرانی

۶۱

مجموعه متون و مقالات تحقیقی و ترجمه

زیر نظر

دکتر مهدی محقق

انتشارات

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

خیابان انقلاب، شماره ۱۰۷۶ طبقه ۷ تلفن ۶۶۷۰۷۲۱۳-۶۶۷۲۱۳۳۲

دورنگار ۸۸۰۰۲۳۶۹، صندوق پستی ۱۳۳-۱۴۵-۱۳، تهران

تعداد ۱۰۰۰ نسخه از چاپ اول

کتاب هفتمین بیست گفتار

از دکتر مهدی محقق

لیتوگرافی پاریس، چاپ دالاهو، صحافی کیانی

چاپ و ترجمه و اقتباس از این کتاب منوط به اجازه

مؤسسه مطالعات اسلامی است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۵۵۲-۳۶-۵ ISBN : 978-964-5552-36-5

بها: ۵۰۰۰ تومان

تهران ۱۳۸۶

| | |
|----------------------|--|
| وضعیت فهرست نویسی | فیا |
| رده بندی کنگره | ۷۱۳۸۶ هـ / ۶۲۶ ح / ۸۲۰۳ PIR |
| شماره کتابشناسی ملی | ۱۰۳۰۵۱۷ |
| سرشناسه | محقق، مهدی، ۱۳۰۸ - |
| عنوان و نام پدید آور | هفتمین بیست گفتار در مباحث علمی و ادبی و فلسفی و گزارش سفرهای علمی و یادبود بزرگان علم و دانش / از مهدی محقق. |
| وضعیت نشر | تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۸۶. |
| مشخصات ظاهری | ده، ۳۲۰ ص. |
| فروست | سلسله دانش ایرانی؛ ۶۱. مجموعه متون و مقالات تحقیقی و ترجمه / زیر نظر مهدی محقق |
| شابک | ۵۰۰۰۰ ریال : 978-964-5552-36-5 |
| یادداشت عنوان | ص.ع. لاتینی شده: The seventy treatises on literature, Mehdi Mohaghegh. Haftumin BistGuftar philosophy and biographies of learned men |
| و پدید آور | نمایه. |
| یادداشت کتابنامه،... | کتابنامه. |
| یادداشت کتابنامه،... | محقق، مهدی، ۱۳۰۸ - -- سفرها. |
| موضوع | مقاله های فارسی -- قرن ۱۴. |
| موضوع | فلسفه اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها. |
| موضوع | علوم -- کشورهای اسلامی. |
| شناسه افزوده | مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل. |
| شناسه افزوده | دانشگاه تهران. مؤسسه مطالعات اسلامی |
| رده بندی دیویی | ۴۶۲/۸۴ |

فهرست مطالب کتاب

- پیشگفتار.....هفت - ده
- ۱- برخی از اصطلاحات فلسفی در شعر ناصر خسرو..... ۱-۱۸
- ۲- میرداماد و فلسفهٔ مشاء..... ۱۹-۲۸
- ۳- ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی)..... ۲۹-۴۴
- ۴- سخنی چند دربارهٔ حاج ملاهادی سبزواری..... ۴۵-۶۰
- ۵- گزارش اجمالی از یک سفر کوتاه علمی
(همایش بین‌المللی احمد بن عبدالجلیل سجزی)..... ۶۱-۷۴
- ۶- سخنی کوتاه دربارهٔ شروح فارسی فصوص الحکم ابن عربی..... ۷۵-۸۲
- ۷- مقدمه‌ای بر چاپ اول بوستان سعدی
- تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی..... ۸۳-۹۰
- ۸- مَثَل و مَمَثول و تمثیل، پنجاه ضرب‌المثل مشترک
در زبان‌های عربی و فارسی و انگلیسی..... ۹۱-۱۱۲
- ۹- میرزا ابوالحسن شعرانی..... ۱۱۳-۱۲۰
- ۱۰- گزارشی کوتاه از سفر علمی به شهر بمبئی و پونا..... ۱۲۱-۱۳۲
- ۱۱- آشنائی من با سید حسن تقی زاده..... ۱۳۳-۱۳۸
- ۱۲- ناصر خسرو و توجه او به مسیح و مسیحیت..... ۱۳۹-۱۴۶
- ۱۳- نوش آفرین انصاری..... ۱۴۷-۱۶۰
- ۱۴- نامه‌هایی از دکتر مهدی محقق به نوش آفرین انصاری..... ۱۶۱-۱۷۴
- ۱۵- سفر علمی کوتاه به کشور کویت جهت داوری
بهترین کتاب در تاریخ پزشکی اسلامی..... ۱۷۵-۱۸۰

- ۱۶- از خلیل بن احمد تا احمد بهمنیار..... ۱۹۸-۱۸۱
- ۱۷- کتابت حدیث و پیوندهای فرهنگی..... ۲۰۸-۱۹۹
- ۱۸- بهاءالدین خرمشاهی..... ۲۱۸-۲۰۹
- ۱۹- گزارشی از سفر کوتاه علمی به حیدرآباد هند ۲۳۲-۲۱۹
- ۲۰- مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل..... ۲۵۸-۲۳۳
- فهرست اعلام و اشخاص..... ۲۷۹-۲۵۹
- فهرست کتابها..... ۲۹۴-۲۸۱
- فهرست گروه، طوایف و اقوام..... ۲۹۹-۲۹۵
- فهرست اماکن و نهادها..... ۳۰۹-۳۰۱
- فهرست موضوعی یکصد و چهل مقاله
- که در بیست گفتارهای هفتگانه آمده است..... ۳۲۰-۳۱۱

پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوند بزرگ را که چنان توفیقی به راقم این سطور ارزانی داشت که اکنون هفتمین بیست‌گفتار خود را به اهل علم و جویندگان دانش تقدیم می‌نماید. نخستین بیست‌گفتار او در سال ۱۳۵۵ به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی منتشر گشت. مطالب کتاب چنان تازه و بدیع بود که پیش از نشر، پروفیسور ژوزف فان اس Josef Van Ess استاد برجسته دانشگاه توپینگن آلمان خواست که آن مقالات را مورد مطالعه قرار دهد و نگارنده از ایشان خواهش کرد که آنچه در ضمن مطالعه درباره آن مقالات به نظر شریفشان می‌رسد، یادداشت کنند. ایشان مقاله‌ای محققانه مرقوم فرمودند و مطالب کتاب را که مربوط به تاریخ فلسفه و علوم و کلام و عقائد و فرق اسلامی بود با یک رشته‌ای دقیق در جریان تاریخ اندیشه و فکر در ایران به هم ارتباط و پیوند دادند که این ابتکار ایشان نشانه تسلط به مطالب و تبخّرشان در علوم و معارف اسلامی بود. مرحوم استاد احمد آرام که شیفته آن مقاله گردیده بودند با لطف خاصی که به من داشتند به ترجمه فارسی آن مبادرت ورزیدند تا مورد

استفاده اهل علم به ویژه نسل جوان و دانشجویان قرار گیرد. در سال ۱۳۶۳ به پایمردی استاد آرام - رحمة الله علیه - شرکت انتشار به چاپ دوم آن مبادرت ورزید که به موازات اقبال اهل علم و دانشجویان به کتاب، آن چاپ هم زود تمام شد تا آنکه چاپ سوم آن با عنوان نخستین بیست‌گفتار در سال ۱۳۸۳ به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی چاپ و در دسترس دانش‌پژوهان قرار گرفت.

در طی سالهای بعد دوستان علم و دانش از نگارنده خواستند که این مجموعه‌های بیستگانی ادامه یابد از این جهت دومین بیست‌گفتار در سال ۱۳۶۹ و سومین بیست‌گفتار در سال ۱۳۷۲ و چهارمین بیست‌گفتار در سال ۱۳۷۶ و پنجمین بیست‌گفتار در سال ۱۳۷۹ و ششمین بیست‌گفتار در سال ۱۳۸۵ به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل در مجموعه‌ای که به نام سلسله دانش ایرانی خوانده می‌شود، چاپ و منتشر گردید. در این بیست‌گفتارهای هفتگانه نظم منطقی و تاریخی رعایت نشده بلکه مقالاتی که آماده بود وقتی تعدادشان به بیست رسید اقدام به چاپ آن گردید.

در کتاب حاضر یعنی هفتمین بیست‌گفتار علاوه بر برخی از مقالات علمی، گزارشی از شرکت او در مجامع علمی در کشورهای: فرانسه - پاریس، هند - بمبئی، پونا و حیدرآباد، کویت در این مجموعه دیده می‌شود. گزارش تفصیلی از فعالیت علمی مؤسسه مطالعات اسلامی که اکنون در آستان چهلمین سال تأسیس آن قرار گرفته، زینت‌بخش پایان این مجموعه گردیده است. هرچند گزارش سفر او به انگلستان برای

شرکت در کنگره بین‌المللی ناصر خسرو که در دانشگاه لندن برگزار شد، در این مجموعه دیده نمی‌شود ولی سخنرانی او در آن مجمع نخستین مقاله او در هفتمین بیست‌گفتار است.

برخی از پیشگفتارهای بزرگداشت‌نامه‌های بزرگان علم و دانش که در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ماهانه چاپ شده و اکنون نسخه‌های آن نایاب گردیده زینت‌بخش این مجموعه است از جمله: حاج ملا هادی سبزواری، میرزا ابوالحسن شعرانی، احمد بهمنیار، بهاء‌الدین خرّمشاهی.

در پایان این کتاب فهرستی از یکصد و چهل مقاله مندرج که در این هفت بیست‌گفتار آمده و برحسب موضوع چنین طبقه‌بندی شده، آورده است:

۱- زبان و ادبیات فارسی و ادبیات تطبیقی (عربی و فارسی) ۲۹ مقاله

۲- تاریخ پزشکی اسلامی ۲۱ مقاله

۳- فلسفه اسلامی ۲۰ مقاله

۴- کلام و عقائد و فرق و اسلام‌شناسی ۱۹ مقاله

۵- تاریخ علوم در اسلام ۱۷ مقاله

۶- یادبود بزرگان علم و دانش ۱۷ مقاله

۷- گزارش سفرهای علمی ۱۴ مقاله

۸- تصوف و عرفان ۲ مقاله

۹- نهادهای علمی ۱ مقاله

امید است که این کوشش ناچیز او جهت معرفی ادب و فرهنگ و

تمدن اسلامی - ایرانی مورد پسند و پذیرش اهل علم و دانش به ویژه دانشجویان عزیز گرامی که آینده علمی این کشور را در دست خواهند داشت، قرار گیرد.

از خداوند کریم خواهان است که او را چندان عمر دهد تا هشتمین بیست‌گفتار را در تاریخ پزشکی و داروشناسی و همین را در مقالات عربی و دهمین را در مقالات انگلیسی که در دست کار دارد به پایان رساند و تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ را تحقّق بخشد. بَمَنْ تَعَالَى وَ كَرَمَهُ.

مهدی محقق

فروردین ماه ۱۳۸۶ هجری شمسی

۱

برخی از اصطلاحات فلسفی
در شعر ناصر خسرو

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

در مقدمه باید یادآور شد که مراد از فلسفه معنی اعم این کلمه است که شامل منطق و کلام هم می‌شود، زیرا دانشمندان منطق را مدخل و مقدمه‌ای برای فلسفه می‌دانستند و در کلام هم بحث از مباحث فلسفی همچون مبدء و معاد می‌شود مشروط بر آنکه با قوانین اسلام مطابقت داشته باشد^۱. بر پایه همین ارتباط فلسفه با کلام است که ابونواس شاعر عرب درباره ابراهیم بن سیار معتزلی متکلم، معروف به نظام رئیس فرقه نظامیه می‌گوید:

فَقُلْ لِمَنْ يَدْعِي فِي الْعِلْمِ فَلَسْفَةٌ حَفِظْتَ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ^۲

(به آن کس که ادعای فلسفه دارد بگو: چیزی را حفظ کردی و چیزهایی از نظرت پنهان گردیده است)

پس از آنکه مشکلات فلسفه شیخین یعنی ابونصر فارابی و ابوعلی بن سینا به وسیله ابوالعباس لوکری شاگرد بهمنیار بن مرزبان مرتفع گردید و اندیشه‌های فلسفی در خراسان نشر یافت چنانکه مؤلف تتمه صوان الحکمة می‌گوید: «ومن الأديب ابى العباس انتشرت علوم الحکمة بخراسان»^۳، مراکز علمی خراسان به فلسفه روی آوردند و برخی از شهرهای خراسان مانند بلخ که ناصر خسرو از آنجا برخاسته بود، مرکز اندیشه‌های عقلی و فلسفی گردید که خود او از آن شهر تعبیر به «خانه حکمت» می‌کند:

حکمت را خانه بود بلخ و، کنون خانه‌ش ویران و بخت وارون شد^۴
فضای علمی که ناصرخسرو در آن پرورش یافت همان فضائی است که ابوزید
بلخی که به جاحظ خراسان معروف بود و نیز کعبی بلخی که رئیس معتزله بغداد
بود و شهید بلخی که فیلسوف و شاعر بود در آن به ظهور رسیدند، حتی جریان
ضد فلسفه هم به وسیله ابن غیلان بلخی که کتاب حدوث العالم خود را بر رد
رسالة الحکومة ابن سینا نوشت در همین شهر بلخ پیدا شد که می‌توان این کتاب را
گام دوم در سرکوبی فلسفه پس از تهافت الفلاسفة غزالی به شمار آورد
ناصرخسرو در زمانی می‌زیست که فلسفه و دین در برابر هم قرار گرفته بودند و
ناصرخسرو هر چند که خود فلسفه را خوانده و به مبانی آن آشنا بود ولی در نتیجه
تعالیم داعیان اسماعیلی همچون ابویعقوب سجستانی و حمیدالدین کرمانی و
ابوحاتم رازی که افکارشان در خراسان منتشر بود متمایل به نوعی کلام شده بود
که مبتنی بر تعلیم امام و تأویل خاندان پیغمبر بود و از این روی او دین را همچون
شکر، شیرین و فلسفه را همچون افیون، تلخ می‌دانست:

آن فلسفه‌ست وین سخن دینی دین شکرست و فلسفه هیبونست^۵
او در دیوان خود کلمه «حکمت» و «حکیم» را نیز به کار برده و آن را در
درجه‌ای بالاتر قرار می‌دهد و این مبتنی است بر آنچه پیشینیان گفته‌اند که
حکمت، پاک و مقدس است و فساد و آلودگی را در آن راه نیست و ما باید آن را در
دل‌های پاک قرار دهیم و از دل‌های ناپاک و آلوده محفوظ بداریم^۶ و از همین روی
است که ناصرخسرو گوید:

یکتا نشود حکمت مر طبع شما را تا از طمع مال شما پشت دوتائید^۷
او همچنانکه در جامع الحکمتین «علما لقبان» و «فقها لقبان» را برای عالم
نمایان و فقیه مابان به کار برده در دیوان نیز «حکما لقبان» را برای کسانی که خود را
حکیم می‌نامند ولی مفتون لذایذ حیوانی و جسمانی‌اند استعمال کرده است:
بر لذت بهیمی چون فتنه گشته‌ای بس کرده‌ای بدانکه حکیمت بود لقب^۸
او از نزاع و کشمکش میان اهل دین و اهل فلسفه بسیار دل‌تنگ است و می‌گوید
که فقها لقبان دین اسلام، جهل را بر علم برگزیده‌اند و همی گویند ما را به «چون و

چرائی آفرینش کار نیست»^{۱۰}. او در جایی دیگر گوید: «و به علت کافر خواندن این علما لقبان مرکسانی را که علم آفرینش دانند جویندگان چون و چرا خاموش گشتند و جهل بر خلق مستولی شد»^{۱۱}.

غیرت و تعصب او به «چون و چرا» یعنی پرسش از کیفیت و علت آنچه در جهان می‌گذرد چنان بود که در دیوان خود مخالفان «چون و چرا» را از زمره ستوران و بهائم به شمار می‌آورد:

جهان را بنا کرد از بهر دانش خدای جهاندار بی‌یار و یاور
تو گوئی که چون و چرا را نجویم سوی من همین است بس مذهب خر^{۱۲}
ناصر خسرو در برابری با این اوضاع مصمم شده که مشکلات دینی و معضلات فلسفی را با هم تلفیق کند و در برابر اهل دین به آیات قرآن و اخبار رسول (ص) تمسک جوید و با فلاسفه از برهانهای عقلی و مقدمات منطقی استفاده کند و از همین جهت نام کتاب را جامع الحکمتین نامید. یعنی جامع میان حکمت شرعیّه و حکمت عقلیه^{۱۳}.

ناصر خسرو در جستجوی چون و چرائی حوادث عالم و طلب علت آفرینش جهان با ارباب ادیان مختلف ملاقات کرده و با آنان گفتگو داشته است چنانکه خود گوید:

وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری

درخواستم این حاجت و پرسیدم بی‌مر^{۱۴}

ولی هیچ یک نتوانسته بودند پاسخ قانع کننده‌ای به او بدهند و او که پاسخ استدلالی عقلی و آیت محکم نقلی را می‌خواست همه در پاسخ او عاجز می‌شده‌اند:

چون چون و چرا خواستم و آیت محکم

در عجز بیچیدند، این کور شد آن کر^{۱۵}

تا اینکه در قاهره المویّد فی الدین شیرازی که ناصر خسرو از او به عنوان «بزرگ حکیمی به قاهره»^{۱۶} یاد می‌کند مشکلات عقلی و دینی او را پاسخ داد و دردهای درونی او را درمان کرد.

اینک چنانکه وعده داده شد اشاره به برخی از اصطلاحات منطقی و فلسفی و

کلامی در دیوان او می‌شود و نیز برخی از کلمات فارسی که او در برابر کلمات عربی به کار برده یاد می‌گردد:

منطق

حجّت

بیاموزی قیاس عقلی از حجّت

اگر مرد قیاس حجّتی هستی

۳۶/۱۷۸

اهل منطق می‌گویند که موضوع علم منطق معرّف و حجّت است. معرّف معلومات تصوّری است که ذهن را به مجهولات تصوّری می‌رساند و حجّت معلومات تصدیقی است که ذهن را به مجهول تصدیقی راهنمایی می‌کند. حجّت را بر سه قسم دانسته‌اند: قیاس و استقراء و تمثیل. شاعر از کلمه حجّت در مصراع اول خود را اراده کرده و از حجّت در مصراع دوم حجّتی را اراده کرده که قیاس یکی از اقسام آن است.

عکس مستوی

هر کرا نو گشت مادر او کهن گردد، بلی

همچنین آید به معکوس از قیاس مستوی

۳/۱۶۴

عکس مستوی عبارتست از اینکه در قضیه‌ای موضوع را محمول و محمول را موضوع سازیم و صدق و کیف قضیه بر جای ماند یعنی اگر اصل صادق است عکس هم صادق باشد و اگر کاذب، کاذب و نیز کیف یعنی سلب و ایجاب قضیه به هم نخورد یعنی اگر اصل موجب است عکس هم موجب باشد و اگر سالبه، سالبه مانند: کُلُّ انسانٍ حیوانٌ که عکس آن می‌شود بعضُ الحیوانِ انسانٌ.

حدّ و رسم، نوع و جنس

اسم توز حدّ و رسم بیزار

ذات توز نوع و جنس برتر

۲/۱۱۳

حدّ و رسم دو قسم از اقسام معرّف هستند که حدّ بیشتر از ذاتیات، ترکیب می‌شود، مانند آنکه در تعریف «انسان» بگوئیم «حیوانِ ناطق» یعنی جانور گویا و رسم از عرضیات چنانکه در تعریف «انسان» بگوئیم «ماشی ضاحک» یعنی راه رونده خندان. نوع و جنس دو قسم از اقسام کلیات خمس هستند و فرق میان آن دو این است که نوع، کلی است که افراد متّفق الحقائق را در بر می‌گیرد مانند «انسان» که در برگیرنده اشخاص مانند زید و عمر است ولی جنس، افراد مختلف الحقائق را در بر می‌گیرد همچون حیوان که در برگیرنده نوع انسان و خر و اسب و غیر ذلک است.

اصطلاحات اسماعیلی

جزیره

مرا داد دهقانی این جزیره

به رحمت خداوند هر هفت کشور

۷۲/۱۴۵

جزیره به ناحیه تبلیغاتی اسماعیلیان اطلاق می‌شده که ناصر خسرو حجت جزیره خراسان بوده است که خود او گوید:

از این دیو تعویذ کن خویشان را

سخن‌های صاحب جزیره‌ی خراسان

۷۶/۳۹

و در یکی از فرمانهای خلفای فاطمی آمده است: «ما من جزیره فی الأرض و لا اقلیم إلا و لنا فيه حجج و دعاة يدعون الینا»^{۱۷} یعنی جزیره و اقلیمی در روی زمین نیست جز اینکه ما را در آن، حجّتان و داعیان است که مردم را به سوی ما دعوت می‌کنند.

تنزیل و تأویل

هر که بر تنزیل بی تأویل رفت

او به چشم راست در دین اعور است

۴۶/۱۶

نیست تنزیل سوی عقل مگر

آب در زیـرگاه بیـی تأویل

۱۳۵۵

مراد از تنزیل ظاهر قرآن و مقصود از تأویل باطن قرآن است، اسماعیلیه معتقدند که عوام به تنزیل متمسک و خواص به تأویل چنگ می‌زنند چنانکه ناصرخسرو گوید:

از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت

«تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا»

۴۰/۲

او در تأویل صلوة گوید: «معنی ظاهر صلوة پرستش خداست به جسد به اقبال سوی قبله اجساد که آن کعبه است خانه خدای تعالی به مکه و تأویل باطن صلوة پرستش خدای است به نفس ناطقه به اقبال به طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح که آن خانه خداست آن خانه که علم خدای اندروست و آن امام حقست علیه السلام».^{۱۸}

تعلیم و معلّم

نهان آشکاره کس ندیدست

جز از تعلیم حری نامداری

بار مرد اندر درخت عقل ناپیدا بود

چون به تعلیم آب یابد انگی پیدا شود^{۱۹}

یکی از اصول اسماعیلیه اصل «تعلیم» است و مراد از آن تعلیم امام است از این روی اسماعیلیه را «تعلیمیّه» و «اهل تعلیم» نیز خوانده‌اند. حسن صباح در فصول خود گفته است: «خداشناسی به عقل و نظر نیست و به تعلیم امام است». این فصول را شهرستانی به عربی درآورده و فخر رازی در مناظرات خود نقل کرده است.^{۲۰}

رمز و مثل

این همه رمز و مثل‌ها را کلید

جمله اندر خانه پیغمبر است

۴۴/۱۶

کلمه رمز و مثل همان نماد ظاهری الفاظ دینی است که از آن باید به معنی باطنی که «ممثل» است راه یافت. المویّد فی الدّین شیرازی گفته است:

إِنْ مَا قَالَ فِي الْكِتَابِ تَعَالَى

مَثَلٌ تَحْتِ ذَلِكَ مَمَثُولٌ^{۲۱}

(آنچه را که خداوند تعالی در کتاب خود گفته است مثلی است که در زیر آن ممثولی قرار دارد)

ناصرخسرو در مورد تثلیث مسیحیان گفته است:

قَوْلُ مَسِيحٍ أَنْكَهَ گُفْتُ «زِي پَدَرِ خَوِيْشِ

مِي شوم» این رمز بود نزد افاضل

عاقِل داند که او چه گُفْتُ ولیکن

رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل

۱۴/۶۱ و ۱۵

او در این بیت «رمز» را به «لفظ و معنی» سخنان خود اضافه می‌کند:

ببین در لفظ و معنی‌ها و رمزم

بهاری در بهاری در بهاری

۴۵ ۲۴۰

ناصرخسرو نیز «مثل» را به «تن» و «ممثل» را به «جان» تشبیه کرده است.^{۲۲}

مأذون

فضل سخن کی شناسد آنکه نداند

فضل اساس و امام و حجّت و مأذون؟

۳۹. ۴

مأذون یکی از مراتب دعوت اسماعیلیان است و او در جایی دیگر نیز گوید: «مردم را اندر مراتب دعوت نیز هفت منزلت است از: رسول و امام و حجّت و مأذون و مستجیب».^{۲۳} و در ادب اسماعیلی فراوان به چشم می‌خورد معنی قول خدای تعالی ذرّیه بعضها من بعض اینست که مؤمن از داعی خود اخذ می‌کند و داعی از حجّت و حجّت از امام و امام از اساس و اساس از ناطق و ناطق از وسائط

روحانی که میان او و باری تعالی است.^{۲۴}

جدّ و فتح و خیال

ز جدّ چون بدو جدّ پیوسته بود

به رحمت مرا بهره داد از خیال

۲۰/۱۱۶

فتح را نام اوست فتح بزرگ

به مثالش خیال بسته میان

۵۳/۱۱۱

هفت نور ازلی: ابداع، عقل، مجموع عقل و عاقل و معقول، نفس، جدّ، فتح، خیال. و اندر ظاهر شریعت مرین سه حد را نام جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. جد = امام، فتح = حجّت، خیال = داعی^{۲۵}

اصطلاحات فلسفی

ابداع

چون شناسی که از نخست به ابداع

فعل نخستین ز کاف رفت سوی نون؟

۲۰/۲۳۴

مکن هرگز بدو فعلی اضافه گر خرد داری

بجز ابداع یک مُبدع کلمح العین او آدنا

۱۱/۱

مُبدع آن باشد که او چیزی نه از چیز دیگر باشد و مخلوق چیزی باشد از چیزی. مخلوق اول نفس کلی است که او نخستین چیزیست پدید آمده از چیزی اعنی که پدید آمدن او به میانجی عقل است از امر سبحانه^{۲۶}.

جرجانی گوید ابداع و ابتداء ایجاد چیزی است بدون اینکه مسبوق به ماده و زمان باشد مانند عقول بر خلاف تکوین که مسبوق به ماده و احداث که مسبوق به زمان است.^{۲۷}

قدیم

عالم قدیم نیست سوی دانا

مَشْنُو مَحَال دَهْرِي شِيدَا رَا

۱۱/۷۷

قدیم به چیزی اطلاق می شود که مسبوق به عدم یا چیزی دیگر نباشد و در برابر آن حادث است که مسبوق به یکی از این دو است به قول سبزواری:

إِذَا الْوَجُودُ لَمْ يَكُنْ بَعْدَ الْعَدَمِ

أَوْ غَيْرِهِ فَهُوَ الْمُسَمَّى بِالْقَدَمِ^{۲۸}

(زمانی که وجود بعد از عدم یا چیزی دیگر نباشد قدیم نامیده می شود)

شاید مقصود ناصر از «دهری شیدا» ابوالعباس ایرانشهری و محمد بن زکریای رازی باشند که او در زادالمسافرین آنان را جزو طباعیان و دهریان و اصحاب هیولی شمرده^{۲۹} و حتی رازی را با کلمه «مهوس بی باک» یاد کرده است.

نفس کلی

در عقل واجبست یکی کلی

ایین نفسهای خردۀ اجزا را

۴۷/۷۷

نفس ناطقه را گفتند بدانست کو جزوست از آن کل خویش که افلاک و انجم و آنچه به زیر ایشان است معلول اوست و گفتند که چون نفس کلی که آراینده فلک است و فلک با آنچه بروست از اجرام عالی کارکنان اویند پس ممکن است بل واجب است که این جزو که نفس ناطقه است و جزو آن کل است توانا باشد بر دفع کردن مضرّتها^{۳۰}.

کون و فساد

طلب کن بقا را که کون و فساد

همه زیر این گنبد چنبریست

۲۸/۴۹

بنگر اندر لوح محفوظ، ای پسر

خطّهایش از کاینات و فاسدات

۷/۱۵۳

کون به معنی آمدن به هستی و فساد تباه شدن و بیرون رفتن از هستی است و واسطه میان این دو نمو و ذبول است. ناصر خسرو می‌گوید تأثیرات مختلف الافاعیل از اجرام عالی سماوی سوی مرکز فرود آینده است و بودش کائنات فاسد است طبیعی از جواهر و نبات و حیوان بدان تأثیرات است.^{۳۱}

وحدت

خداوندی که در وحدت قدیمست از همه اشیا

نه اندر وحدتش کثرت، نه مُحَدَث زین همه تنها

۱/۱

«الواحد» یکی از صفات خداوند است که در قرآن کریم مکرر آمده است. مانند: قُلِ اللَّهُ خَالِقُ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. سورة الرعد، آیه ۱۶ (بگو خداوند آفریدگار هر چیزی است و اوست یگانه و شکننده کامها) در تفسیر «الواحد» گفته شده است: الْوَاحِدُ الْأَوَّلُ الَّذِي لَا ثَانِي لَهُ وَلَا شَرِيكَ وَلَا مِثْلَ وَلَا نَظِيرَ. (واحد اولی است که دومی ندارد و شریک و مثل و مانند هم ندارد) خداوند را «واحد محض» می‌گویند یعنی واحدی که در آن کثرت نیست زیرا واحدهای دیگر متکثر هستند زیرا هر چیزی که اطلاق واحد بر آن شود مرکب است از: ذات به اضافه صفت وحدت، به قول فلاسفه: ذَاتٌ ثَبَّتَتْ لَهُ الْوَحْدَةُ (ذاتی که وحدت برای آن ثابت شده است).

اصطلاحات کلامی

قضا و قدر

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند

وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا

نام قضا خرد کن و نام قدر سخن

یاد است این سخن ز یکی نامور مرا

۳۴ و ۳۳/۶

احتمال دارد که او در این تفسیر از قضا و قدر تحت تأثیر ابویعقوب سجستانی قرار گرفته باشد. ابویعقوب قضا را به عقل تفسیر کرده زیرا عقل یگانه قاضی میان

خلق است که به وسیله آن آدمی به ادراک معلومات و ظفر به مطلوبات دست می‌یابد و قَدَر را به نفس تفسیر کرده و از آن نفس ناطقه انسانی را اراده کرده است که آنچه را نفس از فوائد عقل می‌گیرد تقدیر و تحدید به آن احاطه دارد.^{۳۲}

غلو و تقصیر

خواری مکش و کبر مکن بر ره دین رو

مؤمن نه مقصر بود ای پیر نه غالی

۲۹/۲۱

اشاره است به: «دینُ الله بَيْنَ الْغُلُوِّ وَ التَّقْصِيرِ»^{۳۳}.

یعنی دین خدا میان غلو یعنی افزون از حد و تقصیر یعنی کاستن از حد است. او در جای دیگر نیز گوید:

برتر مشو از حد و نه فروتر

هش دار و مقصر مباش و غالی

۱۳/۲۲۴

و مراد حدّ میانین بین افراط و تفریط است.

تشبیه و تعطیل

حکمت از حضرت فرزند نبی باید جست

پاک و پاکیزه ز تعطیل و ز تشبیه چو سیم

۸/۱۷۰

او توحید مطلق را دور از تشبیه و پاک از تعطیل می‌داند و معتقد است که با تأویل عقلی باید صفات مخلوق را از خالق نفی کنیم و میان تشبیه و تعطیل به منزلتی روی آوریم که توحید ما باید بر آن استوار باشد و خبری نقل می‌کند که از امام جعفر الصادق علیه السلام پرسیدند که «حق تعطیل است یا تشبیه»؟ او گفت: «مَنْزَلَةٌ بَيْنَ الْمَنْزَلَتَيْنِ»^{۳۴}.

جبر و قدر

به میان قدر و جبر رود اهل خرد

راه دانا به میانه‌ی دو ره خوف و رجاست

به میان قدر و جبر ره راست بجوی

که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست

۲۳ و ۲۲/۱۰

اشاره است به آنچه که از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده که: «لَا جَبْرَ وَ لَا تَقْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ». ملا صدرا می‌گوید مراد از امر بین امرین این نیست که در فعل بنده ترکیبی از جبر و اختیار است و نه اینکه فعل او خالی از هر دو است و نه اینکه اختیاری ناقص و جبری ناقص دارد و نه اینکه مجبور است در صورت مختار بلکه مراد اینست که او مختار است از جهتی که مجبور است و مجبور است از جهتی که مختار است یعنی اختیار او بعینه اضطرار اوست^{۳۵}.

اصطلاحات به زبان فارسی

بودش = وجود

از علت بودش جهان بررس

بفگن به زبان دهریان سودا

۳۲/۸۳

هرگزی = قدیم

هرچ او برود هرگزی نباشد

او هرگزی و باقی و روانست

۵/۸۷

جهان مهین و جهان کهن = عالم کبیر و عالم صغیر

جهان مهین را به جان زیب و فری

اگرچه بدین تن جهان کهنی

۱۱/۸

اخشیجان = عناصر

اگر ضدند اخشیجان چرا هرچار پیوسته

بوند از غایت وحدت برادروار در یک جا

۳۰/۱

بودگان = موجودات

جنبنده همه جمله بودگانند

برهانت بس است بر فنای کیهان

۱۰/۷۱

جنبش = حرکت

علت جنبش چه بود از اول بودش؟

چیست درین قولِ اهل علم اوایل؟

۲/۶۱

کارکن = فاعل

کارکنانند ز هر در ولیک

کار کنی صعب تر اندر گیاست

۴۱/۴۵

فزودن و کاستن = نمو و ذبول

گه مان بفزائید و گهی باز بکاهید

بر خویشتن خویش همی کار فزائید

۱۰/۲۱۳

جانور گویا = حیوان ناطق

خرد دان اولین موجود، زان پس نفس و جسم آنکه

نبات و گونه حیوان و آنکه جانور گویا

۱۸/۱

نفس رُستنی = نفس نباتی

من به یمگان در نهانم، علم من پیدا، چنانک

فعل نفس رستنی پیداست او در بیح و حب

۳۰/۴۴

نفس جفایپشه = نفس غضبیه

نفس جفایپشتهت ماریست بد

قصد سوی کشتن این مار کن

۲/۹۹

نفس سخن‌ور = نفس ناطقه

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو

جویای خرد گشت مرا نفس سخن‌ور

۳۱/۲۴۲

نفس ستوری = نفس حیوانی

بکش نفس ستوری را به دشمنی حکمت و طاعت

بکش زین دیو دستت را که بسیارست دستانش

۴۵/۱۰۸

منابع و مراجع

۱. التعريفات، مير سيد شريف جرجاني (قاهره ۱۳۵۷)، ص ۱۶۲.
۲. ابونواس، ديوان (قاهره ۱۹۵۳)، ص ۶.
۳. بيهقي، تتمه صوان الحكمة (لاهور ۱۹۳۵)، ص ۱۲۱.
۴. ناصر خسرو، ديوان (مينوي و محقق تهران ۱۳۵۳ هـ ش)، ۱۷/۳۷.
۵. كتاب حدوث العالم افضل الدين غيلاني در سال ۱۳۷۷ به كوشش مهدي محقق در تهران منتشر شده است.
۶. ديوان، ۳۰/۱۲۰.
۷. مبشر بن فاتك، مختار الحكم و محاسن الكلم (مادرید ۱۹۵۸)، ص ۸۳.
۸. ديوان ۱۶/۲۱۳.
۹. پيشين ۲/۹۶.
۱۰. ناصر خسرو، جامع الحكمتين، (تهران ۱۳۳۲)، ص ۱۲.
۱۱. پيشين، ص ۱۵.
۱۲. ديوان، ۶۵/۱۴۵، ۶۶.
۱۳. ناصر خسرو، جامع الحكمتين، ص ۱۸.
- ۱۴ و ۱۵. ديوان ۵۸/۲۴۲ و ۳۹.
۱۶. پيشين ۳۱/۱۲۵. (از اين جا به بعد ارجاعات ابیات در زیر همان ابیات می آید).
۱۷. مهدي محقق، اسماعيليه (تهران ۱۳۸۲)، ص ۱۳ (به نقل از النفوذ الفاطمي في جزيرة العرب، محمد جمال الدين سرور، ص ۴۲).
۱۸. جامع الحكمتين، ص ۳۰۸.
۱۹. اين دو بيت در ديوان چاپ مينوي و محقق نيامده و در صفحه های ۴۲۵ و ۱۳۲ ديوان چاپ سيد نصرالله تقوي و سيد حسن تقی زاده (تهران ۱۳۰۸) دیده می شود.
۲۰. مهدي محقق، بيست گفتار (تهران ۱۳۵۵)، ص ۴۰ به نقل از ملل و نحل شهرستانی (قاهره ۱۳۶۸)، ص ۱، ص ۳۴۱.
۲۱. ديوان المويد في الدين شيرازي (قاهره ۱۹۴۹)، ص ۲۱۷.
۲۲. جامع الحكمتين، ص ۷۹.

۱۸ / برخی از اصطلاحات فلسفی در شعر ناصر خسرو

۲۳. پیشین، ص ۱۱۰.
۲۴. خمس رسائل اسماعیلیّة (سلمیّة، سوریه ۱۹۵۶)، ص ۷۳.
۲۵. جامع الحکمتین، ص ۱۰۹ و ۱۵۵.
۲۶. خوان الاخوان، ناصر خسرو (قاهره ۱۹۴۰)، ص ۴۰.
۲۷. التعریفات، میر سید شریف جرجانی، ص ۲.
۲۸. شرح غررالفرائد (تهران ۱۳۴۸)، ص ۱۱۲.
۲۹. زادالمسافرین (برلن ۱۳۴۱)، ص ۷۳ و ۹۸.
۳۰. جامع الحکمتین، ص ۷۳.
۳۱. پیشین، ص ۷۰.
۳۲. تحفة المستجیبین، خمس رسائل اسماعیلیّة (سلمیّة - سوریه ۱۹۵۶)، ص ۱۴۹.
۳۳. ابن قتیبه، عیون الأخبار (قاهره ۱۹۶۳)، ج ۱، ص ۳۲۷.
۳۴. پیشین ص ۳۰ و ۳۳.
۳۵. خلق الاعمال (اصفهان ۱۳۸۱)، ص ۹.

۲

میرداماد و فلسفهٔ مشاء

به نام خداوند جان آفرین

میر برهان‌الدین محمدباقر داماد متخلص به «اشراق»^۱ و ملقب به «معلم ثالث»^۲ و «سیدالافاضل»^۳ از فیلسوفان بنام دوره صفویه است. او فرزند امیر شمس‌الدین محمد استرآبادی مشهور به «داماد» است و علت این اشتها آن است که او با دختر علی ابن عبدالعالی معروف به محقق کرکی تزویج کرده بود بنابراین میرداماد

۱. مجموعه اشعار میرداماد به وسیله پسرخاله و داماد او سید احمد علوی گردآوری شده و سید احمد مقدمه‌ای بر آن دیوان دارد که نشان می‌دهد که او به فرمان سلطان وقت اشعار میرداماد را جمع‌آوری کرده است. متأسفانه در دیوان چاپی این مقدمه موجود نیست ولی در نسخه آستان قدس رضوی شماره ۳۴۷ شماره عمومی ۴۷۷۱ آن مقدمه آمده است.

۲. معلم اول ارسطو و معلم ثانی فارابی است. میرداماد از ارسطو به عنوان‌های المعلم، المعلم الاول، معلم الصناعة، معلم المشائین و مفیدهم و از فارابی به عنوان‌های الشریک‌التعلیمی، الشریک فی‌التعلیم، الشریک‌المعلم یاد کرده است. رجوع شود به فهرست‌های کتاب القیسات به اهتمام نگارنده، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی (تهران، ۱۳۵۶)

۳. حاج ملاهادی سبزواری هنگام نقل انواع حدوث اشاره به حدوث دهری میرداماد می‌کند و می‌گوید:

| | |
|------------------------|------------------------|
| دهری ابداء سید الافاضل | کذاک سبق عدم‌المقابل |
| بسابقية له فکية | لکن فی السلسلة الطولية |

رجوع شود به شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومه حکمت، مؤسسه مطالعات اسلامی (تهران، ۱۳۴۸)، ص

دخترزاده یا نواده دختری آن دانشمند بزرگ است.^۱

میرداماد سالها در مشهد مقدس رضوی به تحصیل علوم عقلی و نقلی اشتغال داشت و به تحقیق در آثار فلسفی گذشتگان خاصه شفا و اشارات ابن سینا پرداخت و سپس مدتی در قزوین و چندگاهی در کاشان و سرانجام در اصفهان رحل اقامت افکند و عمر بابرکت خود را به تدریس و تألیف گذرانید و در سال ۱۰۴۱ هجری در نجف اشرف رخت از این جهان بریست و در همانجا به خاک سپرده شد.^۲

او نه تنها در کشورهای اسلامی از شهرت فراوانی برخوردار بود بلکه آثار علمی او به وسیلهٔ برخی از شاگردانش به شبه قاره هند رسید و علمای آن دیار اخلاص و محبت او را نسبت به خاندان پیغمبر اکرم (ص) برناتفتند و بالحنی غیر علمی به طعن او پرداختند.

در مؤسسهٔ تحقیقات اسلامی واقع در اسلام‌آباد پاکستان کتابی در علم کلام به شمارهٔ ۷۶۸۶ به عنوان حاشیه بر امور عامه از عبدالعلی بحر العلوم وجود دارد که در ذی‌قعدة سال ۱۳۲۹ کتابت شده است. در مطاوی این کتاب سخن از میرداماد به میان می‌آید. مؤلف کتاب یاد شده با نظری منفی از حکیم استرآباد یاد می‌کند و از اینکه طالبان علم شیفتهٔ آثار میرداماد گردیده‌اند شکایت می‌نماید. اینک فقراتی چند از کتاب که مربوط به میرداماد است نقل می‌شود:

«بید أن هذا الفن قد خبت ناره و أطارت العنقاء أنصاره، فوقع فی أیدی من قنع عن الدر بالأصداف و سلکوا سبیل الميل والاعتساف. و وجدت الأكثرین لمطبوعین بالسحر الذی أتى به صاحب الافق المبین فاولعتهم استعاراته العجیبة

۱. محقق کرکی معروف به محقق ثانی در سال ۹۴۰ وفات یافته برای شرح حال و آثار او رجوع شود به ریحانة الادب فی تراجم احوال المعروفین بالکنیة اوللقب، محمدعلی مدرس خیابانی (تهران، ۱۳۶۹ ه.ق.) ج ۳، ص ۴۸۹.

۲. برای شرح احوال او رجوع شود به: عالم‌آرای عباسی و خلاصة الاشعار تقی‌الدین کاشی و محبوب‌القلوب اشکوری و سلافة العصر سید علی خان مدنی و ریحانة الادب مدرس تبریزی است که به تفصیل در مقدمه قبسات چاپ نگارنده و همکاران آمده است.

والمخترعة و تشبیهاته الغریبة المعجبة، فحسبوا أنّ مصنّفاته فی اعلى مقام بین ما صنّف الأقسام و تخیلوا أنّ منزلتها فوق ما أتى به اولو الأفهام... لا یغرّنکم سلوکه مسلک الشعراء عن ولوجه فی فقرات السّوفسطاء فجّل کلامه قضایا شعریّة و مقدّمات تخیلیّة» و در جایی دیگر چنین می گوید: «فلهذا! وجبت ذلك العزم الى أن احسّی ذلك الكتاب بحيث يستودع تحقیق مسائل کلّ باب و أوّشحه بلباب ما حقّقه المتقدّمون و ارتبه بمناصيص أبقار أفكار أتى بها المتأخرون مشیرا إلى ما فی الحواشی الاوخر من الطّروح و مصرّحا بما فی أفق المبین و القبسات من الجوع فإنّ جّل الخصائص المختصّة بهما فیہ تلبیس و تضلیل و کلّ دلائلها مغلطات فیها للاقدام تزیل تنفر عن استماعها آذان الاصفیاء»

چنانکه ملاحظه می شود مؤلف کتاب اهل علم زمان خود را شیفته و دوستدار آثار میرداماد از جمله افق المبین و قبسات یافته و چون با سلاح علم نمی توانسته به پیکار با میرداماد برود از اندیشه های او به عنوان استعارات عجیبه و تشبیهات غریبه و مطالب سحریه و شعریّه و قضیه های سوفسطاییه و تخیلیّه یاد می کند.

میرداماد علی رغم توجّه خاصی که به شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی خاصّه در توجّه او به مفهوم «نور» همچون توجّه مشائیان به مفهوم «وجود» داشته و کتابهای خود را به نامهایی که مفهوم نور در آنها مضمّن است همچون جذوات و افق المبین و ایماضات و تشریقات و مشرق الانوار نامیده و در اشعار خود تخلّص «اشراق» را برگزیده و کتاب خود را با دعای نور با عبارات زیر به پایان رسانیده است: اللهم، اهدنی بُنُورَکَ لِتُورِکَ، وَ جَلِّلنی مِن نُورِکَ بِنُورِکَ یا نور السّمواتِ وَالْأَرْضِ، یا نُورَ النُّورِ، یا جاعِلَ الظُّلماتِ وَالنُّورِ، یا نُوراً فَوْقَ کُلِّ نُورٍ، وَ یا نُوراً یَعْبُدُهُ کُلُّ نُورٍ، وَ یا نُوراً یَخْضَعُ لِسُلطانِ نُورِهِ کُلُّ نُورٍ، وَ یا نُوراً یَدُلُّ لِعِزِّ شُعاعِهِ کُلُّ نُورٍ، با وجود این میرداماد از اندیشه های مشائی غافل نبوده و در تحلیل های علمی و اقتباسات فلسفی به ابونصر فارابی و ابن سینای مشائی متکی و متمسک است. او در کتاب خود قبسات نام ابن سینا را نمی برد و از او به عنوان رئیس فلاسفة الاسلام، الشریک الرّئیس، الشریک الریاسی، الشریک فی الریاسة، شیخ فلاسفة الاسلام یاد می کند. هم چنانکه ابونصر فارابی را الشریک التعلیمی، الشریک فی التعلیم، الشریک المعلم می خواند. کتابهای ابن سینا که در قبسات مورد استفاده

میرداماد قرار گرفته عبارتند از: الشفاء، الاشارات والتنبيهات، النجاة، التعليقات، المبدء والمعاد، عیون الحکمة، الرسالة المعمولة فی قدم العالم.

او در کتاب القبسات مسأله حدوث و قدم عالم را مطرح می‌سازد و در طی آن به دشواری این مسأله اشاره می‌کند و می‌گوید که حلّ این مسأله برای حکمای کرام و عقلای عظام دشوار بوده است چنانکه شیخ و رئیس فیلسوفان اسلام یعنی ابن سینا در کتاب جدل از منطق شفا گفته است که هر دو جانب این مسأله جدلی و غیربرهانی است زیرا در هیچ یک از دو طرف آن، ادله برهانی وجود ندارد و بدین جهت مسأله اینکه جهان ازلی یا حادث است از مسائل جدلیه الطرفین به شمار می‌آید.^۱ مسأله اینکه بحث حدوث و قدم عالم «جدلی الطرفین» و یا «متکافیء الادله» است از دیرزمان زبانزد فیلسوفان بوده است. میرداماد برای اینکه از شناخت زمان موهوم که اشعریان حدوث عالم را در آن وعاء می‌پندارند کنار رود حدوث دهری را پیشنهاد می‌کند و بیان می‌دارد که زمان وعاء متغیّرات و مادّیات است و وعاء مفارقات مانند عقول و نفوس دهر است و وعاء ذات باری تعالی و صفات و افعال او سرمد است. به عبارتی دیگر میرداماد قائل به سه ساحت مختلف در شاکله وجودی عالم هستی است: (۱) سرمد، «نا - زمان» یا ساحت بیزمانی، (۲) دهر «فرا - زمان» یا ساحت فرا زمانمند هستی، و (۳) زمان یا ساحت زمانمند موجودات طبیعی. این نکته را همین جا باید افزود که ابری از ابهام بر سر این بخش از اندیشه او سایه افکنده است که کنار زدن آن و نفوذ در آن دشوار است. برای برداشتن نخستین گام در جهت رفع ابهام پیشنهاد نگارنده این است که بین دو زاویه مختلف که از آنها می‌توان به این تقسیم سه‌گانه نزدیک شد، فرق بگذاریم. فی الواقع به نظر من خود میرداماد هم بدون آنکه تصریح کند، همین کار را کرده است. اگر از یکی از این زوایا بنگریم سرمد، دهر و زمان هر یک نمایانگر حوزه وجودی‌ای است که مختص فقط یک نوع از موجودات است، و موجودات حوزه دیگر بدان راه ندارد.

سرمد یا «نا - زمان» (بیزمانی) ساحت وجودی وجود صرف (مطلق یا به تعبیر

دینی همانا خداست). این ساحت، حوزه وجودی‌ای است که منحصرأً مختص وجود مطلق است. هیچ موجود دیگری نمی‌تواند در این ساحت وجود داشته باشد. بدین سان هر چیزی جز مطلق، چه مادّی باشد، چه غیر مادّی، چه محسوس باشد چه ماوراء محسوس، در جنب این ساحت مابعدالطبیعی و از منظر آن، ماهیتاً در حکم معدوم است. این عدم که شامل همه چیز جز صرف‌الوجود می‌گردد و به اصطلاح عدم سرمدی (یعنی عدم در ساحت سرمد) نام دارد، در طبع و ذات این چیزها تنیده است. بدین معنی هر موجودی (غیر از وجود مطلق متعال) «مسبوق به عدم» است و این «سبق» به معنای مطلقاً غیر زمانی‌اش مراد است.

دهر یا فرا - زمان، ساحت مابعدالطبیعی همه موجودات غیرمادّی (مجرد) است. قلمروی است که عقول لایتغیر ابدی، در آن مأوی گزیده‌اند و این عقول بر طبق مکاتب مختلف فکری و سنن مختلف فلسفی نامهای گونه‌گونی به خود می‌گیرند: نظیر مثل افلاطونی، اعیان ثابته (نزد ابن عربی) ارباب انواع (نزد سهروردی؛ مفردش: ربّ النوع) و ملائکه. دهر «زمان» فرا - زمانی است، نوعی قدم که واسط بین ساحت بیزمانی مطلق و ساحت زمان است. و فی نفسه امتدادی ندارد، و نمی‌تواند به اجزاء مختلفه تقسیم شود. عقول و ملائکه در این ساحت وجود دارند، ولی در جنب سرمد و از منظر آن معدومند.

زمان، ساحت طبیعی همه موجودات زمانی (زمانیّات) است، یعنی موجوداتی که در زمان غوطه‌ورند. همه دائم‌التغیّر و به اصطلاح متغیّرات‌اند که در طول امتداد خطی زمان جریان و سیلان دارند و لذا سیّالات نامیده می‌شوند. ساحت زمان همانا جهان است بدان سان که ما از طریق هستی طبیعی و تجربی خود آن را می‌شناسیم. می‌توان گفت آنچه در این حوزه یافت می‌شود، فقط بر وفق همین ساحت، وجود دارد، یعنی از لحاظ دهر و سرمد، در حکم معدومند.^۱

میرداماد برای تایید نظر خود به آثار ابن سینا که او را شیخ مشائیان اسلام

۱. مقاله ایزوتسو، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، منقول در ملحقات کتاب القیسات، چاپ نگارنده (تهران

می‌نامد استناد می‌جوید.

او از کتاب تعلیقات ابن سینا عبارت زیر را نقل می‌کند:

عقل سه نوع گون را درک می‌کند یکی گون در زمان که متای اشیاء متغیره است که دارای آغاز و انجامند و آغازشان غیر از انجامشان است و این گون متقضی و دائم‌السّیلان است. دوم گون با زمان که دهر نامیده می‌شود و این گون محیط به زمان است و این نسبت ثابت به متغیر است جز اینکه وهم نمی‌تواند آن را ادراک کند زیرا وهم هرچه را که دیده در زمان بوده یعنی گذشته و حال و آینده داشته است. سوم گون ثابت با ثابت است که سرمد نامیده می‌شود و آن محیط به دهر است.^۱

او نیز از کتاب *عیون‌الحکمۀ* ابن سینا چنین نقل می‌کند:

ذوات اشیاء ثابت و ذوات اشیاء غیر ثابت از جهتی و ثابت از جهتی در وقتی که جهت ثباتشان لحاظ شود در زمان نیستند بلکه با زمانند و نسبت آنچه که با زمان است و در زمان نیست دهر است و نسبت آنچه که در زمان نیست به آنچه که در زمان نیست از جهت آنکه در زمان نیست بهتر است سرمد نامیده شود و دهر با لحاظ ذاتش سرمد و با قیاس به زمان دهر است.^۲

میرداماد برای اینکه نظریهٔ زمان و دهر را از ابن سینا به معلّم مشائیان یونان یعنی ارسطو پیوند دهد و بدین وسیله اجماع شیوخ فلاسفه را تحصیل نماید عباراتی را از کتاب *اثولوجیا* که او و سایر دانشمندان آن را از ارسطو می‌دانستند و سپس معلوم گردید که همان تساعات *Enneades* پلوتن است نقل می‌کند از آن جمله است عبارت زیر:

معقولات در حیّز زمان نیستند بلکه در حیّز دهرانند و اشیاء عقلی که در عالم اعلی است تحت زمان قرار نمی‌گیرند و نفس وقتی از حیّز زمان به حیّز دهر منتقل گردد بازگشت به عالم عقلی می‌کند و همچون جواهر عقلی همهٔ اشیاء را به صورت عیان صاف و پاک می‌بیند.

میرداماد که حدوث را به حدوث ذاتی و دهری و زمانی تقسیم می‌کند معتقد

۱. القبسات، ص ۷.

۲. القبسات، ص ۹.

است که در حادث زمانی هر سه نوع حدوث متحقق است یعنی ذاتی است از جهت آنکه وجودش بالفعل است بعد از لیس مطلق در مرتبه نفس ذات به نحو بعدیت ذاتی برحسب طباع امکان ذاتی، و دهری است از جهت حصول وجود بالفعل بعد از سبق عدم صریح در وعاء دهر به نحو بعدیت دهری، و زمانی است از حیث اختصاص وجود آن که حاصل بالفعل است به زمانی که بعد از زمان عدم مستمر آنست در امتداد زمان به نحو بعدیت زمانی.^۱

او سپس می‌گوید اینکه مسأله حدوث و قدم عالم جدلیة الطرفین به شمار آمده زیرا در هیچ یک از دو طرف آن حجّتی برهانی وجود ندارد مقصود حدوث و قدم ذاتی نیست و همچنین نمی‌توان توهم نمود که حریم نزاع حدوث زمانی باشد چگونه می‌توان گمان برد که افلاطون و سقراط و افاخم و امامان فلاسفه حدوث زمانی را برای عالم اکبر اثبات کنند و بگویند که خود زمان و محل آن و حامل آن و جواهر مفارقه وجودشان مسبوق به زمان و ذاتشان حاصل در زمان است.

میرداماد می‌گوید این متکلمان که عالم را حادث به حدوث زمانی می‌دانند فاصل میان خدا و عالم را زمان دانند و حدیث شریف «کان الله ولم یکن معه شیء» را حمل بر این می‌کنند که خدا بوده است در حالی که عالم نبوده و سپس خداوند وجود عالم را شیئاً فشیئاً ایجاد کرده است و چون فصل عالم از خدا احتیاج به فاصل دارد و این فاصل نمی‌تواند «زمان محقق» باشد زیرا «زمان محقق» جزو عالم است پس ناچارند که قائل به زمان نامحقق بشوند که از آن تعبیر به «زمان متوهم» یا «زمان موهوم» می‌کنند و این زمان موهوم یا متوهم را وعاء عدم عالم قرار می‌دهند و نزد آنان عالم حادث به حدوث زمانی متوهم یا موهوم است. او در اعتراض به متکلمان می‌گوید چرا عالم را مسبوق به زمان موهومی بدانیم که بحضای آن فردی واقعی نیست و منشاء انتزاع هم ندارد بهتر آنست که عالم را حادث به حدوث دهری بدانیم که وجودش مسبوق به عدم واقعی او باشد که آن عدم در عالم دهر است.

میرداماد در این مسأله به نقل آراء افلاطون و ارسطو بدین‌گونه می‌پردازد:

امام حکمت افلاطون الهی و شش فیلسوف سابق بر او معتقدند که عالم اکبر با جمیع اعضا و اجزایش از ابداعیّات و کیانیّات یعنی همه آنچه که در عالم خلق و امر است از هیولانیّات و قدسیّات حادث‌اند و سرمدی الوجود نیستند و خداوند مبدع و صانع آنهاست. و معلم مشائیان یونان ارسطو و گروهی از شریکان و یارانش همچون شیخ یونانی و ابرقلس و ثامسطیوس و اسکندر افرودیسی و فروریوس و اقران آنان معتقدند که برخی از عالم اکبر همچون اشخاص مبدعات و طبایع انواع و اجناس قدیم الوجود و سرمدی‌الدوام‌اند و خداوند مبدع آنهاست و از عالم کبیر فقط شخصیّات مکّونات هیولانی که ذات و وجودشان مرهون به امکانات استعدادی است حادث‌اند و خداوند فعّال صانع آنهاست.^۱

او پس از آن که گفته شریک تعلیمی خود فارابی را از کتاب *الجمع بین الرايين* نقل می‌کند که گفته است گمان نمی‌رود که ارسطو معتقد به قدم عالم بوده و افلاطون بر خلاف او عالم را محدث می‌دانسته و نیز از شهرستانی در *ملل و نحل* نقل می‌کند که گفته مذهب اهل حق از همه ملل این است که عالم محدث و مخلوق است و خداوند آن را احداث و ابداع کرده است و قول به قدم عالم و ازلیّت حرکات بعد از اثبات صانع و قول به علت اولی بعد از ارسطو پیدا شد که او صریحاً با قدما مخالفت ورزید و گفتار خود را بر قیاس‌هائی که خود آنها را حجّت و برهان می‌پنداشت بنیان نهاد و شاگردان او هم از او پیروی کردند.^۲

در این گفتار کوتاه میزان تأثر میرداماد در طرح حدوث دهری از فلسفه مشاء به ویژه ارسطو و ابن سینا به نحو اجمال بیان گردیده و نتیجه گرفته می‌شود که حکیم استرآباد توجّه به هر دو جریان فلسفی زمان خود یعنی اشراق که نماینده آن سهروردی است و مشاء که نماینده بزرگ آن ابن سینا است، داشته است و سعی او آن بوده که راه ارتباطی میان این دو جریان فکری پیدا کند.

۲. القیسات، ص ۲۷.

۱. القیسات، ص ۲۵.

۳

ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی)

به نام آنکه هستی نام از او یافت

مقدمه

اصطلاح ادبیات تطبیقی هرچند تازه است و از طریق غرب به ما رسیده، ولی در فرهنگ اسلامی دارای سابقه طولانی بوده است. ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ماللهند خود نه تنها به مقایسه شعر و اوزان آن در سانسکریت و عربی پرداخته، بلکه تصوّف و کلام و فلسفه هندی را با تصوّف و کلام و فلسفه اسلامی مقایسه کرده است^۱ و به طور کلی باید گفت که اندیشه مقایسه و تطبیق نظام‌های علمی مختلف در تمدن اسلامی وجود داشته است. کتاب الانصاف فی مسائل الخلاف ابن الانباری مقایسه دو مکتب نحوی کوفه و بصره است و کتاب ابورشید نیشابوری - با همان نام - مقایسه مکتب بغداد و بصره در مسأله «جوهر» بوده است و کتابهای موسوم به خلاف یا اختلاف الفقهاء، مقایسه میان مکتب‌های فقهی است و کتاب تنقیح الابحاث للملث الثلاث ابن کمونه و الاعلام بمناقب الاسلام عامری نیشابوری ادیان تطبیقی به شمار می‌آید. هم چنان که الجمع بین رایي الحکیمین فارابی فلسفه تطبیقی است که اندیشه‌های دو حکیم بزرگ، یعنی افلاطون و ارسطو با هم مقایسه گردیده و سعی در رفع اختلاف میان آن دو شده است و گاهی هم مقایسه و تطبیق میان دو تن صورت گرفته که از این نوع می‌توان از کتابهای: الموازنة بین شعر ابی تمام و البحتری و الوساطة بین المتنّبی و خصومه نام برد.

در مورد تطبیق ادبیات فارسی و عربی باید در زمینه‌های مختلف بررسی شود:

الف: لغات

بسیاری از لغات عربی به صورت «هزوارش» در زبان پهلوی دیده می‌شود و بسیاری از دانشمندان از جمله ابن ندیم اشاره به این موضوع کرده‌اند که کلمه «لحم» می‌نویسند و آن را «گوشت» می‌خوانند.^۲ پیش از اسلام در نتیجه معاشرت و مخالطت ایرانی‌ها با اعراب، بسیاری از لغات فارسی وارد زبان عربی گردید از جمله کلمات: جلّسان = گلشن، بنفسج = بنفشه، سیسنبر = سوسن‌بر، شاهسفرم = شاه اسپرغم، نرجس = نرگس در اشعار اعشی میمون بن قیس شاعر عرب دیده می‌شود^۳ و همو در اشعار خود اشاره به کسری شهنشاه، شاه ساسانی کرده است^۴ و چون او چنگ می‌نواخته به «صنّاجة العرب» ملقب گردیده است و کلمه صنّج همان چنگ فارسی است که معرّب شده است. اعراب نه تنها کلمات فارسی را با تغییرات خاصی معرّب می‌کردند بلکه گاهی از آن کلمات «فعل» می‌ساختند چنان که از کلمه مهرجان - که معرّب مهرگان فارسی است - فعل مَهْرَجَ یُمَهْرَج ساخته شده است^۵ و از کلمه تاج فارسی - که در شعر عمرو بن کلثوم وارد شده - فعل تَوَّجَ یَتَوَّجُ به کار رفته است.^۶

کلمات معرّب در قرآن کریم نیز دیده می‌شود و سیوطی کتابی تحت عنوان المهدّب فیما ورد فی القرآن من المعرّب تألیف کرده است که بخشی از آن کلمات فارسی است همچون استبرق = استبرک به معنای حریر ستبر و اباریق جمع ابریق معرّب آبریز. اعراب از کلمات فارسی برای نامهای خود استفاده می‌کردند همچون قابوس که معرّب کاووس است و دختنوس که معرّب دخت‌نوش است^۷ و گاهی از این گونه کلمات برای خود لقب برمی‌گزیدند، چنانکه علی بن خلیل از معاصران جریر ملقب به بردخت = پرداخته^۸ و یزید بن ابی یزید ملقب به رشک بوده است.^۹

صولی در کتاب أدب الکتاب نقل می‌کند که روزی مردی ایرانی با مردی عرب

مناظره می‌کرد، ایرانی گفت: ما در کارها و زبان خود به شما نیازی نداریم ولی شما به ما نیازمندید، زیرا خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و دیوان‌های شما به همان نامی است که ما نهاده‌ایم، خوردنیها مانند: اسفیداج، سکباج، دوغباج و مانند آن. آشامیدنیها مانند: سکنجبین، خلنجبین، جلاب و مانند آن. لغات دیوانی مانند: روزنامج، اسکدار، فروانک و مانند آن.^{۱۰} نظیر همین را عماد کاتب در تاریخ سلاجقه نقل می‌کند که سلیمان بن عبدالملک گفته است که «در شگفتم از این ایرانیان که هزار سال سلطنت کردند و ساعتی به ما محتاج نشدند ولی ما صد سال سلطنت کردیم و ساعتی از آنان بی‌نیاز نبودیم.»^{۱۱}

متقابلاً لغات بسیاری از زبان عربی پس از اسلام وارد زبان فارسی شده است. از میان این لغات می‌توان لغات و واژه‌های قرآنی را یاد کرد همچون: آثار، آخرت، آفاق، اتمام، اجازه، اجتماع، اجر، ادراک، ارسال، استحقاق، استشهاد، استقامت، اشارت، اصول، اعانت، اعتراف، اعطاء، اکتساب، الهام، انتظار، انصراف، انکار، اهانت، بحث، بخل، بلاء، بنیان، بیان، تأخیر، تثبیت، تجسس، تخفیف، تردّد، تسخیر، تعجیل، تعویق، تفریط، تقدّم، تقسیم، تکبر، تکفیر، تنزل، ثابت، جانب، جسد، حاجت، حریق، حساب، حسد، حق، حکمت، خراب، خصم، خلق، درس، دفع، دلیل، دین، ذکر، ذلیل، رحم، رزق، رغبت، سارق، سجود، سرور، سفاهت، سلوک، سهو، شاهد، شر، شغل، شهادت، شهوت، صادق، صدقه، صورت، ضدّ، ضعف، طاعت، طعم، ظنّ، عبد، عدل، عفو، علم، عُمر، غرور، غضب، فساد، فضل، قبول، قدر، قیام، کتاب، کراهت، لباس، لفظ، لهو، مال، مبارک، مَثَل، محبّت، محفوظ، مساوات، مسرور، مقام، مکر، مهاجرت، میراث، نجس، نسل، نعمت، نقض، نور، ورود، وسوسه، وسط، وصول، وضع، یأس، یتیم.^{۱۲}

نوع دیگر از لغات وارد شده از عربی به فارسی اصطلاحات علوم گوناگون است همچون: زوج و فرد (حساب)، طول و عرض (هندسه)، ماده و صورت (فلسفه)، نوع و جنس (منطق)، حجّ و زکوة (فقه)، کلمه و کلام (نحو)، ماضی و مضارع (صرف)، محکم و متشابه (قرآن)، مسندالیه و مسند (معانی)، تشبیه و

استعاره (بیان)، جناس و تضاد (بدیع)، توحید و تثلیث (کلام)، حال و مقام (تصوّف).

در این جا باید یادآور شد که هم‌چنان که لغات فارسی وارد شده در عربی گاهی حدود لفظی و معنوی خود را از دست می‌دهند لغات عربی وارد شده در فارسی هم - لفظاً و معنی - دیگرگون می‌شوند. مثال نوع اول: کلمه «مهرجان» که معرب مهرگان است و به معنی روز شانزدهم از ماه مهر بوده که در آن روز جشنی برپا می‌شده است ولی در عربی به معنای مطلق «جشن» به کار رفته است، مانند: مهرجان الالفی (جشن هزاره) مهرجان الثوره (جشن انقلاب). مثال نوع دوم مانند «تماشا» که از عربی تماشای معنی با هم راه رفتن گرفته شده و در فارسی به معنی نظاره کردن و دیدن به کار رفته است.

ب: وزن شعر

چنان که می‌دانیم پیش از اسلام در ایران وزن شعر هجایی بوده و وزن عروضی آن‌گاه پیدا شد که اعراب وزن عروضی را از خلیل بن احمد فراهیدی اخذ کردند. از این روی وقتی اعشی میمون بن قیس وارد دربار خسرو انوشیروان شد، کسری پرسید: این شخص کیست؟ گفتند: سرودگوی ابوحاتم رازی در کتاب الزینة می‌گوید سرودگوی به معنی خنیاگر و مغنی است نه «شاعر» زیرا سرودها و اغانی فارسی کلماتی غیر موزون و غیرمقفی بوده و اطلاق شعر بر آنها روا نیست.^{۱۳} ابوحاتم این نکته را توجه نداشته است که اشعار پیش از اسلام شعر بوده ولی وزن هجایی داشته نه وزن عروضی و این گونه شعر حتی بعد از اسلام هم بوده است و هنوز هم در برخی از ترانه‌های محلی دیده می‌شود و برخی از شاعران عرب نیز از آن تقلید کرده‌اند.

علی بن ظافر الازدی در بدائع البدائة نقل می‌کند که در سال ۶۰۷ ق شاعری در حضور یکی از امرا اشعاری به فارسی خواند که منطبق با اوزان عروضی شعر عرب نبود و سپس شاعری دیگر به همان وزن شعری عربی گفت که مطلع آن این است:

مَا لَذَّةُ الْمَعْنَى إِلَّا مُدَامَتُهُ
وَوَضَلُ مَنْ عَلَيْهِ قَامَتْ قِيَامَتُهُ^{۱۴}

شاعران ایرانی می‌کوشیدند که از اوزان عروضی دشوار که اعراب شعر خود را با آن اوزان سروده بودند، اقتباس کنند چنانکه منوچهری دامغانی در قصیده‌ای که به این مطلع آغاز می‌شود:

جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازارگانی^{۱۵}
وزن قصیده ابوالشیص را برگزیده که مطلع آن این است:

سالقاک واللیل ملقی الجران غرابّ ینوح علی غصن بان
و یا امیر معزی در قصیده‌ای که با این مطلع آغاز کرده:

ای زلف دلبر من پرچین و پرشکنی گاهی چو وعده او گاهی چو پشت منی^{۱۶}
و در پایان خود اشاره به وزن عروضی شعر و مطلع قصیده متنبی که مورد اقتباس اوست کرده است:

گفتم مدیح تو من بر وزن شعر عرب تقطیع آن به عروض إلا چنین نکنی
مُسْتَفْعِلُنْ فَعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ فَعِلُنْ «أَبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفَىٰ يَوْمَ النَّوَىٰ بَدَنِي»

و همچنین حافظ در غزلی که با این دو بیت آغاز می‌کند:

کتبت قصه شوقی و مدمعی باکی بیا که بی تو به جان آدمم ز غمناکی^{۱۷}
بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خویش آیا منازل سلمی فاین سلماک
که مطلع قصیده شریف رضی را در نظر داشته است: «ایا منازل سلمی این سلماک»
و چون وزن را با افزودن یک هجا تغییر داده است، به جای «این» «فاین» آورده است.

ضرب‌المثل‌ها

بسیاری از ضرب‌المثل‌های ایرانی، پیش از اسلام وارد زبان عربی شده، مانند مثلی که اکنون نیز رایج است که: «دزد بازار آشفته می‌خواهد»، در این بیت ابونواس به کسری یعنی خسرو انوشیروان نسبت داده شده است:

كقول كسرى فيما تمثله من فُرس اللُّصِّ ضَجَّةُ السُّوقِ^{۱۸}

جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد نقل می‌کند که عبدالله بن طاهر چنین تویح کرد: «مَنْ سَعَى رَعَى، وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ» و این معنی از تویحات انوشیروان گرفته شده که او می‌گفت: «کی رود چرد و کی خسبد خواب بیند»^{۱۹} و همچنین مثل معروف عربی: «من یسمع یخل» از این مثل پهلوی گرفته شده: «کی شنند مند» یعنی هر که بشنود می‌اندیشد.^{۲۰}

میدانی در مجمع الامثال خود هنگام ذکر مثل «إِذَا جَاءَ أَجْلُ الْبَعِيرِ حَامَ حَوْلَ الْبَيْرِ» یعنی هرگاه که مرگ شتر فرا رسد گرد چاه می‌گردد، این دو بیت را آورده است:

أَسَارَتِ الْفُرْسُ فِي أَخْبَارِهَا مَثَلًا وَلَا عَاجِمَ فِي أَيَّامِهَا مَثَلًا
قَالُوا: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَنِيَّتُهُ يَطُوفُ بِالْبَيْرِ حَتَّى يَهْلِكَ الْجَمَلُ^{۲۱}

و این همان مضمونی است که ناصر خسرو گفته است:

اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چه و لب جرّ

و در برابر، بسیاری از ضرب‌المثل‌های عربی در ادب فارسی به کار رفته است مثلاً دو تعبیر مثلی که حریری در مقامات خود آورده: «استسمنت ذاورم و نفخت فی غیر ضرم»^{۲۲} یعنی آماس کرده را فربه پنداشتی و در غیر آتش دمیدی. در این دو بیت ناصر خسرو دیده می‌شود:

لیکن از راه عقل هشیاران بشناسند فربهی ز آماس
زین بی‌وفا، وفا چه طمع داری چون در دمی به بیخته خاکستر؟
و یا تعبیر: «كَالْبَاحِثِ عَنِ حَتْفِهِ بِظُلْفِهِ»^{۲۳} که در این بیت فردوسی ملاحظه می‌گردد:
همی داد اندرز هر گور را که گندی به سُم بهر خود گور را

مضامین فارسی در شعر عربی

برخی از شاعران عرب مضامین فارسی را وارد زبان عربی کرده‌اند که از میان آنان می‌توان از ابو عبدالله الضریر و ابوالفضل سگری مروزی نام برد:

ابوعبدالله الضّریر گوید:

وَكَمْ عَقَقِي قَدْ رَامَ مَشِيَةَ قَبْجَةٍ فَأَنْسَى مُمَشَاهُ وَلَمْ يَمْشِ كَالْحَجَلِ

که مضمون آن در این بیت معروف خاقانی دیده می شود:

خاقانی آن کسان که طریق تو می روند و در همین قصیده گوید:

يُوَاسِي الْغُرَابُ الذَّنْبَ فِي كُلِّ صَيْدِهِ وَ مَا صَادَهُ الْغِرْبَانُ فِي سَعَفِ النَّخْلِ^{۲۴}

ناصر خسرو خطاب به زاغ گوید:

نجویی جز فساد و شرّ ازیرا همیشه گرگ باشد میزبان

و ابوالفضل سگری مروزی گوید:

إِذَا وَضَعْتَ عَلَى الرَّأْسِ التُّرَابَ فَضَعْ مِنْ أَعْظَمِ التَّلِّ إِنَّ النَّفْعَ مِنْهُ يَقَعُ

مضمون مثل فارسی است که ناصر خسرو هم گفته است:

گر به سر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر

آن به آید کان ز خاکی هرچه نیکوتر کنی

إِذَا الْمَاءُ فَوْقَ غَرِيْقِي طَمًا فَقَابُ قَنَاةٍ وَأَلْفِ سِوَاءِ

همان مضمون مثل فارسی است که گفته شده است:

آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی چه نیزه ای چه هزار

إِدَّعَى الثَّغْلُبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قَيْلٌ: هَلْ مِنْ شَاهِدٍ؟ قَالَ: الذَّنْبُ

همان مثل معروف فارسی است که عطار به کار برده است:

ز روباهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواش بود دنبال

تَبَخَّرَ إِخْفَاءً لِمَا فِيهِ مِنْ عَرَجٍ وَلَيْسَ لَهُ فِيمَا تَكَلَّفَهُ فَرْجٌ

مضمون مثل فارسی است که ناصر خسرو هم گفته است:

خفته ای خفته و گویی که من آگام کی شود بیرون لنگیت به رهواری

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تُغَطِّي

مضمون مثل فارسی است که فخرالدین اسعد گرگانی هم گفته است:

بخواش باد را نتوان گرفتن فروغ خور به گل نتوان نهفتن

كَمْ مَا كَرِهَ حَاقٍ بِهِ مَكْرَهُهُ
وَ وَاقِعٍ فِيهِ بَعْضِ مَا يَخْفِرُهُ^{۲۵}
مضمون مثل فارسی است که فردوسی هم گفته است:

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه
سزد گر کند خویشان را نگاه
مضامین عربی در شعر فارسی

برخی از شاعران فارسی نیز از مضامین اشعار عربی در اشعار خود استفاده می‌کردند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

فَأَنْسَى رَأَيْتُ الْحُزْنَ لِلْحُزْنِ مَاحِيًا
كَمَا خُطَّ فِي الْقِرطَاسِ رَسْمٌ عَلَى رَسْمٍ

ابوالعلاء معری

ن شاید بردن انده جز بانده
ن شاید کوفت آهن جز به آهن

خاقانی

مصراع دوم به یاد می‌آورد مثل: «إِنَّ الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ يُفْلَحُ»:

كَفَيْ بِي جِسْمِي نُخُولًا أَنِّي رَجُلٌ
لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي

منتبئی

اگرچه گرد بالینم نشینند
چنانم از نزاری کیم نبینند

فخرالدین گرجانی

فَقُلْتُ إِنَّهُمْ عُنْدِي وَكَيْدُهُمْ
كَالْكَلْبِ إِذْ بَاتَ يَعْوِي صَفْحَةَ الْقَمَرِ

طغرائی اصفهانی

مه فشانند نور و سگ عوعو کند
هرکسی بر طینت خود می تند

مولوی

كَمْ بِاسْمِ لِي مِنْ وَرَاءِ شَرِّهِ
وَاللَّيْثُ لَا يَغْرُنِي تَبَسُّمُهُ

مهیاری دیلمی

ن باید شد از خنده شه دلیر
نه خنده است دندان نمودن ز شیر

اسدی طوسی

و يَرَى التَّعْظُمَ أَنْ يُرَى مُتَوَاضِعًا
و يَرَى التَّوَاضِعَ أَنْ يُرَى مُتَعَظِمًا

منتبئی

جبارتری چون متواضع تر باشی

باشی متواضع تر چون باشی جبار

فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَنِيَّةُ يَقْظَةٌ

وَالْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ سَارٍ

جهان خوابست و ما در وی خیالیم

چرا چندین درو ماندن سگالیم

مِكْرٌ مِفْرٌ مُقْبِلٌ مُدْبِرٌ مَعًا

كُجْلُمُودٍ صَخْرٍ حَطَّهَ السَّيْلُ مِنْ عَلٍ

همچنان سنگی که سیل آن را بگرداند ز کوه

گاه زانسو گاه زینسو گاه فراز و گاه باز

وَإِنِّي لَتَعْرُونِي لِذِكْرِكَ هَزَّةٌ

كَمَا اتَّقَصَّ الْعَصْفُورُ بَلَلُهُ الْقَطْرُ

بلرزم چون بیندیشم ز هجران

چو گنجشکی که تر گردد ز باران

السَّيْفُ أَصْدَقُ إنبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ

فِي حَدِّهِ الْحَدُّ بَيْنَ الْجِدِّ وَاللَّعِبِ

به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان

که راستگوی تر از نامه تیغ شه بسیار

كَأَنَّ مَثَارَ النَّعْجِ فَوْقَ رُؤُوسِنَا

وَإِسْيَافُنَا لَيْلٌ تَهَاوَى كَوَاكِبَهُ

سنانهای الماس در تیره گرد

بشارین برد

ستاره است گفתי شب لاجورد

نَحْنُ عَلَى الشَّرْطِ الْقَدِيمِ الْمُشْتَرَطُ

لَا الزُّقُّ مُنْشَقٌّ وَلَا الْعَيْرُ سَقَطٌ

مرغی انگاشتم نشست و پرید

سگری مروزی

نه خر افتاده شد نه خیک درید

إِنْ كَانَ مَنْ فَعَلَ الْكَبَائِرَ مُجْبِرًا

نظامی

فَعِقَابُهُ ظَلَمٌ عَلَى مَنْ يَفْعَلُ

ابوالعلاء معری

به فرمان ایزد پرستند صنم

ناصرخسرو

دُرِّ ثَرْنٍ عَلَى بَسَاطٍ أُزْرَقِ

ابن معتر

همی بارید بر دیبای اخضر^{۲۶}

دقیقی

عقوبت محالست اگر بت پرست

و كَأَنَّ أَجْرَامَ النُّجُومِ لَوَامِعاً

تو پنداری که از گردون ستاره

ترجمه شعر فارسی به عربی

بسیاری از شاعران عرب مضامین شعر فارسی را در شعر خود آورده‌اند که اینک ما نمونه‌ای از آن را یاد می‌کنیم:

عوفی در لباب‌الالباب هنگامی که از منطقی رازی ابیات زیر را نقل می‌کند:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت

چون زلف زدی ای صنم به شانه

چونانش به سختی همی کشیدم

چون مور که گندم کشد به خانه

با موی به خانه شدم پدر گفتم:

«منصور کدامست ازین دوگانه»؟

گوید که صاحب بن عبّاد برای امتحان بدیع‌الزمان همدانی به او گفت تا این

اشعار را به تازی ترجمه کند و او بی تأمل گفت:

سَرَقْتُ مِنْ طَرَّتِهِ شَعْرَةً

جِئِنَ عَدَا يَمْشِطُهَا بِالمُشَاطِ

ثُمَّ تَدَلَّحْتُ بِهَا مُثْقَلًا

تَدَلَّحَ النَّمْلُ بِحَبِّ الحَنَاطِ

قَالَ أَبِي: «مَنْ وَلِدِي مِنْكُمْ»

كَلَّا كَمَا يَدْخُلُ سَمَّ الخِيَاطِ»^{۲۷}

و همو وقتی که دو بیت زیر را از ابوشکور بلخی نقل می‌کند:

از دور به دیدار تو اندر نگرستم

مجروح شد آن چهره پرحسن و ملاح

وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضایی است جراحی به جراحی

گوید که ابوالفتح بستی این ابیات را به تازی ترجمه کرده است:

رَمَيْتُكَ عَنْ حُكْمِ الْقَضَاءِ بِنَظْرَةٍ وَ مَالِي عَنْ حُكْمِ الْقِصَاصِ مَنَاصٍ
فَلَمَّا جَرَحْتَ الْخَدَّ مِنْكُمْ بِمُقَلَّتِي جَرَحْتَ فُوَادِيءَ وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ^{۲۸}
ابومنصور ثعالبی هنگامی که از ابوالقاسم اسماعیل بن احمد الشجری یاد
می‌کند گوید از اشعار نغز او دو بیت زیر می‌باشد که از فارسی گرفته است:

إِنْ شِئْتَ تَعْلَمُ فِي الْأَدَابِ مَنْزَلَتِي وَأَنْنِي قَدْ عَدَانِي الْعِرْزُ وَالنُّعْمُ
فَالطَّرْفُ وَالسَّيْفُ وَالْأَوْهَاقُ تَشْهَدُلِي وَالْعُودُ وَالنَّرْدُ وَالشُّطْرُنْجُ وَالْقَلَمُ^{۲۹}
و اصل فارسی آن دو بیت زیر می‌باشد که آغاجی گفته است:

ای آنکه نداری خبری از هنر من خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد
اسب آر و کمان آر و کمند آر و کتاب آر شعر و قلم و بربط و شطرنج و می و نرد^{۳۰}
و نیز او وقتی که از ابومنصور بن ابی علی الکاتب نام می‌برد، می‌گوید: وله شعر
عربی کقوله فی ترجمة شعر فارسی حیث قال:

لَيْسَ كُلُّ الَّذِي انْتَضَى مِنْ دَوَاةٍ قَلَمًا يَبَالِغُ الْعُلَى بِالْأَدَاةِ
إِنَّ حَمْلَ الْعَصَا لَغَيْرِ بَدِيعٍ قَلْبُهَا حَيَّةٌ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ

فارسیه:

نه هر کو قلم برگرفت از دوا (= دواة) شفا کرد داند جهان را زدا (= داء)
عصا برگرفتن نه معجز بود همی ازدها کرد باید عصا^{۳۱}
و حتی برخی از شاعران یک مضمون را به دو زبان عربی و فارسی می‌سرودند از
جمله ابوجعفر امدادی که قصایدی به عربی سروده و بر همان وزن و قافیه آن را به
شعر فارسی برگردانده است، مانند:

عَذِيرِي مِنْ قَدِّكَ الْخَيْرَانِي وَمِنْ وَرْدَتِي خَدُّكَ الْأَرْجَوَانِي
فغان زان دورخ چون گل ارغوانی وز آن برشده قامت خیزرانی

و هم چنین:

أَلِمَّا بِبَدْرِ الدُّجَى فَاَنْظَرَا إِلَى صُورَةِ صُوْرَتِ اللَّوْرَى^{۳۲}
یکی بر مه چارده بگذرا به روی نگارین او بنگرا

داستانهای فارسی در عربی

از جمله داستان پشه و درخت که اصل آن از کلیله و دمنه بوده و عطار آن را بدین صورت بیان کرده است:

| | |
|---------------------------------|--|
| کرد روزی چند سارخکی قرار | بر درختی بُن قوی یعنی چنار |
| چون سفر را کرد آخر کار، راست | از چنار کوه پیکر عذر خواست |
| گفت: «زحمت دادمت بسیار من | زحمتی ندهم دگر این بار من» |
| مُهر برداشت از زبان حالی چنار | گفت: «خود را بیش ازین رنجه مدار |
| فارغم از آمدن وز رفتنت | نیست جز بیهوده درهم گفتنت |
| ز آن که گر چون تو درآید صد هزار | یک دم با آن نباشد هیچ کار» ^{۳۳} |

فخرالدین رازی آن را بدین گونه آورده است: «وَأَمَّا الْعَجْمُ فَيَدُلُّ عَلَيْهِ كِتَابُ كَلِيلَةِ وَ دَمْنَةِ وَ أَمْثَالِهِ، وَ فِي بَعْضِهَا: قَالَتِ الْبَعُوضَةُ وَ قَدْ وَقَعَتْ عَلَى نَخْلَةٍ عَالِيَةٍ وَ أَرَادَتْ أَنْ تَطِيرَ عَنْهَا: يَا هَذِهِ اسْتَمْسَكِي فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَطِيرَ: فَقَالَتِ النَّخْلَةُ: وَاللَّهِ مَا شَعَرْتُ بِوُقُوعِكَ فَكَيْفَ أَشْعُرُ بِطَيْرَانِكَ.»^{۳۴}

احادیث مشترک میان عربی و فارسی

در اخبار اسلامی آمده است که اعمال انسان در گور به صورت شخصی جلوه گر می‌گردد و نیکوکاران را با صورت زیبا و زشت‌کاران را با چهره زشت استقبال می‌کند.

غزالی در احیاء العلوم در این باره می‌گوید: «... ثُمَّ يَأْتِيهِ آتٌ حَسَنٌ الْوَجْهَ طَيِّبِ الرِّيحِ حَسَنِ الثِّيَابِ، فَيَقُولُ: أَبْشِرْ بِرَحْمَةِ رَبِّكَ وَجَنَّتْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ. فَيَقُولُ: بَشْرُكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ مِنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ.»^{۳۵}

و درست عکس این عبارات را برای بدکرداران نقل کرده است و ما در کتاب مینوی خرد که از متون پهلوی است، می‌بینیم چنین آمده است:

«...اپش آنی خویش نیوکین کونشن، پت کنیک کرپ اوپتیرک آیت، کوهچ هر

کنیک پت‌گیهان هوچیهر ترو ویه. و آن اهروب روبان گویت کوتوکی هیی کیم هرچ کنیکی هچ تو هوچیهر تروویه پت گیتاه نی‌دیت، پت پسخو پتواجیت آن

کنیک کرپ کومن نی کنیک، بی کونشن نیوک توهم یوانی هومینشنی هوگوبشنی هوکونشنی هودین.»

یعنی: کنش نیکن خویش به کنیز پیکر به پذیره‌اش آید، که از هر کنیز به کیهان خوب چهرتر و به، و روان اهروب (= اشو، پاک) گوید تو که ای که هرگز من کنیزی از تو خوب چهرتر و به، به گیتی ندیدم. به پاسخ بیوازده (= آواز دهد، جواب گوید) آن کنیز پیکر که من نه کنیز [م] بلکه کنش نیک توام [ای] جوان خوب منش خوب گویش خوب کنش خوب دین.^{۳۶}

این نمونه‌ای از مقایسه زبان فارسی و عربی بود که می‌باید مورد توجه آنان که به تطبیق و مقایسه این دو زبان و فرهنگ می‌پردازند قرار گیرد و این زمینه از زبان و ادبیات فارسی بیش از پیش تحقیق و بررسی شود.

منابع و مأخذ

- ۱- تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، صص ۱۰۴ و ۸۰
- ۲- الفهرست، ابن‌الندیم، ص ۱۴
- ۳- الصبح المنیر فی شعر ابی بصیر، ص ۳۰۱
- ۴- مأخذ پیشین، ص ۱۴۵
- ۵- دمیة القصر، باخرزی، ج ۳، ص ۱۵۰۷
- ۶- شرح‌المعلقات، زوزنی، ص ۱۴۶
- ۷- المعرب من کلام الاعجمی، ابو منصور جوالیقی، ذیل «قابوس» و «دختنوس»
- ۸- الشعر والشعراء، ابن قتیبة دینوری، ص ۴۴۷
- ۹- طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۱۳
- ۱۰- ادب‌الکتاب، صولی، ص ۱۹۳
- ۱۱- مختصر تاریخ سلاجقه، عماد کاتب، ص ۵۷

۴۴ / ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی)

- ۱۲- لسان التنزیل، به اهتمام مهدی محقق، ذیل کلمات یاد شده
- ۱۳- الزینة، ابوحاتم رازی، ج ۱، ص ۱۲۳
- ۱۴- حاشیة معاهد التنصیص، عباسی، ج ۲، ص ۶۴
- ۱۵- دیوان منوچهری دامغانی، ص ۱۳۸
- ۱۶- دیوان امیر معزی، ص ۷۲۸
- ۱۷- دیوان حافظ
- ۱۸- دیوان ابونواس، ص ۴۵۱
- ۱۹- المحاسن والاضداد، جاحظ، ص ۱۰۹
- ۲۰- السعادة والاسعاد فی السیرة الانسانیة، ابوالحسن عامری، ص ۱۶۱
- ۲۱- مجمع الامثال، میدان، ذیل إذا جاء...
- ۲۲- مقامات حریری، ص ۲۱
- ۲۳- مأخذ پیشین،
- ۲۴- یتیمۃ الدهر، ثعالبی، ج ۴، ص ۹۰
- ۲۵- مأخذ پیشین. ج ۴، ص ۸۷
- ۲۶- نقل از مقاله بهاء الدین خرمشاهی تحت عنوان: «یاد باد آن روزگاران یاد باد» در محقق نامه، ج ۱، ص ۶۲۰
- ۲۷- لباب الالباب، عوفی، ج ۲، ص ۱۷
- ۲۸- مأخذ پیشین، ج ۲، ص ۲۱
- ۲۹- یتیمۃ الدهر، ثعالبی، ج ۴، ص ۱۵۵
- ۳۰- لباب الالباب، عوفی، ج ۱، ص ۳۲
- ۳۱- یتیمۃ الدهر، ثعالبی، ج ۱، ص ۲۵
- ۳۲- دمیة القصر، باخرزی، ص ۲۶۷
- ۳۳- مصیبت نامه، عطار نیشابوری، ص ۱۶۱
- ۳۴- التفسیر الکبیر، فخرالدین رازی، ج ۱، ص ۳۵۱
- ۳۵- احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۹۹
- ۳۶- مینوی خرد، ای. وی. وست، ص ۱۰

سخنی چند دربارهٔ
حاج ملاهادی سبزواری

به نام خداوند جان و خرد

هرکه او پیش خردمندان به زانو نامده‌ست

با خردمندان نشاید کردنش هم زانوی

پس از شهریور ۱۳۲۰ که اختناق رضاخانی به پایان رسید و دوران: «أَرَى الْعِلْمَ قَدْ عَظَلَتْ مَشَاهِدُهُ وَ مَعَاهِدُهُ وَ سُدَّتْ مَصَادِرُهُ وَ مَوَارِدُهُ» سپری گردید انگیزه تحصیل علوم قدیمه و دانش‌های سنتی و دینی در جوانان رو به افزایش نهاد و حوزه‌های علمی قم و مشهد و تهران رونق خود را باز یافت. راقم این سطور که دبیرستان را رها کرده و به بازار روی آورده بود، پس از یکی دو سال در نتیجه مصاحبت با مرحوم پدر و استفاده از منبرهای او به ویژه در سفر کاشمر در سال ۱۳۲۳، شوق درسهای طلبگی در او افزون گردید و پس از طی مقدمات صرف و نحو در مدرسه خان مروی، به مدرسه سپهسالار قدیم روی آورد، همانجا که فیلسوف بزرگوار و حکیم آزاده مرحوم میرزا مهدی مدرس آشتیانی راتبه تدریس را به عنوان بزرگ‌ترین معقولی (عالم به علوم عقلی) تهران دارا بود و با او چراغ حکمت و فلسفه آخرین نورافشانی خود را در کشور ما می نمود. من که هنوز بیش از هفده بهار از زندگی ام نمی گذشت مورد لطف و محبت پدرا نه آن دانشی مرد عزیز قرار گرفتم و او برای من حجره‌ای و حقوقی معین فرمود و اجازه داد که در محضر مبارکش با جویندگان علم و دانش که همه در سنین بالا بودند زانو بزنم و از شمع وجود نورانی او کسب نور دانش نمایم. استاد در محاضرات خود گه گاه به

اشعار مرحوم حاج مَلاهادی سبزواری استشهد می‌جست و برای نخستین بار این دو بیت از شرح منظومهٔ سبزواری را همراه با بیتی از شیخ محمود شبستری از دهان دُرربار او شنیدم:

| | |
|------------------------------------|--|
| دَلِيلٌ مِّنْ خَالَفَنَا عَلِيلٌ | إِنَّ الْوَجُودَ عِنْدَنَا أَصِيلٌ |
| وَ كُنْهَةٌ فِي غَايَةِ الْخِفَاءِ | مَفْهُومُهُ مِنْ أَعْرَفِ الْأَشْيَاءِ |
| مهیت‌ها امور اعتباریست | وجود اندر کمال خویش ساریست |

پس از آن از صادر و وارد استخبار از استادانی می‌کردم که شرح منظومه را تدریس کنند و هر چه بیشتر می‌جستم کمتر می‌یافتم تا آنکه به من خبر دادند که استادی شیرازی به نام شیخ جواد مُصلح به تهران آمده و در حجره‌ای در مدرسهٔ سپهسالار جدید (شهید مطهری کنونی) ساکن شده و برای یکی دو شاگرد شرح منظومه درس می‌دهد و من چندی به محضر او رفتم متأسفانه: خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. زیرا او به جهت تنگی معیشت به شهر خود بازگشت هرچند که پس از چندسالی به تهران آمد و استاد فلسفهٔ دانشکدهٔ معقول و منقول گردید. در همین زمانها مرحوم شیخ محمدرضا ترابی خانرودی از مشهد به تهران آمد و من که مراتب فضل و کمال او را از دو شاگرد برجستهٔ او در مشهد یعنی عبدالجواد حکیمی (دکتر عبدالجواد فلاطوری) و محمدجعفر جعفری لنگرودی شنیده بودم، وصف او را برای هم‌درسم مرحوم سیّد محمدرضا علوی تهرانی بازگو کردم و ما مدّتی نزد ایشان اصول فقه خواندیم و در همین اوان آقای شیخ حسین وحیدی (آیه‌الله وحید خراسانی) برای چند ماهی به تهران آمده بودند و به جهت سوابق آشنائی با مرحوم ترابی به مدرسهٔ سپهسالار قدیم تردّد می‌کردند و ما مقدّم ایشان را گرامی داشتیم و خواهش کردیم که منطق شرح منظومهٔ سبزواری را برای ما تدریس کنند. بیان فصیح و بلیغ ایشان و قدرت تلفیق مطالب منطقی و فلسفی با آیات قرآنی و احادیث معصومین (ع) و اشعار مناسب ما را بیش از پیش به حکمت متعالیه علاقه‌مند کرد تا آنکه در سال ۱۳۲۶ برای ادامهٔ تحصیل و استفاده از محضر پرفیض مرحوم شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری عازم مشهد گردیدم و در آنجا نیز به مصداق: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ به دنبال معلّم

فلسفه می‌گشتم که مرا به استادی به نام شیخ سیف‌الله ایسی که شبها مخفیانه شرح منظومه سبزواری را تدریس می‌کرد رهنمون گشتند. فضای علمی مشهد که تحت تأثیر مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود و وجود بزرگانی که تابع مکتب او بودند همچون مرحومان میرزا جواد آقا تهرانی و شیخ مجتبی قزوینی و شیخ محمود حلبی تدریس فلسفه را به صورت علنی بر نمی‌تافت در حالی که در شهرهای دیگر همچون تهران، قم، قزوین و شیراز وضع چنین نبود از این روی پس از قضای و طر از علوم ادبی نزد ادیب، به تهران بازگشتم و در طی سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ به تلمذ شرح منظومه سبزواری در محضر چهار استاد بزرگ یعنی مرحومان سید محمدکاظم عصار تهرانی و شیخ محمدتقی آملی و میرزا ابوالحسن شعرانی و میرزا مهدی الهی قمشه‌ای پرداختم و آرزو می‌داشتم که بتوانم در قم در درس‌های فلسفه مرحوم امام خمینی و علامه طباطبائی و یا در قزوین در درس مرحوم رفیعی قزوینی و یا در سمنان در درس علامه حائری مازندرانی - رحمة الله علیهم - شرکت کنم ولی اشتغال به درسهای دو دوره دکتری یعنی زبان و ادبیات فارسی و علوم معقول و منقول در دانشگاه تهران و نیز دبیری دبیرستانهای تهران مرا از این مأمول باز می‌داشت:

فرشته‌ایست درین بام لاجورد اندود که پیش آرزوی سائلان کشد دیوار
 در ارزیابی استادانی که من نزد آنان حکمت سبزواری را آموختم باید بگویم
 که مرحوم میرزا مهدی آشتیانی و سیدمحمد کاظم عصار همچون دریائی مواج بودند که اندیشه‌های فلسفی چهارده قرن را در ذهن داشتند و چنان بااستادی فلسفه مشاء و اشراق و حکمت متعالیه را با منطق و کلام و عرفان تلفیق می‌کردند که طلبه و دانشجو هر چند دید کلی نسبت به آراء و اندیشه‌های فلسفی مختلف پیدا می‌کرد، ولی رشته ذهنی اش از هم می‌گسست به طوری که فهم متن را هم به دشواری درمی‌یافت. مرحوم شیخ محمدتقی آملی و میرزا ابوالحسن شعرانی برعکس، گوئی بر اذهان محصلان واقف بودند و می‌دانستند که تا چه مسافتی می‌توانند از متن دور شوند و به حاشیه پردازند تا طلبه و دانشجو از فهم متن به دور نیفتند.

مرحوم الهی قمشه‌ای و شیخ حسین وحیدی - أطال الله عمره الشریف - هرکدام مطالب ذوقی و عرفانی را به مطالب عقلی چاشنی می‌زدند و فلسفه را از خشکی خاص خود بیرون می‌آوردند و کوششان براین بود که فقط مطالب خارجی که فهم متن را آسان می‌سازد در درس عنوان کنند. در طی دوران طلبگی و دانشجویی همواره در این اندیشه بودم که چه گونه می‌توان میراث علوم عقلی کشورمان را به جهان علم معرفی کرد زیرا این امر تسلط بر زبان خارجی و داشتن یک همکار توانائی را اقتضا می‌کرد. خوشبختانه به مصداق: مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجَدَ، شرط اول آن گاه تحقق یافت که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ که به دعوت دانشگاه لندن برای تدریس زبان فارسی دعوت شده بودم. بیداری و کارورزی را بر خود واجب و خواب و راحتی را بر خود حرام ساختم و زبانی را که از هیچ آغاز کرده بودم به مقدار نیاز فرا گرفتم و به خواندن و نوشتن و درک آن تسلط یافتم و شرط دوم در کانادا تحقق یافت، آن گاه که در سال ۱۳۴۴ برای تدریس در مؤسسه مطالعات اسلامی در دانشگاه مگ‌گیل واقع در شهر مونترال دعوت شدم. در آنجا من تصمیم گرفتم که فلسفه و کلام شیعه را به جویندگان دانش آن دیار معرفی کنم و برای این منظور در فلسفه بخش‌هایی از شرح منظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری را در درسی که به نام اندیشهٔ شیعه Shi'î Thought به نام من بود بازگو می‌کردم و تا آن زمان دانشجویان و استادان آن دانشگاه حتی نام فیلسوف سبزواری را نشنیده بودند و این اصل که، فلسفهٔ اسلامی با یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف عرب آغاز شده و با ابن رشد فیلسوف اندلسی پایان یافته، برای آنان خدشه‌ناپذیر می‌نمود. پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو استاد قرآن‌شناس و فلسفه‌دان دانشگاه کیو ژاپن که همچون من در دانشگاه مگ‌گیل مدعو و مهمان بودند و در آن سال کتاب نجات ابن سینا و الاقتصاد فی الاعتقاد غزالی را در آن مؤسسه تدریس می‌کردند لطف و محبتی خاص به من پیدا کردند و مرتباً در جلسات درس بنده حضور می‌یافتند. روزی پس از درس خطاب به من فرمودند: «باعث تأسف است که شما چنین متفکرانی بزرگ دارید و دنیای علم از آنان بی‌خبر هستند. چرا کسی این کتاب را ترجمه به یکی از زبانهای اروپائی نمی‌کند و چرا چنین کتاب ارزشمندی با چاپ

سنگی عرضه می‌شود؟» من در پاسخ همانجا کتاب شرح منظومه را به ایشان دادم و گفتم جاهای مختلف کتاب را مطالعه بفرمائید، اگر واقعاً جلب نظرتان را کرد خود مشترکاً آن را ترجمه می‌کنیم. پس از چند روز به من گفتند: «این کتاب از جالب‌ترین و جذاب‌ترین آثار فکری است که من تاکنون در عمرم دیده‌ام».

در سال ۱۳۴۵ ترجمه را شروع و در سال ۱۳۴۷ آن را ختم کردیم و چون لازم بود که این ترجمه یک بار دیگر با اصل تطبیق داده شود تا اشتباهات و سهوهای بار اول اصلاح گردد و در ضمن یادداشتهای توضیحی و تعلیقات به کتاب افزوده شود و با برگشتن من به ایران این کار میسر نمی‌گشت، آقای ایزوتسو برای مدت دو سال از طرف دانشگاه مکزیک به ایران آمدند و پس از تأسیس شعبه تهران مؤسسه مطالعات اسلامی آن دانشگاه با همکاری ایشان امر ترجمه و مقدمه و تعلیقات کتاب در سال ۱۳۴۹ پایان پذیرفت و در سال ۱۳۵۶ در شمارگانی محدود در نیویورک چاپ گردید و در سال ۱۳۶۱ نیز همان چاپ به وسیله مرکز نشر دانشگاهی و در سال ۱۳۷۰ به وسیله دانشگاه تهران تجدید چاپ شد.

مقارن با همان زمان ما همّت بر نشر متن عربی شرح منظومه و مقدمه و تعلیقات همراه با فرهنگ اصطلاحات فلسفی و معادل انگلیسی آن گماشتیم که آن در سال ۱۳۴۸ یعنی همزمان با یکصدمین سال درگذشت سبزواری (۱۲۸۹ هجری قمری) منتشر گشت و به عنوان نخستین اثر شعبه تهران طی مراسم به اهل علم عرضه گردید و سپس در سال ۱۳۶۰ به وسیله همان مؤسسه مطالعات اسلامی شعبه تهران تجدید چاپ شد و چاپ سوم آن را دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۹ انجام داد و نیز ترجمه مقدمه انگلیسی چاپ اول تحت نام بنیاد حکمت سبزواری در سال ۱۳۶۰ به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی به طبع رسید. این مقدمه و ترجمه فارسی آن از مرحوم دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی نیز در سال ۱۳۶۸ با مقدمه این جانب که سیر فلسفه در ایران را از حکیم ابوالعبّاس ابرانشهری تا حاج ملاهادی سبزواری نشان می‌داد، به وسیله دانشگاه تجدید چاپ شد. گذشته از این برای اینکه جویندگان فلسفه سبزواری به عمق افکار او پی ببرند، راقم سطور با همکاری مرحوم دکتر عبدالجواد فلاطوری استاد دانشگاه کلن

آلمان تعلیقۀ مرحوم میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۷۲ - ۱۳۰۶ هجری قمری) بر شرح منظومۀ سبزواری را تصحیح و در سال ۱۳۵۲ منتشر کرد و سپس در سال ۱۳۶۷ به وسیلۀ دانشگاه تهران تجدید چاپ گردید. قرار بر این بود که پروفیسور ایزوتسو پس از انقلاب اسلامی به ایران بیاید و بخش الهیات بالمعنی الأخص را همچون بخش امور عامه و جوهر و عرض مشترکاً تصحیح و ترجمه به انگلیسی کنیم ولی به مصداق:

مَا كَلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفْنُ
هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست

ایزوتسو در تاریخ هفدهم دیماه ۱۳۷۱ (هفتم ژانویه ۱۹۹۳) دارفانی را وداع کرد و من فقط توانستم متن را به تنهایی آماده سازم و فرهنگ اصطلاحات را با معادل انگلیسی به آن ضمیمه گردانم که این کوشش نیز در سال ۱۳۷۷ به وسیلۀ دانشگاه تهران چاپ و منتشر گشت.

با خدمات یاد شده، سبزواری حیات تازه‌ای به خود گرفت و در این چند سال توجه و اقبال اهل علم به او فراوان گشت چنانکه استاد سید جلال‌الدین آشتیانی - سلمه الله تعالی - رسائل فارسی و عربی او را به اهل علم عرضه کرد و مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری - رضوان الله علیه - شرح فارسی مجمل و مبسوط آن را به جویندگان دانش تقدیم داشت و منوچهر صدوقی سُها شرح جدیدی بر منظومۀ سبزواری نگاشت و بالاخره غلامحسین رضانژاد «نوشین» شرحی کبیر تحت عنوان حکمت‌نامه به اهل علم تقدیم نمود. در غیر فلسفه دکتر نجفقلی حبیبی شرح دعای صباح و شرح دعای جوشن کبیر را منتشر ساخت و دکتر سیدصدرالدین طاهری شرح نبراس الهدی در فقه و مجید هادی‌زاده الرّاح القراح در بلاغت را بر گنجینه حکیم سبزواری افزودند.

کوشش ما در احیاء فلسفۀ سبزواری به ویژه نشر ترجمۀ انگلیسی آن، انعکاس وسیعی در جهان علم داشت چنانکه گفته شد که پس از نشر ترجمۀ لاتین اغراض مابعدالطبیعه ابن رشد ترجمۀ ما نخستین نظام منسجم فلسفی بوده که از جهان اسلام پس از چند قرن به عالم غرب رفته است و کوشش بعدی ما نشر قبسات

میرداماد با دو مقدمه به زبان انگلیسی و نیز معرفی دوازده کتاب و رساله در منطق که برای نخستین بار تحت عنوان منطق و مباحث الفاظ چاپ می‌شد و همچنین ترجمه اوامر و نواهی معالم الاصول که برای نخستین بار اصول فقه شیعه به جهان علم معرفی می‌گردید، چهره‌ای تازه علمی از کشور ما در دنیای علم نمایان ساخت. استاد دکتر سید مصطفی محقق داماد می‌فرمودند، که در زمانی که ما در قم در نهایت ناامیدی بسر می‌بردیم، کوشش‌های شما در نشر متن و ترجمه شرح منظومه سبزواری و مجموعه «دانش ایرانی» برای ما قوت قلبی به شمار می‌آمد.

متأسفانه جهله و سفله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که همیشه با هر حرکت علمی به ستیز برمی‌خیزند بدون اینکه این آثار را خوانده و یا بتوانند بخوانند طی نامه شماره ۱۳۳ م یب مورخ ۶۱/۳/۱۲ این آثار را که مایه افتخار اسلام و کشور ماست، به عنوان «اسلام آریامهری» خواندند و طی نامه شماره ۶۰۶۷۵/۳ مورخ ۶۱/۱۱/۲۳ مرا با دو درجه تنزل با درجه استادیاری بازنشسته کردند که هنوز هم از مزایای آن بهره‌مند هستم. این در حالی است که در همان زمان‌ها امام راحل - رحمة الله علیه - در حضور وزیر علوم و آموزش عالی وقت هنگامی که این آثار را به محضر علمی‌شان تقدیم داشتم، کوشش‌های مرا ستودند و برای توفیق من در ادامه آن دعا فرمودند و رئیس جمهور محترم وقت (آیه الله سیدعلی خامنه‌ای) از این کوشش‌ها کتباً تعبیر به «تلاش علمی و تحقیقی ارزنده» کردند و فرهنگستانهای مصر و سوریه و اردن و هند برپایه این زحمات مرا به عضویت خود مفتخر ساختند و دانشگاه اسلامی مالزی براساس همین آثار و مقالاتی که از من در هیجده کشور به عربی و انگلیسی در مجلات علمی انتشار یافته بود، طی فرمانی مرا به عنوان «استاد برجسته فلسفه اسلامی» شناختند و دانشگاه تهران هم چهل سال پیش براساس کوشش‌هایم در نشر کتابهای وجوه قرآن و لسان التنزیل و تحلیل اشعار ناصر خسرو و شرح پانزده قصیده از ناصر خسرو و اشترنامه منسوب به عطار و السیره الفلسفیه محمد بن زکریای رازی و مقالات متعدد علمی در مجله دانشکده ادبیات و یغما و مهر و راهنمای کتاب مرا به رتبه استادی مفتخر ساخته بود. بنابراین باید بگویم:

إِذَا حُمِدَتْ بَيْنَ الْإِفَاضِلِ سِيرَتِي فَأَهْوَنُ بِنَقْصِ جَاءٍ مِنْ عِنْدِ نَاقِصٍ
 گر سوی معروف معروفم، چه باک گر سوی جُهَالِ امّتِ مُنْكَرِمِ

متأسفانه دانشگاه هم که به این کتابها به عنوان یک کالای سودآور می‌نگرد و توجهی به محتوای آنها ندارد و برایش مطرح نیست که: «این شتر صالح است یا خر دجال» که لااقل دفاعی از کیان علمی خود بنماید.

با وجود این فضای یأس آور، من این حرکت علمی را رها نساختم و در طی سالهائی که دانشگاه جهت انقلاب فرهنگی تعطیل بود، من تدریس شرح منظومهٔ سبزواری را هفته‌ای چهار ساعت به صورت آزاد در مؤسسهٔ مطالعات اسلامی ادامه دادم که در آن درس فاضلانی شرکت می‌کردند که من خود بهره‌های فراوان علمی از آنان برگرفته‌ام. از میان این عزیزان می‌توانم از آقایان: بهاء‌الدین خرّمشاهی، کامران فانی، عبدالحسین آذرنگ، حسین معصومی همدانی، سیروس شمیسا و علی موسوی گرمارودی را نام ببرم که الهیات بالمعنی الاعم حاج ملا هادی سبزواری را از بای بسم‌الله تا تائی تمّت به درس نزد من خواندند. خداوند عمر پربار و برکت آنان را دراز گرداند.

حال باید از این «شِقْشِقَه» بگذریم و به اصل مقصود یعنی معرّفی اجمالی از مرحوم حاج ملا هادی سبزواری پردازیم:

حکیم متألّه و فیلسوف عارف حاج ملا هادی سبزواری (۱۲۸۹ - ۱۲۱۲ هجری قمری) که او را «افلاطون عصر و ارسطوی دهر» خوانده‌اند، از مفاخر جهان اسلام خاصّه عالم تشیع به شمار می‌رود. او با وسعت معلومات و احاطه بر آراء و افکار گذشتگان و خلاقیت ذهنی خود نه تنها حوزه‌های علمی این سرزمین را با چراغ علم و معرفتش روشن ساخت، بلکه صیت شهرت او از دروازه‌های این کشور فراتر رفت و طالبان علم از عراق و شامات از یک سو و هند و تبت از سوی دیگر برای کسب فیض از سُدّهٔ سنیّهٔ او شدّ رحال می‌کردند و محصول اندیشهٔ اوستاد اوستادان زمانه را به ارمغان به دیار خود می‌بردند. سبزواری از دانشمندان پرتوان و پرکار بود و آثار متعدّدی در فلسفه و عرفان و کلام و فقه و ادب از او به جای ماند. از میان همهٔ آن آثار شرح منظومهٔ حکمت او یعنی شرح غررالفرائد

طالبان و هواداران فراوانی پیدا کرد چنانکه در قرن اخیر طلاب و اهل علم صدها نسخه از آن را برای تعلیم و تعلّم رونویسی کردند و پس از شیوع چاپ در ایران بارها آن کتاب چاپ سنگی شد و سپس همان چاپ‌ها مکرّر اندر مکرّر به صورت افست طبع و نشر گردید.

سبزواری در این کتاب فلسفهٔ مشاء فارابی و ابن سینا را با فکر اشراق سهروردی و تصوّف ابن عربی آمیخته و در برخورد با اندیشه‌های فخرالدّین رازی به فلسفهٔ خود چاشنی کلام زده و افکار فیلسوفان شیعی همچون میرداماد، صدرالدّین شیرازی، عبدالرزاق لاهیجی و فیض کاشانی را مورد نقد و بررسی قرار داده و در همهٔ موارد اندیشه‌های معقول خود را مستند و مستظهر به منقولات شرعی و آثار ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام کرده است.

سبزواری در آغاز شرح *غررالفرائد* خود معروف به شرح منظومهٔ حکمت همچون سایر حکیمان متأله از جهل اهل زمان خود شکایت می‌کند و دوران خود را دوران خشکسالی حکمت می‌خواند که بارانهای معرفت از ابرهای رحمت نمی‌بارد و درهای آسمان عقل بر اهل غفلت و جهل چنان بسته شده که عشق به غسق و تاریکی آنان را از شناخت پروردگار سپیده‌دم و خداوند ربّ الفلق محروم گردانیده است. آنان از حق به باطل پرداخته و جزئیات دایرات را بر باقیات صالحات برگزیده و از این روی دچار *غبنِ أفحش* گردیده‌اند.

او در ادامهٔ شکایت خود می‌گوید که عنکبوت‌های فراموشی بر حکمت تنیده و حکمت همچون سلطانی شده که مردانش بر او شوریده‌اند به ویژه علم الهی که ریاست کبریٰ بر سایر علوم دارد. او حکمت را که عالی و متعالی است با صفت «سامی» می‌خواند و بیان می‌دارد که این همان حکمت است که در قرآن کریم به عنوان «خیر کثیر» از آن یاد شده است:

نَظْمُهَا فِي الْحِكْمَةِ الَّتِي سَمَتْ فِي الذِّكْرِ بِالْخَيْرِ الْكَثِيرِ سُمِّيَتْ

او با احاطهٔ خود بر مطالب فلسفی، اندیشه‌های گذشتگان را نقل و به محک نقد و نظر می‌سنجد. از حکیمان یونانی از ارسطو (رسطاليس Aristotle) و اسکندر افرودیسی (Alexander of Aphrodisias) و فرفورئوس (Porphyry) یاد

می‌کند و از فیلسوفان اسلامی بیش از همه به شیخین یعنی فارابی و ابن سینا نظر دارد و از میان متکلمان اسلامی بیشتر به ابوالحسن اشعری مؤسس مذهب اشعریان و ابوالقاسم کعبی بلخی رئیس معتزله بغداد و امام فخرالدین رازی توجه دارد و از اندیشه‌های متأخران، نظریهٔ حدوث دهری میرداماد و رأی صدرالدین شیرازی در وجود ذهنی را مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد. او از ابو عبدالله کرام، مؤسس فرقه کرامیه که معتقد به حدوث صفات خداوند بوده به صراحت یاد نمی‌کند و با طعنه می‌گوید آن کسی که بیرون از فطرت عقل بوده، نغمهٔ حدوث را در طنبور خود نواخته است:

وَنَغْمَةُ الْحُدُوثِ فِي الطَّنْبُورِ قَدْ زَادَهَا الْخَارِجُ عَنِ مَفْطُورِ

و نیز از شیخ احمد احسانی در اینکه در بحث شریک باری مفهوم را با مصداق خلط کرده به عنوان کسی که از ذوقیات برخوردار است ولی از نظریات بی اطلاع است، یاد می‌کند: و رأیت مَنْ لَهُ حَظٌّ مِنَ الذُّوقِيَّاتِ وَلَا حَظٌّ لَهُ مِنَ النَّظَرِيَّاتِ يَقُولُ شَرِيكُ الْبَّارِي لَا يُتَّصَوَّرُ و همچنین در بحث احکام مشترک میان علت و معلول از ایرادات فخرالدین رازی در قاعده الواحد لا يصدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ تعبیر به الشُّبُهَاتِ الْفَخْرِيَّةِ می‌نماید.

سبزواری بخش منطق و الهیات عام و جوهر و عرض و الهیات خاص و طبیعیات و نبوت و معاد و اخلاق را از فلسفهٔ خود به نظم درآورده تا حفظ آن بر مبتدیان و متعلمان آسان باشد و در این نظم بحر رجز را برگزیده که قرائت بر زبان و به اندیشه سپردن آن به صورت طبیعی بدون دشواری انجام گیرد و این همان وزنی است که ابن مالک اندلسی الفیّه یعنی هزارگانی خود را در صرف و نحو با آن سروده است. خوشبختانه سبزواری نه تنها خود با شرحش نقاب از چهرهٔ ابیات گشوده، بلکه حواشی و تعلیقاتی هم بر آن افزوده که ما در بخش‌های سه گانه چاپ شده، آن تعلیقات را همراه با برگزیده‌ای از تعلیقات دو استاد بزرگوارمان مرحوم آشتیانی و آملی آورده‌ایم.

او در نظم این ابیات به طور کمال رعایت وزن و قافیه را کرده و در بیان مطالب توجه به مبانی نحو و بلاغت و قواعد معانی و بیان و بدیع داشته و از همین روی

منظومه او مورد عنایت و توجه دانشجویان و طلاب در نسل های بعدی قرار گرفته و عبارت او که: *مَنْظُومَتِي لِسُقْمِ جَهْلٍ شَافِيَةٍ صَادِقِ آمَدَةٍ* و کتاب او نسلأ بعد نسل درمان دردهای جهالت گشته است.

بسیار نادر است مواردی که ضرورت شعری موجب شده است که او از قواعد ادبی سر باز زند و «اندیشه دیدار دلبر» را بر «قافیه اندیشی» ترجیح دهد مانند موردی که «افلاطونی» را با «عقلانی» قافیه کرده و نمی توانسته «افلاطانی» و «عقلونی» غلط را بکار گیرد:

وَ عِنْدَنَا الْمِثَالُ الْأَفْلَاطُونِي لِكُلِّ نَوْعٍ فَرْدَةٌ الْعَقْلَانِي

و یا در موردی که کلمه «بتانه» را بجای «بتانه» هنگام نقل قول از سهروردی هنگام بیان قضیه ضروریه بتیه (قطعیه) بکار برده است:

وَالشَّيْخُ الْإِسْرَاقِيُّ ذُو الضَّطَّانَةِ قَضِيَّةٌ قَصَّرَ فِي الْبَتَانَةِ

گذشته از این، سبزواری برای تفهیم مطالب به تشبیهات جالبی متوسل می شود. مثلاً آنجا که می گوید عدم ها از جهت عدم بودن از هم ممتاز نیستند ولی با اضافه به امری وجودی از هم ممتاز می شوند، عدم القرن (بی شاخی) را با عدم النعم (بی غذائی) مقایسه می کند

وَ إِنْ عَلَيْكَ اعْتَاَصَ تَأْثِيرِ الْعَدَمِ مِنْ سَلْبِ قَرْنٍ عَنكَ عَنِ سَلْبِ النَّعْمِ

و یا در جایی که جهان مهین یا عالم کبیر را به انسانی تشبیه می کند خورشید را به منزله قلب آن انسان و عناصر را به منزله سنگ مثانه او می داند:

وَجَعَلَ الْقَوْمَ أَوْلُو الْفَطَّانَةِ عَنَّا صِرَافاً كَحَجَرِ الْمَثَانَةِ

در پایان این گفتار کوتاه مناسب می دانم دو داستان در رابطه با مرحوم حاج ملا هادی سبزواری و کتاب او یاد کنم که هر دو دلالت بر جلالت قدر و علو منزلت آن حکیم بزرگوار و فیلسوف عالی مقام می نماید:

۱- در زمانی که در صدد آماده سازی نخستین مجلد از شرح منظومه سبزواری بودم که دارای مقدمه ای در شرح احوال او و حواشی و تعلیقات خود او و مرحوم شیخ محمدتقی آملی بود، در کتابخانه آستان قدس رضوی به نسخه ای خطی از مرحوم سید محمد عصار (پدر استاد بزرگوارم سید محمد کاظم عصار) برخورد

کردم که در آن به نقد شرح منظومهٔ سبزواری پرداخته و نحوهٔ عرضهٔ مطالب فلسفی را به گونه‌ای دیگر پیشنهاد کرده است. من در این اندیشه بودم که ایرادات او را در تعلیقات کتاب شرح منظومه بیاورم و این تصمیم را با استادم، عصّار، در میان گذاشتم و یقین داشتم از این که اثری از پدر او چاپ و منتشر خواهد شد، خوشحال می‌شود و مرا بر این عمل تشویق می‌نماید. وقتی این امر را بر او عرضه داشتم، رنگ چهرهٔ خندان و مُعصفر او زرد و مُزعفر گردید و حالت ناخشنودی در سیمایش آشکار گشت و در همان حال فرمود:

«نورانیّت حاجی را با این مطالب نمی‌توان پوشانید و من در سفری که به خراسان رفتم، آقا چند صفحه‌ای از این کتاب را بر من خواندند که من یارای شنیدن بقیه را نداشتم و ایشان هم بر موضع طرفداری من از حاج ملاهادی واقف گشتند و سخن را دنبال نفرمودند».

چنانکه یاد شد، سید محمد عصّار در کتاب خود ایراداتی بر سبزواری وارد ساخته و در برابر ابیات منظومهٔ حاجی، ابیاتی را از خود پیشنهاد کرده است؛ از جمله به جای:

وَلَيْسَ بِالْحَدِّ وَلَا بِالرَّسْمِ

مُعَرَّفُ الْوُجُودِ شَرْحُ الْإِسْمِ

بیت زیر را پیشنهاد کرده است:

مُغْنٍ عَنِ التَّعْرِيفِ وَالْبُرْهَانِ

بِدَاهَةِ الْوُجُودِ فِي الْأَكْوَانِ

و به جای این بیت:

دَلِيلٌ مَّنْ خَالَفْنَا عَلِيلٌ

إِنَّ الْوُجُودَ عِنْدَنَا أَصِيلٌ

بیت زیر را پیشنهاد کرده است:

لَا يَسْتَحِقُّ الْبَحْثَ وَالْجِدَالَ

أَصَالَةُ الْمَاهِيَةِ إِحْتِمَالًا

با یک نظر اجمالی می‌توان حکم کرد که در این اختلاف پدر و فرزند حقّ با دومی بوده است و گفتهٔ ارسطو را به یاد می‌آورد که گفته است: «حقّ و افلاطون هر دو را دوست دارم، ولی حقّ را بیشتر دوست دارم».

۲- در سال ۱۳۵۹ که متوغّل در تدریس شرح منظومهٔ سبزواری به صورت آزاد در مؤسسهٔ مطالعات اسلامی بودم و چاپ اوّل آن که در سال ۱۳۴۸ منتشر شد نایاب

گردیده بود، دانش پژوهان درس من از نداشتن آن رنج می بردند و امکانی هم برای من و مؤسسه برای تجدید چاپ آن نبود. روزی به اتفاق دوست دانشمند حاج شیخ عبدالله نورانی - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى - به دیدار مرحوم حاج حسن آقا سعید تهرانی - اعلی الله مقامه - رفتیم. ایشان هم شروع به گله کردند که شما چاپ خود را تجدید نمی کنید و طلبه های بیچاره باید به همان چاپ سنگی ناصرالدین شاهی روی آورند. من از عدم توانائی مالی و افلاس مؤسسه که بودجه آن فقط سالی سیصد هزار تومان بود سخن راندم. آقای نورانی اظهار داشت که امیدواریم ثلثی پیدا بشود که محقق بتواند این آثار را تجدید چاپ کند. من که معمولاً در موارد دیگر که ایشان این جمله را می فرمود در پاسخ می گفتم: مگر به ثلث خودمان برسند، هنوز این جمله را ادا نکرده بودم که مردی خیرخواه و دانش دوست که در محضر آقای سعید بود گفت مگر ثلث هزینه های این کتاب چه قدر می شود، من هم از این موقعیت استفاده کرده و ثلث را که مقصود ثلث میّت بود، به همان معنی که ایشان فهمیده یعنی یک سوم هزینه بود گرفتم و گفتم هزینه این کتاب سه بخش است کاغذ و چاپ و صحافی که مجموعاً یکصد و پنجاه هزار تومان می شود. او همان وقت چکی به مبلغ پنجاه هزار تومان به من داد و گفت پس از چاپ به اندازه همین مبلغ از نسخه های چاپ شده شرح منظومه به کتابخانه مسجد جامع چهل ستون بدهید و حاج آقای سعید آنها را با کتابهای دیگر عوض می کنند و بالنتیجه بر غنای کتابخانه مسجد افزوده می گردد. در این وقت بود که عبارت مرحوم سید محمد کاظم عصّار یعنی «نورانیّت حاجی» برای من معنی پیدا کرد. مرحوم حاج حسن آقای سعید تهرانی که مصداق واقعی: *إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً خَلَقَهُمْ لِحَوَائِجِ النَّاسِ* بود، خود مقدمه ای تحت عنوان: نگهبان اسلام در دو بُعد تزکیه و تعلیم مرقوم داشت و به آن چاپ افزود. خداوند باران رحمت خود را بر او فرو ریزاناد که محضر شریفش خیر محض بود.

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که در این ماه برکت و ثواب جمعی از همکاران و اهل علم را به ضیافت الله فراخوانده، مناسب دانست مجلس خود را اختصاص به یادبود و بزرگداشت خاتم الفلاسفة والمحققین حاج ملاهادی سبزواری بدهد تا به

٦٠ / سخنی چند دربارهٔ حاج مآهادی سبزواری

مناسبت یاد بزرگان و مشایخی که بر راه و طریق او رفتند و چراغ مجالس علم و حکمت را تا زمان حاضر در کشور ما روشن نگه داشتند، به میان آید و دعای خیر نثارشان گردد.

گزارشی اجمالی از یک سفر کوتاه علمی
همایش بین‌المللی احمد بن محمد بن
عبدالجلیل سجزی (= سجستانی، سیستانی)
ریاضی دان قرن چهارم هجری / دهم میلادی
پاریس بیستم آذر ۱۳۸۳ (دهم دسامبر ۲۰۰۴)

ابتدای سخن به نام خداست

مسعودی مؤرخ بزرگ اسلامی در کتاب التنبیه و الاشراف می‌گوید: ایرانیان از هر قومی دیگر سزاوارترند که دانش‌ها از آنان فراگرفته شود هرچند که اخبار آنان کهنه و مناقب و رسومشان با گذشت زمان و حوادث روزگار فراموش گشته است. مراد او از حوادث روزگار به احتمال قوی حمله اسکندر به ایران است که در روایات آمده که او کتابهای دین مجوس را سوزاند ولی کتابهای نجوم و طب و فلسفه آنان را به زبان یونانی ترجمه کرد، که بیت زیر از نظامی گنجوی به آن حادثه و ترجمه علوم ایرانیان به زبان یونانی اشارت دارد:

خردنامه‌ها را ز لفظ دری بیونان زبان کرد کِسوت گری

با وجود این ایرانیان از حفظ و نگهداری بازمانده میراث علمی خود دریغ نورزیدند و آن را در مکانهای امن نگه داشتند. همین مسعودی در سال ۳۰۳ هجری در شهر استخر فارس نزد یکی از خاندانهای کهن ایرانی کتاب بزرگی را دیده که بسیاری از علوم ایرانیان را در برداشته و نیز ابن حوقل جغرافی‌دان اسلامی در کتاب صورة الارض از قلعة الجص (دیر گچین) از نواحی ارجان فارس یاد می‌کند که در آنجا مجوس ساکن بوده‌اند و به درس و بحث یادگارهای علمی خود (= ایاذکارات) می‌پرداخته‌اند. مسلمانان در زمان مأمون با تأسیس «بیت‌الحکمة» وسائل ترجمه علوم اوائل «علوم یونانی» را از یونانی و سریانی به عربی فراهم ساختند و بسیاری آثار علمی آنان در زمینه‌های مختلف علوم در دسترس دانشمندان اسلامی قرار گرفت و به موازات آن در نواحی مختلف ایران مراکزی

برای تحقیق و بررسی علم و دانش فراهم آمد از جمله «خانه حکمت» در بلخ که ناصر خسرو در بیت زیر به آن اشاره کرده است:

حکمت را خانه بود بلخ و، کنون خانه‌ش ویران و بخت وارون شد

دیوان، ۱۷/۳۷

فلسوفانی همچون ابوزید بلخی و منجمانی همچون ابومعشر بلخی و متکلمانی همچون ابوالقاسم کعبی بلخی از این خانه حکمت برخاسته بودند. این تلاقی فرهنگ‌ها و نقل و انتقال دانش‌ها موجب شکوفائی و پیشرفت دانش در قرون اولیه اسلام شد و دانشمندانی مانند رازی و بیرونی و فارابی و ابن سینا ظهور کردند و هر کدام با استفاده از میراث علمی اصیل و دخیل موجود، آثار گرانبهائی به یادگار گذاشتند که پایه و مایه دانش جدید در قرن‌های بعد گردید.

پیشینیان فلسفه را در تقسیم نخستین به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کردند. فلسفه نظری به طبیعی و تعلیمی (ریاضی) و الهی تقسیم می‌گشت و حساب و هندسه و هیئت و موسیقی از شعبه‌های ریاضیات به شمار می‌آمد. ابن سینا در تقسیم بندی خود در کتاب شفا که علوم فلسفی را به نظری و عملی تقسیم کرده است، می‌گوید: در فلسفه نظری که هدف آن استکمال نیروی نظری نفس است علم به اموری پیدا می‌شود که تحت اعمال و احوال ما نیست و این قسم از فلسفه به طبیعی و تعلیمی و الهی تقسیم می‌شود و وجه این تقسیم آن است که این فلسفه نظری اگر علم به احوال موجود مقارن با ماده در حدود و وجود باشد طبیعی، و اگر مفارق از ماده در حدود و وجود باشد الهی، و اگر مفارق از ماده فقط در حدود باشد تعلیمی است. موضوع تعلیمی (ریاضی) یا مقداری است که در ذهن مجرد از ماده است و آن هندسه است، و یا مقداری است که در ذهن مأخوذ با ماده است و آن هیئت است، و یا عدد مجرد از ماده است و آن حساب است و یا عدد در ماده است و آن موسیقی است.

قرن چهارم هجری که منطبق با قرن دهم میلادی است از قرون پر بار اسلامی در زمینه علوم و فلسفه است. از ممیزات این دوره آن بود که کوشش می‌شد علوم مختلف را با هم پیوند دهند هر چند که برخی را مقدمه و مدخل از برای برخی دیگر می‌دانستند. مثلاً منطق را مقدمه برای فلسفه و بخشی از فلسفه و اخلاق را

ضروری برای طب به شمار می‌آوردند و کتاب جالینوس را دربارهٔ اینکه طبیب فاضل باید فیلسوف هم باشد از دستورالعمل‌های واجب و ضروری پزشکان بود. در این دوره منطقیانی همچون ابن زرعه و ابوسلیمان منطقی سجستانی و فیلسوفانی همچون یحیی بن عدی و ابن مسکویه و پزشکانی همچون رازی و علی بن عباس مجوسی و ریاضی‌دانانی همچون ابوالوفاء بوزجانی و عبدالجلیل سجزی به ظهور پیوستند و این مجموعه موجب شد که در قرون بعد دانشمندانی دیگر پا به عرصهٔ وجود گذاشتند. از ویژگیهای این دوره توجه و عنایت به عقل بود که آن را بزرگ‌ترین بخشش خداوند می‌دانستند و می‌گفتند عقلی که باید حاکم باشد شایسته نیست که محکوم چیز دیگر قرار گیرد و در موارد تعارض عقل و نقل، عقل را گرفته و نقل را تأویل و توجیه می‌کردند و این اندیشه زبانزد اهل علم بود که:

لِلَّهِ دَرُّ الْعَقْلِ مِنْ رَائِدٍ وَ صَاحِبٍ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ

(خداوند خیر دهد خرد را که بهترین پیشوا و همنشینی خوب در راحتی و سختی است). از این روی علوم ریاضی به ویژه حساب و هندسه که مسائل آن بر پایه‌های عقل و خرد استوار است از اهمیت بسیاری برخوردار بود و ریاضی‌دانان بزرگی ظهور کردند و برای تشویق متعلمان به ذکر فوائد و ارزشهای آن علوم پرداختند. از جمله کرجی می‌گوید: «علم حساب پایه‌اش بالاتر و مصلحتش فراگیرتر و فایده‌اش تمام‌تر از همهٔ علوم است. همهٔ طبقات مردم با اختلاف ادیان و زبان‌ها بدان نیازمندند زیرا صلاح جمهور و استواری امور بدان وابسته است» و ابوحنیفان توحیدی در الامتاع و المؤمنة از حساب تعبیر به «سَلَّةُ الْخَيْرِ» یعنی «سبد نعمت» می‌کند. در مورد هندسه دانشمندان اسلامی تصریح کرده‌اند که هم برای فیلسوف و هم برای پزشک ضروری است. از جمله رازی در آغاز الطَّبِّ الرَّوْحَانِي می‌گوید یکی از طرفی که با آن می‌توان به فلسفه راه یافت طریق هندسه است. فارابی در کتاب ماینبعی ان یقَدِّم قبل تعلّم الفلسفة می‌گوید که افلاطون بر سر در معبدش نوشته بود: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مُهَنْدِسًا فَلَا يَدْخُلْ عَلَيْنَا» هر که هندسه نمی‌داند بر ما وارد نشود. ابن هندو می‌گوید: «هندسه چشم عقل را باز می‌کند که یک چشم عقل از هزاران چشم سر بهتر است». میراث علمی ایرانی و هند و یونانی در

ریاضیات بسیار زود در اختیار مسلمانان قرار گرفت. وجود زیج شهریار و کتابهای البزیدج فی الموالید (بزیدج معرب و یچیتک = گزیده، مختارات) و الاندرزغر فی الموالید (اندرزگر) و استعمال اصطلاحات فارسی همچون «هیلاج» و «کدخده» و «جان‌بختان» در میان مسلمانان نشانه تأثیر ریاضیات و نجوم ایرانی در تمدن اسلامی بوده است. مسلمانان با ارتباط مستقیم که با هند داشتند از منجمان آن دیار حداکثر استفاده را کردند ضرب و تقسیم هندی ابن عطیه و زیج ارکند که ابوریحان آن را استوار ساخت و حساب سندهند (سدهاند) به معنی (راستی که اندرو کژی نیاید) دلیل بر این مطلب است. منابع یونانی همچون آثار اقلیدس و بطلمیوس و دیوفنطس و اپلونئوس نیز مورد بررسی و استفاده مسلمانان قرار گرفته است. این مایه تأسف است که این دو علم یعنی علم هندسه و نجوم که هر دو به هم مرتبط‌اند که به قول خوارزمی «اندازه را اختر ماری باید» علم هندسه باید با ستاره شماری همراه باشد که در قرن چهارم به اوج ترقی خود رسیده بود در قرنهای بعد رو به افول نهاد تا به جایی که هندسه را زندقه و مدخل شرّ به شمار آوردند و کانون علوم ریاضی را که رصدخانه‌ها بود با خاک یکسان کردند و عالمان این علوم را که می‌توانستند فنون و تکنولوژی را به وجود آورند تکفیر و تفسیق نمودند چنانکه یک قرن بعد ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین می‌گوید: «در زمین خراسان و مشرق حاسبی کامل یافت نمی‌شود».

یکی از چهره‌های درخشان علم ریاضی در قرن چهارم هجری به ویژه علم هندسه احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجزی (سجستانی، سیستانی) است که از دقت نظر بسیاری برخوردار بوده و در اهمیت او همین بس که نخستین دانشمندی است که معتقد به حرکت زمین بوده و ابوریحان بیرونی در کتاب استیعاب که در صنعت اسطرلاب است هنگام ذکر اسطرلاب زورقی این عقیده را به او منسوب داشته و او را مقررّد در این عقیده دانسته است گفته سجزی این است: «إنّ الحركة الکلیّة المرتبة الشّرقیّة للارض دون الفلک».

از سجزی آثار فراوانی در علم هندسه باقی مانده که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های دنیا موجود است پروفیسور دکتر رشدی راشد مصری، استاد تاریخ ریاضیات اسلامی دانشگاه پاریس اخیراً مجموعه‌ای از رسائل سجزی را

گردآورده و با مقدمه‌ای تحلیلی و تاریخی با ترجمه به زبان فرانسه آنها را در پاریس چاپ و منتشر کرده است و آن رساله‌ها عبارتند از:

- ۱) فی عمل البرکار (پرگار) التام وهو البرکار المخروط
- ۲) فی عمل المسبّع فی الدائرة و قسمة الزاوية المستقيمة الحظین بثلاثة اقسام متوازية
- ۳) فی انّ الاشکال کلّها من الدائرة
- ۴) استخراج المتوسطین و قسمة الزاوية المستقيمة الخطین بثلاثة اقسام المتساوية بطریق الهندسة
- ۵) فی جواب مسائل عديدة على الطریق الکلی
- ۶) فی كيفية تصوّر الخطین اللّذین یقربان و لا یلتقیان
- ۷) فی خواص المجسّم الناقص و الزائد و المكافی
- ۸) فی خواص القیة الزائدة و المكافئة
- ۹) فی المسائل المختارة
- ۱۰) فی قسمة الزاوية المستقيمة الخطین بثلاث اقسام متساوية
- ۱۱) فی وصف القطوع المخروطیّة

سجزی در این رسائل از دانشمندان پیش از خود اعم از یونانیان همچو اپلونیوس یا مسلمانان همچون ابوسهل کوهی با احترام یاد می‌کند و در یکی از رسائل خود یکی از نوخاستگان علمی را که نسبت به ارشمیدس مهندس بزرگ بی‌احترامی کرده است تشنّیع و توبیخ می‌کند که مناسب است در این جا نقل شود تا نمونه‌ای از اخلاق و ادب علمی برای نسل جوان باشد.

سجزی در آغاز کتاب فی عمل المسبّع فی الدائرة نسبت به کسانی که احترام بزرگان و پیشینیان را رعایت نمی‌کنند خشم خود را اظهار می‌دارد و آنان را سزاوار نام دانش و دانشمند نمی‌داند و در این مورد فرد خاصی را در نظر داشته و درباره او چنین می‌گوید:

«من در شگفتم از کسی که طالب صناعت هندسه است و خود را به آن مشغول می‌دارد و از پیشینیان بهره‌گیری می‌کند، گمان ناتوانی و کوتاهی را نسبت به آنان اظهار می‌دارد به ویژه که خود هنوز نوآموز و دانشجوی این صناعت است. او که

شناختش به هندسه کم است چنین می‌پندارد که می‌تواند مسائل آن را با کمترین کوشش دریابد و آن مسائل را آسان یاب و نزدیک برای فهم می‌داند با آنکه اینها مسائلی هستند که از فهم مرتاضان و متدربان این صنعت دور مانده‌اند. ای کاش می‌دانستم با کدام نیرو و حدس و تجربه و ممارست به خود گمان نیک بر وجود مسبّع می‌برد و آن را از مقدمات کسانی فرا می‌گیرد که پاره‌ای از کتاب مدخل یعنی کتاب الاصول اقلیدس را خوانده‌اند در حالی که این فرد که خود تدبّر و ریاضتی را به کار نبرده مبرزان این صنعت را کم می‌شمارد. چه چیز موجب گمان او در ناتوانی ارشمیدس فاضل شده است در حالی که ارشمیدس در هندسه مقدم بر سایر مهندسان بوده و به آن پایه در آن فن رسیده که یونانیان او را مهندس خوانده‌اند و این در حالی است که هیچ یک از پیشینیان و پسینیان به آن نام خوانده نشده‌اند و این به جهت فضل او در صنعت هندسه بوده و او نهایت کوشش خود را در استخراج مطالب سودمند به کار برده و با نیروی فنی خود ادوات و آلات مکانیکی را به اتمام رسانده است. او مقدمات مسبّع را پایه نهاده و در آن امر راه صواب پیموده و ما هم با نیروی او به درک مسبّع نائل آمده‌ایم و ایرن (= هرون اسکندرانی) با استمداد از نیرو و عنایت و اجتهاد او در مطالب ریاضی به کشف منجنيق‌ها راه یافت. حال با چنین فضل و تقدّم و پایه‌ای که ارشمیدس در صنعت هندسه داشته است این فرد بدبخت و گمراه او را در فهم مطالب مقصّر می‌داند و اشاره به اوائل متدّمات باطل و فاسد خود که از راه صواب به دور است و بدان به عمل مسبّع راه نمی‌یابد می‌کند و تمویهی را که گمان می‌کند به دیگران می‌کند به خود روا می‌دارد. خدایا پناه بر تو از کسی که خود بوئی از هندسه و مدخل آن نبرده چیزهائی زشت را به ارشمیدس نسبت می‌دهد که نمی‌توان آن را به کوچک‌ترین کسانی که کمترین فهم را دارند نسبت داد تا چه رسد به مهندسان بزرگ. این فرد گمان می‌برد که مقدمه‌ای را که ارشمیدس ارائه داده دشوارتر از مطالب مورد نظر اوست و از این جهت روش ارشمیدس را زشت می‌شمارد و او را به تقلید منسوب می‌دارد. چه خوب کرد ارشمیدس که برهان بر مقدمات مسبّع را در کتاب خود به گونه‌ای قرار داد تا کسانی که استحقاق علم ندارند همچون این فرد بدبخت از آن سرده نبرند.

من پس از اینکه علم ارشمیدس را اقتباس کردم و مقدمات اپلونیوس را فرا گرفتم به ویژه نظر تازه کاران این فن همچون علاء بن سهل را بدست آوردم با کمترین کوشش به دریافت این شکل شریف رسیدم. اکنون نخست به گفته این فرد که خود را فریب داده می پردازم تا مبتدیان را تأدیب کرده باشم و سپس بطلان قول و مغالطه او را در عملش آشکار می سازم».

به مناسبت انتشار جلد اول مجموعه رسائل سجزی در پاریس «مرکز علوم و فلسفه اسلامی و قرون وسطی» که از شاخه های «مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه» است با همکاری سفارت جمهوری اسلامی ایران در پاریس همایشی را در روز جمعه بیستم آذر ماه سال جاری برگزار کردند که در آن شماری از استادان و پژوهشگران تاریخ ریاضیات اسلامی شرکت کرده بودند. این همایش که تحت عنوان: «علوم و فلسفه در ایران در قرن دهم میلادی» نام گذاری شده بود به وسیله آقای سید محمد صادق خرازی سفیر جمهوری اسلامی ایران در فرانسه و پروفیسور مورلون رئیس مرکز علوم و فلسفه اسلامی و قرون وسطی افتتاح شد و در مجلسی که در شب همان روز در سفارت تشکیل گردیده بود هدایائی به پروفیسور رشدی راشد و یک مجلد کتاب رسائل سجزی به دانشمندان حاضر اهدا گردید.

در این همایش سخنرانی های مختلفی در ابعاد گوناگون سجزی و سهم آن دانشمند ایرانی در پیشبرد ریاضیات عالی صورت گرفت. از ایرانیان شرکت کننده در این همایش آقای دکتر حسین معصومی همدانی درباره ابوسهل کوهی و آقای حسن انصاری پژوهشگر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی درباره علم کلام در قرن دهم و خانم مهناز کاتوزیان پژوهشگر مرکز ملی تحقیقات عالی فرانسه درباره تجربه در پزشکی محمد بن زکریای رازی صحبت کردند. چون از این جانب خواسته شده بود درباره «فلسفه در زمان سجزی» سخنرانی کنم من درباره یکی از دانشمندان آن قرن یعنی ابن السّمح سخنرانی خود را ایراد و یکی از رساله های او را که درباره هدف و غایت فلسفه است به حاضران در همایش معرفی کردم. ابوعلی حسن بن سهل بن غالب بن السّمح از منطقیان بغداد و از مفسران آثار ارسطو بوده است. ابوحنان توحیدی در کتاب المقابسات او را از متوغلان فلسفه و دوستان فیلسوفان و در الامتاع و الموانسة او را از اقران

ابوسلیمان منطقی سجستانی و ابوالخیر خمار و ابن مسکویه و یحیی بن عدی می‌داند. ابوالعلاء معری در بیتی اشاره به او و ابن زرعه و شریف مرتضی کرده است:

و أصحاب الشَّريفِ و لا تَساوِ كَأصحابِ ابنِ زُرعةٍ و ابنِ سَمحِ

از ابن سمح رساله‌ای تحت عنوان: جواب الحسن بن سهل بن السَّمح عن السَّوَال عن الغایة الَّتی ینحو الانسان نحوها یالتفلسف باقی مانده که در مجموعه شماره ۵۴۶۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. بخش آغازین این رساله که درباره فلسفه نظری و فلسفه عملی است در این همایش یاد گردید تا روشن شود که تلقی دانشمندان از فلسفه در قرن چهارم هجری / دهم میلادی یعنی زمان سجزی چه بوده است.

پاسخ حسن بن غالب بن السَّمح - خدای او را رحمت کند.

به نام خداوند بخشنده مهربان. اعتماد و اعتصام به خداوند است.

پرسنده‌ای پرسید و گفت: «چیست غایتی که آدمی به وسیله فلسفه بدان گرایش پیدا می‌کند». پاسخ این پرسش - و توفیق از خداوندست - اینست که غایتی که آدمی با فلسفه با آن میل می‌کند عبارت است از اینکه او به وسیله آن ذات خود را کامل سازد. و از آنجا که این پاسخ در بردارنده اجمالی است که دشواریهای آن نیازمند به تفصیل و ایضاح است، با یاری جویی از خدا و اعتماد بر او گوئیم که ذات انسان آن معنی است که انسان به وسیله آن انسان گردیده است، و معنی که انسان به وسیله آن انسان گردیده است همان معنی است که خداوند جلیل و عزیز از بهر آن او را به وجود آورده است و آن برترین چیزی است که در اوست، زیرا هر حکیمی که چیزی را ایجاد می‌کند آن را برای برترین چیزی که در آن است ایجاد می‌کند، و آشکار است که برترین چیزی که در انسان است عقل است.

و عقلی که در انسان است بر دو نوع است یکی معنی که انسان به وسیله آن در آنچه که قصد داستن آن را دارد به یقین اشتیاق پیدا می‌کند و دیگری معنی که به وسیله آن به فعلی که آن را خیر می‌پندارد شوق می‌ورزد. اولی عقل نظری و دومی عقل عملی نامیده می‌شود.

عقل نظری کمال تام آن به وسیله علم یقینی به افضل موجودات حاصل

می‌شود و افضل موجودات خداوند جلیل و عزیز است. پس عقل نظری کامل و تمام آنگاه باشد که علم یقینی به خداوند جلیل و عزیز پیدا کند، و چون خداوند جلیل و عزیز افضل موجودات است به علّت آنکه خیر محض است واجب است بالضروره که جولان او در عقل شیرین‌تر و برتر و گواراتر باشد از جولان جمیع موجودات جز او، و از این آشکار می‌گردد که واجب می‌آید بدین سبب که زندگی این انسان افضل واجلّ و الذّ از هر زندگی جز این زندگی باشد که به خاطر انسان بیاید.

و علم یقینی به خداوند را آدمی از علم الهی استفاده می‌کند آن علمی که بحث می‌کند از موجوداتی که نه اجسام اند و نه در اجسام. پس از این جهت مورد بحث قرار می‌گیرند و آشکار می‌گردد که آنها موجود و بسیار و متناهی و کامل‌اند و آشکار می‌گردد که آنها متفاضل در کمال هستند و نیز آشکار می‌گردد که آنها با کثرت و تناهی و تفاضل در مراتب کمالیه از مرتبه کم‌تر در کمال به مرتبه بالاتر در کمال ارتقا می‌یابند تا منتهی گردند به کاملی که چیزی از آن کامل‌تر نباشد و ممکن نیست چیزی در مرتبه وجود آن باشد نه نظیر و نه ضدّ و به اولی می‌رسند که ممکن نیست چیزی پیش از آن اول باشد و به موجودی می‌رسند که وجود آن از چیزی اصلاً استفاده نشده و این واحد آن ازلی است در حقیقت و متقدّم بر اطلاق است بر هر چه که جز آن است و همچنین آشکار می‌گردد که سایر موجودات در وجود متأخر از آنها و اوست موجودی که به هر موجودی جز خود وجود بخشیده است و این بخشندگی از هر جهت بوده است و ممکن نیست که در آن کثرتی یافت شود و واجب است که هر گاه در ذاتش که از هر نسبت و حالی مبرّا است نظر شود اوصاف در برابر آن منقطع گردد و به وصفی موصوف نگردد حتی به اینکه او بسیط است.

و آنچه که این حکم درباره‌ی او رواست همانست که سزاوار است که معتقد گردیم که خداوند عزّوجلّ است، سپس بشناسیم که چگونه موجودات از او صادر گشته و چگونه وجود از آن بهره‌مند گردیده است، آنگاه بحث از مراتب موجودات کنیم که چگونه آن مراتب حاصل گشته و برای چه هر یک در مرتبه خاص خود قرار گرفته است، و بیان کنیم که ارتباط و انتظام هر مرتبه با مرتبه دیگر چگونه

است و این ارتباط و انتظام به چه چیزی حاصل می‌گردد. سپس بحث و برشماری کنیم افعال او را - که جلیل و عزیز است - در موجودات چنانکه همه آن افعال استیفا گردد. و بیان کنیم که در هیچ یک از آنها ستمی نرفته و سوء نظام و نقص و شری هرگز در آنها وجود ندارد.

سپس شروع کنیم در باطل گردانیدن گمانهای نادرست درباره خدای جلیل و عزیز و افعال او که با آن گمانها نقص در او و در افعال او و در موجوداتی که او سبب وجود آنهاست، وارد گردیده پس، آن گمانها را با بیناتی که موجب علم الیقین است و شکی بر آنها وارد نمی‌شود باطل گردانیم.

و بسیار آشکار است که هر گاه آدمی به این حال برسد وجود او به کامل‌ترین و فاضل‌ترین پایه‌ای که ممکن است حیاتش بر آن استوار باشد می‌رسد و حیات او با روح یقین به این معلومات شریف به فاضل‌ترین و جلیل‌ترین و گواراترین حیات‌ها می‌رسد. این بود آگاه گردانیدن از روی تفصیل و ایضاح مرآنچه را که آدمی با آن ذات خود را در عقل نظری از فلسفه کامل می‌گرداند.

و اما کمال عقل عملی به جزء عملی از فلسفه است و همه عنایت آن به تفصیل خیرات از شرور مصروف است و اقامه برهان بر اینکه حیر مورد گزینش است، زیرا آن مناسب بقای نفس است بر برترین و جلی که ممکن است بر آن بوده باشد و شرّ مورد نکوهش و دوری است زیرا آن مُهلک گوهر نفس است در آنچه که او گوهر واصل است.

سپس بیان می‌کنیم که فضیلت انسانی چیست و آشکار می‌سازیم آن را بدین بیان که فضیلت است که تصرّفات آدمی را نزد خرد او موجود می‌سازد. آنگاه بیان می‌کنیم که چگونه و به چه چیز فضیلت انسانی برای انسان یافت می‌شود، پس روشن می‌سازیم که فضیلت در مناسبت خرد است با نیروهای شهوانی و غضبانی، و این مناسبت چنان پیدا می‌گردد که نسبت عقل به شهوت مانند نسبت فزونی عقل بر غضب به فزونی عقل بر شهوت باشد. سپس بیان می‌کنیم چگونه می‌توان به فضیلت انسانی دست یافت، و روشن می‌سازیم دست یافتن بدان بدین نحو است که آدمی نفس خود را مورد بررسی قرار دهد، پس هرگاه آن را بر خلقی مذموم یافت چنانکه گویی نفس خود را آزمند یا ترسان یافت واجب است بر او که

این رذیلت را از نفس خود زایل کند و ضد آن خُلق را بگیرد، چنانکه اگر حریص بود نفس خود را به کم خواستن غذا و روزه داشتن و دوری از میل به طعام ملزم گرداند به غذای خشن و خشک روی آورد و غضب را بر نفس خود مسلط گرداند تا آنکه نفس او رام و آرام گردد، و اگر ترسان است نفس خود را به مباشرت امور ترس آور، و مشاهده حنکهای بزرگ و رکوب در دریاها و معارضه خطرهای بزرگ و مانند اینها وا دارد، تا آنکه نفس او از حرص به عفت و از ترس به شجاعت رهایی یابد.

در این همایش توفیق دیدار آقای پروفیسور دکتر علی امیر معزی دانشمند و استاد ایرانی که به جای فوشیکور و هانری کربن عهده‌دار تدریس و راهنمایی رساله‌هایی که مربوط به فلسفه و کلام و عرفان است دست داد. شاگردان ایشان که از ملیت‌های گوناگون‌اند با من درباره پژوهش‌های خود صحبت کردند و همه گله‌مند بودند که آثار علمی و کتابهای ارزشمند دانشمندان کهن ایرانی به دستشان نمی‌رسد در حالی که نیاز مبرم در تحقیقات خود به آن آثار دارند من قول دادم که کتابهای: شرح حکمة الاشراف قطب‌الدین شیرازی و الشکوک علی جالینوس محمد بن زکریای رازی و شرح قبسات میرسید احمد علوی و حدوث العالم افضل‌الدین غیلانی و چند کتاب دیگر را که خود عهده‌دار تصحیح و نشر آنها بوده‌ام برای ایشان شخصاً بفرستم. ای کاش نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در این همایش حضور می‌داشت تا ترتیبی داده شود که منابع و مأخذ مهم فرهنگ اسلامی به ویژه آنها که درباره شیعه و دانشمندان ایرانی است به دست استادان و دانشجویان آن دیار برسد تا هم تبلیغی برای علم و فرهنگ گذشته ما در آن دیار باشد و هم کوشش‌های پژوهشگران ایرانی در سطح گسترده‌تری بدست اهل علم و دانش برسد.

٦

سخنی کوتاه درباره
شروح فارسی فصوص الحکم ابن عربی

به نام خدائی که جان آفرید

ابوبکر محمد بن علی معروف به ابن عربی و ملقب به محی الدین (زنده کننده دین) و شیخ اکبر (استاد بزرگ) و ابن افلاطون (فرزند افلاطون) از چهره‌های درخشان فرهنگ اسلامی است که در سال ۵۶۰ هـ.ق/۱۱۶۵ م در مُرسیه از بلاد اندلس چشم به جهان گشود و در سال ۶۳۸ ق/۱۲۴۰ م رخت از این جهان بریست. اندلس در غرب عالم اسلامی در رشته‌های مختلف علوم و فنون دانشمندان بزرگی را به جهان علم و دانش تقدیم داشته است که از نمونه‌های بارز آن می‌توان از ابن رشد پزشک و فیلسوف و ابن مالک زبان‌دان و نحوی و ابن طفیل اندیشمند عارف و ابن طملوس منطق‌دان و ابن مسرّة و ابن سبعین و ابن باجه و ابن زهر و ده‌ها مانند آنان را نام برد. او در خانواده‌ای پرورش یافت که مشهور به زهد و تقوی بودند و از زمان خردسالی توجه او به ذات باری تعالی و مبادی عالیه روحانی معطوف گردید و خدا و جهان و انسان را در یک مثلث معنوی مرتبط به هم می‌دانست و همه مشاهدات و سیرهای معنوی و گردش در آفاق و انفس را بر همین پایه قرار می‌داد مثلاً او در فتوحات داستان زیر را که در مُرسیه زادگاهش اتفاق افتاده نقل می‌کند که: یکی از رعایا سلطان بزرگی را به کمک فراخواند. سلطان او را پاسخ نداد. مرد به سلطان گفت: مرا پاسخ ده و سخنی بگوی مگر نه اینست که خداوند هم با موسی سخن گفت. سلطان به او گفت مگر تو موسی هستی؟ مرد در جواب گفت تو هم که خدا نیستی. سلطان شرمگین شد و از اسب فرود آمد و حاجت او را روا کرد. او در آغاز جوانی به شهرهای مختلف اندلس

رفت و آمد داشت و با مشایخ صوفیه و اهل طریقت معاشرت می‌کرد و سخنان آنان را مورد ارزیابی قرار می‌داد و معتقد بود بر اینکه صوفی حقیقی کسی است که اعمال و عبادات را هدف اصلی نداند بلکه نیت و قصد را که نزدیکی به خداوند است وجه نظر خود قرار دهد همچنانکه کلمات که مرکب از حروف هستند هدف اصلی گوینده نیستند بلکه معانی و مضامین مراد و مقصود واقعی از کلمات هستند.

هیچ اسمی بی‌مسمی دیده‌ای یا زگاف و لام کی گل چیده‌ای
 او پس از آنکه از دیدار مشایخ صوفیه که در اشبیلیه بودند بهره‌مند گشت درصدد سفر به بلاد دیگر برآمد از جمله تونس و فاس از بلاد مراکش و در شهر اخیر از فیوضات شیخ ابو عبدالله دقاق برخوردار گشت و در ضمن همین سفرها به مکه مشرف می‌شود و در آنجا با دانشمندی به نام مکین الدین اصفهانی آشنا می‌گردد و مجذوب دختر او موسوم به نظام می‌شود و او را با «شیخة الحرمین و مربیة البلد الامین» می‌ستاید و کتاب ترجمان الاشواق را به خاطر او به نظم می‌کشد. او ضمن این سفرها از قاهره و اسکندریه و بغداد دیدن می‌کند و در خلال همین سفرها بسیاری از رسائل و کتابهای خود را تألیف می‌نماید تا بالاخره در دمشق مقیم می‌گردد و در آنجا به تألیف کتابهای مهم خود همچون فتوحات مکیه و فصوص الحکم می‌پردازد. کتاب فصوص محی الدین که نام کامل آن فصوص الحکم و خصوص الکلم است از مهمترین کتابهای او به شمار می‌آید و شهرت جهانی ابن عربی مرهون این کتاب است. او اندیشه‌های عرفانی و نظریات صوفیانه خود را در این کتاب آورده و در آن از بیست و هفت پیغمبر که اسلام آنان را فرستاده خداوند می‌داند یاد می‌کند و دربارهٔ آنان به شرح و بیان عرفانی می‌پردازد. کلمه «فصوص» جمع «فص» در لغت به معنی نگین انگشتر است و اصطلاحاً به متون کوتاهی اطلاق می‌شود که نیازمند به توضیح و شرح است. «حکم» جمع حکمت از کلمات کلیدی قرآن است که دارندهٔ آن «حکیم» است که از نامهای خداوند است و خداوند در توصیف حکمت فرموده: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» سورة البقرة ۲۶۹، احتمال دارد که جزء دوم نام کتاب «فصوص الکلم» اشارهٔ ضمنی دارد به پیامبرانی که در کتاب نام برده

شده‌اند زیرا در قرآن کریم آمده: «یا مریم انّ اللّٰهَ یبشِّرُکَ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیْحُ». سورة آل عمران ۴۰. ای مریم خدا تو را بشارت به یکی از کلمات خود می‌دهد که نام او مسیح است. در شعر فارسی نیز اشاره به این تعبیر شده است چنانکه ناصرخسر و گوید:

رسول خود سخنی باشد از خدای به خلق

چنانکه گفت خداوند در حقّ عیسی
پس اگر سجع میان «حِکْم» و «کَلِم» در نام کتاب ابوالوفاء مبشّرین فاتک مختارالحکم و محاسن الکلم معنی ظاهر آن یعنی سخنان حکیمانه و کلمات پندآمیز مراد است در نام کتاب ابن عربی حکمت متعالیه و کلمات ربوبی مقصود است همان کلماتی که در قرآن در توصیف حضرت مریم آمده که: «صَدَقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَکُتِبَ». سورة التحريم ۱۲.

او در طیّ این کتاب اشاره به مسائل مهمّ عرفانی می‌کند از جمله: انسان و حقیقت انسان و مقام انسان کامل و مرتبت خلیفه اللّٰهی او، تجلّی و جودی یا تجلّی واحد در صورت کثرت و جودی، عالم صغیر یعنی انسان و اندراج عالم کبیر یعنی جهان در او، حکمت قدوسیّه و حکمت سبّوحیّه، پاکی خداوند از تشبیه و تعطیل و اتّصاف او به تنزیه، المنامات و خوابهای مبشّره و مندره، عالم مثال و عالم خیال و عالم احلام، رابطه حقّ و خلق و واحد و کثیر، عبودیت و ربوبیت یا ظلّ و ذی ظلّ یا فقر و غنا، حکمت ذوقیه یا حکمت فتوحیّه، اسماء الهیّه، روح خدا: جبرئیل و عیسی، نفس و نفّس و نفّس رحمانی، نبوّت و رسالت، عالم غیب و عالم شهادت، رحمت، راسعۀ حق، تجلّی واحد حق در صُور اسماء الهی، اسباب و شروط و علل، ازلیّت نور محمّدی (ص).

محمّد الدّین در آغاز کتاب فصوص تصریح می‌کند که من در خوابی که آن را مبشّره (روّیای صادقه) می‌دانم در دهۀ آخر از ماه محرّم سال ۶۲۷ در دمشق رسول خدا (ص) را دیدم که کتابی در دست داشت و به من فرمود: این کتاب فصوص الحکم است آن را بردار و به نزد مردم ببر تا از آن بهره‌مند گردند و من در پاسخ گفتم: می‌شنوم و اطاعت خدا و رسول و اولوالامر او را بر خود لازم می‌دانم. مسلماً این تفأل را اهل عرفان به تیمّن گرفتند و به پرداختن به آن تبرّک جستند از

این روی شروح و حواشی و تعلیقات فراوانی در جهان اسلام بر آن نگاشته گردید. عثمان یحیی در آغاز نصّ النصوص سیّد حیدر آملی (تهران ۱۳۵۲/۱۹۷۴) یکصد و بیست و پنج شرح که از قرن هفتم تا دهم نوشته شده برای فصوص الحکم برمی شمارد.

نخستین شارح کتاب فصوص الحکم شاگرد و فرزند خوانده او صدرالدین قونوی است که بیش از هر کس عارف و آشنا به گفته‌ها و اصطلاحات و رموز شیخ بود و خود در آغاز فکوک تصریح کرده است به اینکه او از استاد خود فقط شرح خطبه کتاب فصوص را دریافت کرده و بقیه مطالب کتاب را به فیض الهی و رحمت ربّانی دریافته است. پس از آن باید از شرح فصوص الحکم مویدالدین جندی یاد کرد که شاگرد قونوی بوده و از او در آغاز کتاب به عنوان: «سیدی و سندی و قدوتی» یاد می‌کند. این شرح به اهتمام استاد سیّد جلال‌الدین آشتیانی در سال ۱۳۶۱ هـ ش به وسیله دانشگاه مشهد چاپ شده است.

بیشتر شروح فصوص الحکم به زبان عربی است و از مهمترین شروحنی که به زبان فارسی بر کتاب نوشته شده و به زیور طبع آراسته گردیده می‌توان از کتابهای زیر یاد کرد:

۱- نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص، رکن‌الدین شیرازی، متوفی ۷۶۹

۲- شرح خواجه محمّد پارسا، متوفی ۸۲۲

۳- شرح تاج‌الدین حسین خوارزمی، متوفی ۸۳۵ تا ۸۳۸

گذشته از این سه شرح علاءالدوله سمنانی متوفی ۷۲۶ و میرسیّد علی همدانی متوفی ۷۸۶ و شاه نعمت‌الله ولی متوفی ۸۳۴ و صائب‌الدین علی ترکه متوفی ۸۳۵ و نورالدین عبدالرحمن جامی متوفی ۸۳۵ هر یک جداگانه بر فصوص الحکم شرح نوشته‌اند و این خود دلالت دارد بر اینکه تا چه اندازه اندیشه‌های شیخ اکبر در سرزمین ایران نفوذ داشته و تا چه اندازه آن اندیشه‌ها به وسیله زبان فارسی گسترش یافته است.

نخستین شرح فارسی که پیش از این یاد شد یعنی نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص از رکن‌الدین شیرازی معروف به بابارکنا به وسیله دکتر رجبعلی مظلومی تصحیح و در سال ۱۳۵۹/۱۹۸۰ در سلسله دانش ایرانی زیر نظر این

جانب (مهدی محقق) چاپ شده است در مقدمهٔ اوّل او اشعاری از خود می‌آورد و در آن شوق خود را به اهل عرفان بیان می‌دارد:

کمترین از هر که هست اندر انام بندهٔ حق رکن شیرازی به نام
 کز او ان کردگی تا این زمان بود و هستم عارفان را من غلام
 چون نبودم لایق خدمت از ان می‌نهم زان گامگی بر جای گام

و سپس با عظمت و احترام از محی‌الدین و کتاب نفیس فصوص‌الحکم چنین یاد می‌کند:

یافتم من عاقبت در لفظ شیخ قطب اقطاب الوری خیرالانام
 ابن اعرابی محمد محی دین حاتمی نسبت بُد آن شیخ انام
 جوهری بس بوالعجب نامش «فصوص» عقد عرفان زان بدیده انتظام
 شرح کردم مشکلاتش هر چه بود قدر فهم این قدر بود والسّلام
 او در وجه تسمیهٔ کتاب خود چنین گوید: «... و مسمی گردانیدم به
 نصوص‌الخصوص فی ترجمهٔ الفصوص بنا بر دو معنی: یکی آنکه آنچه خلاصهٔ
 کلام سابقان از شارحان و خاصهٔ مشایخ و استادان خود بود در آنجا یاد کردم و
 دیگر آنکه در بعضی مواضع آنچه خاصه بر دل این بیچاره روی می‌نمود به آن
 ملحق گردانیدم.»

رکن‌الدین شیرازی معتقد است که محی‌الدین که فصوص‌الحکم را براساس خوابی که دیده بود و مأموریتی که از جانب پیغمبر به او واگذار شده بود جرأت یافت که این اسرار ربوبی و رازهای عرفانی را در کتاب فاش سازد و در این باره چنین گوید: «بنابراین مقدمهٔ شیخ - رضی الله عنه - در افشای این اسرار و خطاب و ابراز و اظهار این کتاب از حضرت رسالت مأمور باشد و الاً افشای این اسرار نفرمودی که: «اولیاء الله امناء الله» اند و بر ایشان تستر احوال و کتمان اسرار لازم باشد خاصهٔ نهان داشتن چنین معانی غریبه و اسرار عجیبه.»

این افشای راز همانست که عرفا از آن منع شده بودند، و عواقب آن را وخیم می‌دانستند و می‌گفتند:

بالسرّان باحواء تبّاح دماءهم وكذا دماء العاشقین تبّاح

و حافظ هم اشاره به همین مطلب دارد آنجا که می‌گوید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا اقتباسی است از شرح فصوص
رکن الدین شیرازی و در برخی موارد عین عبارت رکن الدین را می‌آورد. این کتاب
به وسیله دکتر جلیل مسگرنژاد تصحیح و در سال ۱۳۶۶ به وسیله مرکز نشر
دانشگاهی در تهران چاپ شده است.

اما شرح فصوص حسین خوارزمی از گونه‌ای دیگر است نخست آنکه در آغاز
کتاب چند فصل مستقل می‌آورد تا خواننده را برای فهم کتاب آماده سازد آن
فصلها عبارتند از: در بیان تباین مشارب ارباب حال و تباعد مراتب اصحاب
کمال، در حضرات ذاتیه و بعض مراتب کلیه، در بیان اسما، و صفات و آنچه در
میان ایشانست از تفاوت درجات، در کشف سرّ بدو و ایجاد و بیان طریق مبدأ و
معاد، در بیان ولایت و نبوت و رسالت. و دیگر آنکه به اشعار فراوانی استشهاد
می‌جوید به ویژه به اشعار مولانا جلال الدین رومی که خود شرحی هم بر آن
نگاشته است. سه دیگر آنکه سخنان خود را با صنایع بدیعی و آرایه‌های لفظی و
معنوی می‌آراید و گاه اشاره به معانی باطنی عبارات می‌نماید چنانکه در مورد
خواب شیخ و کتاب فصوص او چنین تفسیر می‌نماید: و در قول شیخ که فرمود:
کتاب در دست رسول بود اشارت است بدانکه اسرار و حکم مودعه در این کتاب
از آن قبیل است که در دست تصرّف رسول و تحت تملک او بود و اختصاص تمام
بدان حضرت داشت. شرح خوارزمی به وسیله نجیب مایل هروی تصحیح و در
سال ۱۳۶۴ در تهران به وسیله انتشارات مولی چاپ شده است.

در پایان پیشنهاد می‌نماید که همه شروح فارسی فصوص الحکم مورد بررسی و
تحقیق قرار گیرد و اصطلاحات عرفانی از آنها استخراج گردد و نشان داده شود
که اندیشه‌ها و افکار شیخ اکبر در نقاط مختلف خوارزم و هرات و شیراز و اصفهان
چه گونه مورد تلقی و تفسیر و توجیه قرار گرفته است و تحوّل آن اندیشه‌ها در آثار
شاعران و عارفان ایران تا زمان حاضر به چه کیفیّت بوده است.

۷

مقدمه‌ای بر چاپ اول بوستان سعدی

تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید

انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی 'مفتخرست که در آغاز پانزدهمین قرن از هجرت مبارک رسول اکرم (ص) یکی از بهترین آثار ادبی و ذوقی را که با زبان شیرین فارسی بیان شده و به عالمانه‌ترین اسلوبی مورد تحقیق قرار گرفته به اهل دانش و ادب تقدیم می‌دارد.

سعدی یکی از چند تن معدودی است که می‌توان آنان را از پشتوانه‌های زبان و فرهنگ و اندیشه و سنت مردم این سرزمین به شمار آورد و بعبارت دیگر اگر اندیشه‌های فردوسی و ناصر خسرو و نظامی و سعدی و حافظ و مولانا باهم ترکیب شود و به صورت انسانی متمثل گردند نمودار یک ایرانی را شکل می‌دهند که دارای امتیازهای خاص خود همچون دین‌داری و میهن‌دوستی و دانشوری و آزادگی و مردانگی و ظرافت و لطافت ذوق باشد.^۱

گلستان و بوستان دو اثر مهم سعدی دارای ویژگیهایی است که باید گروه‌های

۱. این انجمن که از سال ۱۳۸۴ بنام انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران خوانده شده و مجدداً به ثبت رسیده تاکنون پانزده اثر ادبی را منتشر ساخته است.

۲. این تعبیر یعنی تجسم و تمثیل اندیشه بصورت انسان از حکیم ناصر خسرو اخذ شده است:

گر تو ندیده‌ای ز سخن مردمی من بر سخنت صورت انسان کنم

او را ز وصف حوی. حکایات خوش زلف خمیده و لب خندان کنم

دیوان ناصر خسرو (چاپ مینوی و محقق)، ص ۳۷۰

مختلفی از دانشمندان به بحث و تحقیق در آن پردازند. این دو اثر نه تنها نمونه نثر و نظم روان فارسی است که می‌تواند اسلوب و اساس آن مورد اقتباس هر نویسنده و شاعری قرار گیرد بلکه مجموعه‌ای است از آداب و رسوم و سنت و فرهنگ ایرانی که دارای آبشخورهای گوناگون هستند که مهم‌ترین آن، فرهنگ و معارف اسلامی است و همین است که بوستان و گلستان هرچند دیر بپاید اثری از کهنگی و پژمردگی در آن دیده نمی‌شود و همیشه تازه و نو و سرسبز و شاداب است و این حقیقت را خود او پیش‌بینی کرده بود آنجا که فرمود:

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد
در این جا باید یادآوری این نکته ضروری باشد که زبان و ادب فارسی، چنانکه برخی از روی ظاهر می‌پندارند، از اسلام و معارف اسلامی جدا نیست بلکه برعکس، فرهنگ، علوم و معارف اسلامی به زبان شیرین فارسی و در قالب ادب توانا و توانگر فارسی پذیرای درک برای مردم ایران شده است.

زبان فارسی از روانی و رسایی و استواری برخوردار است که توانست با وجود رواج زبان تازی استوار بماند^۱ و همچون آن زبان، گویای مفاهیم علمی و ادبی و اخلاقی و فلسفی، باشد^۲. دانشمندان اسلامی تصریح کرده‌اند که رسائل و خطب و

۱. نه تنها زبان فارسی در کنار زبان عربی پایدار ماند بلکه آن زبان را تحت تأثیر قرار داد. ابوالاسود دثلی علت وضع نحو را برای زبان عربی چنین ذکر می‌کند که اعراب ساکن بصره در نتیجه معاشرت با ایرانیان دچار لحن در کلام شده‌اند به طوری که این لحن را در سخنان دختر خود هم مشاهده کرده است. الايضاح فی علل النحو (قاہرہ ۱۰۷۸)، ص ۸۹، و همچنین به: اخبار النحویین البصریین سیرافی (قاہرہ ۱۳۷۴)، ص ۱۳. پس از وضع علم نحو هم نفوذ زبان فارسی در عربی دوام داشت نه تنها در بصره بلکه در مدینه هم بجای بطیخ «خربز = خربزه» و بجای سمیط «رودق = روده» می‌گفتند و اهل کوفه بجای مرتبه «جھارسوک = چهار سو» و بجای سوق «وازار = بازار» بکار می‌بردند. رجوع شود به البیان و التبیین جاحظ، جلد اول، صفحه ۴۹ و ۲۰.

۲. رجوع شود به مقاله دکتر سید جعفر شهیدی تحت عنوان «قابلیت زبان فارسی برای تعبیر از مفهومیهای مختلف علمی» در گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی (تهران ۱۳۵۴)، ص

الفاظ و معانی فارسی نموداری از بیان و بلاغت است. جاحظ نویسنده عرب می‌گوید آنکه می‌خواهد به صناعت بلاغت رسد و تبخّر در لغت و زبان پیدا کند باید کتاب «کاروند» را بخواند^۱ و به موجب همین امتیاز بود که از پیش از اسلام زبان فارسی در عربی راه پیدا کرد و شاعرانی همچون اعشی که در رفت و آمد با ایران بودند الفاظ و تعبیرات فارسی را در شعر عربی بکار می‌بردند^۲. با ظهور اسلام نه تنها برخی از کلمات فارسی در قرآن دیده می‌شود^۳ بلکه در سخنان پیغمبر اکرم (ص) نیز برخی از لغات فارسی به کار رفته است^۴. سلمان فارسی که از یاران نزدیک پیغمبر بود هرچند در شبه جزیره عربستان به زبان قوم یعنی عربی سخن می‌گفت ولی جسته‌گریخته خاصه هنگام ابراز امری مهم به زبان اصلی خود یعنی فارسی تعبیر می‌نمود^۵ و همین سلمان سوره فاتحه را برای ایرانیان به زبان

۱. «و من احب ان يبلغ في صناعة البلاغة، و يعرف الغريب و يتبحر في اللغة فليقرأ كتاب كاروند... فهذه

الفرس و رسائلها و خطبها و الفاظها و معانيها» البيان و التبیین (قاهره، ۱۳۸۸)، ج ۳، ص ۱۴.

۲. اعشى ميمون بن قيس ملقب به صنّاجه العرب (چنگ زن عرب) با ایرانیان در رفت و آمد بود. «و طال في العجم تردادي و تسیاری» اغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۹، ص ۱۱۹. او الفاظ و کلمات فارسی را در دیوان خود بسیار بکار برده از جمله نام گل‌هایی از قبیل بنفسج = بنفشه، شاهسفرم = شاه اسپرم، سیسنبز = سوسن‌بر، نرجس = نرگس و مانند اینها. رجوع شود به الصبح المنیر فی شعرابی بصیر (لندن ۱۹۲۸)، ص ۲۰۱.

۳. مانند استبرق = استبرک، اباریق جمع ابریق = آبریز، کنز = گنج. جلال‌الدین سیوطی صاحب کتابهای «الاتقان فی علوم القرآن» و «طبقات المفسّرين» رساله‌ای دارد به نام (المتوکلی فیما رود فی القرآن باللغة الحبشیه و الفارسیه و الهندیه و التركیه و الزنجیه و النبطیه و القبطیه و العبرانیة و الرومیة و البربریة) که در سال ۱۳۴۸ در دمشق چاپ شده است.

۴. مانند کلمه «سور» در حدیث سلمان و «شکم‌درد» در حدیث ابوهریره: قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لسلمان الفارسی ان اتذ لنا سوراً ای طعاماً کطعام الولیمة» الامتاع و الموائسة، ابوحیان التوحیدی، ج ۳، ص ۸۳. ابوهریره در مسجد از درد شکم می‌نالید پیغمبر به او فرمود: «یا اباهریره اشکب درد؟ فقلت نعم» اخلاق النبی، ابن حبان اصفهانی معروف به ابوالشیخ (قاهره ۱۹۵۹)، ص ۲۷۵.

۵. از جمله هنگام انتخاب ابوبکر به خلافت گفت: «کردید و نکردید» رجوع شود به احتجاج طبرسی

فارسی فرستاد تا آنان در نماز بخوانند^۱ و حتی برخی از فقها رساله‌هایی درباره خواندن نماز به زبان فارسی نوشتند^۲ و نرشخی از جمله‌های فارسی که مردم بخارا هنگام رکوع و سجود بر زبان می‌آورده‌اند در کتاب خود یاد کرده است^۳. فتوی گرفتن امیر سامانی از دانشمندان خراسان و ماوراءالنهر برای ترجمه قرآن به زبان فارسی نشانه اهمیت این زبان بوده است^۴. تجویز برخی از فقها برای ادای صیغه طلاق به زبان فارسی^۵ و بکار بردن اصطلاحات فارسی در برخی از کتب کلامی^۶ نشانه پایداری این زبان بوده است.

نویسندگان و شاعران ایرانی، زبان فارسی را حامل علوم و فرهنگ اسلامی گردانیدند. ادب فارسی مجموعه‌ای از قرآن و حدیث و تاریخ و فلسفه و کلام

ص ۴۳ و شافی سید مرتضی صفحه‌های ۲۱۲ و ۲۱۳. و همچنین هنگامی که در گشودن یکی از دژهای فارس شرکت داشت گفت: «فان ایتم فعلیکم الجزیه و خاک بر سر بالفارسیه، يقول: التراب علی رؤوسکم» الاموال ابو عبید قاسم بن سلام، ص ۶۱.

۱. «روی انّ الفرس کتبوا الی سلمان ان یکتب لهم الفاتحة بالفارسیه، فکانوا یقرؤون ذلك فی الصلاة» رجوع شود به المبسوط شمس الاثمه سرخسی، ج ۱، ص ۳۷.

۲. ابو عبدالله بصری که از زمره فقها و متکلمان بوده کتابی تحت عنوان «جنواز الصلوة بالفارسیه» داشته است. رجوع شود به فهرست ابن ندیم (تهران ۱۳۵۰)، ص ۲۶۱.

۳. تاریخ بخارا تألیف ابو بحر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه ابونصر احمد ابن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر عمر، به اهتمام مدرّس رضوی (تهران ۱۳۱۷)، ص ۵۷.

۴. رجوع شود به ترجمه تفسیر طبری، به اهتمام حبیب یغمایی، ج ۱، ص ۱.

۵. «وسألته عن الطلاق بالفارسیه والنبطیه فقال الطلاق بكل لسان» و صیغه «بهشتم» فارسی بجای صیغه «طلقت» عربی بکار می‌رفته است. رجوع شود به مجموع الفقه عن الامام الشهيد ابی الحسین زید بن علی بن الحسین علی بن ابی طالب علیه السلام تألیف ابی القاسم عبدالعزیز بن اسحق بن جعفر البغدادی (میلان ۱۹۱۹)، ص ۲۱۲.

۶. در نهایت الاقدام شهرستانی ص ۳۷۸ «کرد و پاداشت» بجای فعل و جزا، و در شرح الاصول الخمسة قاضی عبدالجبار همدانی ص ۲۸۸ «یزدان کشت» و در کتاب التوحید ابومنصور ماتریدی ص ۴۲ کلمه «هستیّت» دیده می‌شود.

است. حتی شاعرانی که منابع پیش از اسلام را به نظم درآوردند همچون فردوسی و فخرالدین اسعد گرگانی^۱ چون در محیط فرهنگی اسلامی می زیسته‌اند اشعارشان محشو از مضامین قرآن و حدیث و اشارات و تلمیحات به آیین و رسوم و آداب اسلامی است تا چه رسد به شاعرانی همچون ناصر خسرو و سعدی و حافظ و مولانا که هر یک به صورتهای گوناگون از سرچشمه معارف اسلامی خاصه قرآن بهره‌مند گردیده‌اند.

بزرگان ادب ما که قسمت عمده مطالب و مضامین خود را از فرهنگ اسلامی اخذ کردند به آیینها و سنتها و فرهنگهای غیراسلامی بی توجه نبودند. مضامین تورات و انجیل و اوستا و همچنین تعبیراتی که در یونانی و هندی بکار می‌رفته در ادب فارسی فراوان دیده می‌شود. پس بنابراین هر مجموعه‌ای از هر یک از پیشوایان ادب دربردارنده محتوای فرهنگی زمان و مکان گسترده‌ای است که خواننده را بر مقایسه و تطبیق وادار می‌کند و به او وسعت بینش می‌دهد. بنابراین برای یک ایرانی که بخواهد آگاه از هویت جامع فرهنگی خود باشد ضروری است که با آثار این بزرگان آشنا باشد و به لطائف و رموز آنها پی ببرد و آنچه را که زنده و ارزنده و برجسته می‌یابد بیاموزد و در زندگی علمی و عملی خود بکار بندد. بدین جهت است که استادان ادب فارسی باید متون پرمایه نظم و نثر فارسی را بصورت تحقیقی و با توضیح دشواریها و بیان مفاهیم آنها در دسترس معلّمان و متعلّمان بگذارند تا این رشته فرهنگی بیش از پیش استوار گردد.

باری استاد فرزانه و دانشمند دکتر غلامحسین یوسفی که متجاوز از سی سال چراغ ادب فارسی را در خطه ادب پرور و دانش خیز خراسان روشن نگه داشته و شاگردان شایسته‌ای به جامعه فرهنگ و دانشگاه تقدیم کرده بود محل سکونت خود را تغییر داد و رحل اقامت در تهران افکند. ولی این حلّ و ارتحال ایشان به سود فضیلت ادب دوست تهران تمام شد تا از نزدیک از محضر این استاد دانشور بهره‌مند گردند و نخستین ثمره اقامت دکتر یوسفی در تهران همین آماده ساختن و

۱. رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان یادداشت‌هایی درباره منظومه «ویس و رامین» مجله یغما، سال

چاپ و نشر بوستان سعدی بود که زینت بخش مجموعه انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی گردید و ما توفیق روزافزون ایشان را در زنده نگه داشتن آثار بزرگان دانش و ادب از خداوند بزرگ خواهانیم.

در پایان مناسب می‌داند که این اثر شریف را از طرف انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی به روان پاک استاد فقید جلال‌الدین همائی - اعلی الله مقامه و رفع الله درجه - تقدیم کند، همان استادی که متجاوز از شصت سال به تدریس و تحقیق و تألیف پرداخت و شاگردان فراوانی تربیت کرد و آثار ارزنده و گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت.

تهران، اول بهمن‌ماه ۱۳۵۹

مهدی محقق

رئیس انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

مَثَلٌ وَ مَمْتُولٌ وَ تَمَثِيلٌ
پنجاه ضربُ المثل مشترک
در زبانهای عربی و فارسی و انگلیسی

به نام خداوند جان و خرد

جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقانست

به کشت باید مشغول بود دهقان را

من این سخن که بگفتم ترا نکو مثل است

مثل بسنده بود هوشیار مردان را

کتابی که اینک از نظر خوانندگان شریف می‌گذرد، به نام فرهنگ بیست هزار

مثل و حکمت و اصطلاح نامیده شده که مؤلف محترم آن سالیان متمادی در

گردآوری آن رنج برده و آن را در خارج از ایران به فرزندان وطن عرضه داشته تا

آنان با ملاحظه این تعبیرات در درون خود با زادگاهشان تجدید عهد کنند و

خاطره وطن و فرزندان وطن را در اندیشه خود نگه دارند. چون این کتاب با این

صورت برای نخستین بار است که در ایران چاپ و منتشر می‌گردد، مناسب دانسته

شد که سخنانی چند در آغاز آورده شود و در آن فرق میان مثل و حکمت و

اصطلاح روشن گردد به ویژه آنکه مرحوم علی‌اکبر دهخدا کتاب خود را به نام

امثال و حکم نامیده و آن را به اهل علم و ادب کشور تقدیم کرده است. کلمه «مَثَل»

از «مثال» گرفته شده و به قولی سائر و زبانزد مردمان اطلاق می‌شود که حال دومی

را به حال اولی تشبیه می‌نماید. بنابراین در هر مثلی نوعی تشبیه وجود دارد

چنانکه در بیت یاد شده در بالا، نفس ناطقه انسانی که ایحاد سخن می‌کند و آن را

بر جهان و جهانیان عرضه می‌دارد به دهقانی تشبیه شده که تخم و بذر را در زمین

می‌کارد و این تشبیه برای تقریب ذهن به کار می‌رود تا از مشبه به پی به مشبه برده

مثلاً کعب بن زهیر شاعر عرب در گفته خود:

كَانَتْ مَوَاعِيَهُ عُرْقُوبٌ لَنَا مَثَلًا وَمَا مَوَاعِيْدُهَا إِلَّا الْأَبَاطِيلُ

وعده‌هایی را که به انجام نمی‌رسد یعنی به آن عمل نمی‌شود به وعده‌های عُرقُوبی تشبیه کرده که وعده‌های او باطل بوده و به عمل نمی‌پیوسته است.

ابن سکیت از ادیبان عرب گفته است که مَثَل لفظی است که در لفظ مخالف مضروب است ولی در معنی و مفهوم با آن موافقت دارد. ابراهیم نظام از دانشمندان اهل اعتزال گفته است که در مَثَل چهار چیز باید جمع باشد: ایجاز لفظ، اصابت معنی، حسن تشبیه، جودت کنایه. ابو هلال عسکری می‌گوید که مَثَل هر چند کوتاه و دارای ایجاز است ولی عمل و تأثیر آن همچون سخنی است که بلند و دارای اطناب است.

در قرآن کریم امثال فراوانی ذکر شده و در برخی از آیات شریفه اشاره به اهمیّت آنها شده است مانند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ. سورة الحجّ ۷۳. وَضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا قَرْيَةً أَمِئَةً مُطْمَئِنَّةً. سورة النحل ۱۱۲. يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. سورة ابراهیم ۲۵. ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا. سورة النحل ۷۵. إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا. سورة البقرة ۲۶. وَضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ. سورة النحل ۷۶.

در فرهنگ اسلامی توجه فراوان به گردآوری مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها شده و کتاب‌های متعددی درباره آنها تألیف گشته است از کتاب امثال العرب محمد بن مفضل ضبّی گرفته تا کتاب جمهرة الامثال حمزة بن الحسن اصفهانی و کتابهای امثال ثعالبی معروف به فرائد و قلائد و التمثیل والمحاضرة که از میان این گونه از کتب مجمع‌الامثال میدانی نیشابوری و مستقصی الامثال زمخشری بیش از همه اشتهاار یافته و مورد استفاده خاص و عام قرار گرفته است. خاورشناس آلمانی رودلف زلهایم کتابی تحت عنوان امثال کهن عربی دارد که اخیراً به زبان فارسی ترجمه شده و به وسبلة نشر دانشگاهی در سال ۱۳۸۱ چاپ و منتشر شده است. نگارنده زمانی بسیار مولع بود که ضرب‌المثل‌های دیوان ناصر خسرو را گردآوری کند و کیفیت بیان آنها را روشن سازد و چون آغاز این گفتار با دو شعر از آن شاعر حکیم صورت گرفته اینک مواردی را که او به عنوان ضرب‌المثل آورده و

آنها را از قول مردم عادی و عوام نقل کرده است یاد می‌شود:
این است آن مَثَل که فرو ناید

خربنده جز به خان شتربانی
نیکو مَثَل است آن که جای خالی

بهتر چو پیر از گِـرگ مرغزاری
مَثَل است این که چو موشان همه بیکار بمانند

دنه‌شان گیرد و آیند و سرگره بخارند
مرد را بوی بهشت آید از خانه خویش

مَثَل است این مثلی روشن بی‌پیچش و تاب
زرو بز هر دو نباشد، مَثَل عامست این

یک رهِت سوی جحیم است و دگر سوی نعیم
چون تو بزنی بخورد بایَدَت

این خود مَثَل است در خراسان
نیستی آگه چه گویم مر ترا من؟ جز همانک

عامه گوید نیستی آگه ز نرخ لوبیا
نشودی آن مَثَل که زند عامه

مرده به از به کام عدو زسته
در زبان فارسی کلمه «داستان» که اکنون به معنی قصه و افسانه به کار می‌رود،
معادل «مَثَل» دانسته شده چنانکه مضمون همین بیت اخیر که در عربی به صورت
الْمَثَلُ وَالْأَدَبُ به کار رفته است فردوسی با تعبیر «داستان» نقل می‌کند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| که سالار باشم کنم بندگی | مرا مرگ بهتر از این زندگی |
| چو با شیر جنگی درآمد به جنگ | یکی داستان زد برین بر پلنگ |
| به از زندگانی به ننگ اندرون | به نام از بریزی مرا گفـت خون |

و یا تعبیر مثلی که در عربی آمده: *أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا* فردوسی بدین گونه تعبیر می‌کند:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| کجا کرده بُد بچه از شیر سیر | یکی داستان زد برین نره شیر |
| سپاس ایچ بر سرت ننهادمی | که گر من ترا خون دل دادمی |
| دلم بگسلد گر زمن بگسلی | که تو خود مرا زنده همچون دلی |

و ضرب المثل عربی اَطْمَعُ مِنْ اَشْعَبِ را که از امثال سائره است ناصر خسرو آن را به عنوان «داستان» یاد می‌کند:

به دوستان و به بیگانگان به آب طمع بسان اشعب طماع داستان شده‌ای
 بسیاری از ضرب المثل‌های عربی از فارسی اخذ شده است. ابو هلال عسکری در کتاب دیوان المعانی می‌گوید: پارسیان را امثالی است مانند امثال عرب و در برخی موارد لفظ فارسی فصیح‌تر از لفظ عربی است مانند گفته عرب: وَلَدَكَ مَنْ دَمِّي عَقَبِيكَ که پارسیان گویند: کی نه زاد نه رود. یعنی هر که نژائیده است بچه‌ای ندارد. که لفظ فارسی در این جمله فصیح‌تر و نیکوتر از عربی است و همچنین است: کی شندمند یعنی هر که بشنود می‌اندیشد که در عربی: مَنْ يَسْمَعُ يَخْلُ گفته شده است. معنی یکیست ولی حروف فارسی کمتر از عربی است و نیز گویند: نه شاه آشنا و نه رود هم‌دره که عرب در برابر آن گفته: جَاوِرٌ مَلِكًا أَوْ بَحْرًا و همچنین گویند: امید به که خورده که عرب بدین مضمون مثلی ندارد و معنای آن: اَلْمَأْمُولُ خَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ است. این همان مضمونی است که فرخی گفته است:

دوش بگفتی دهمت من سه بوس فرخی امید به از پیش‌خورد

در آثار عربی از توقیعات انوشیروان نقل شده که گفته است: کی رود چرد کی خسبد خواب بیند. که به: مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ ترجمه شده است. تعبیرات و ضرب المثل‌های فارسی بسیار معروف بوده چنانکه شاعری عرب می‌گوید:

أَوَاوِعُنْ فَارِسَ لَنَا مَثَلًا فَإِنَّ أَمْثَالَ فَارِسٍ عِبْرَةٌ

ثعالبی نیشابوری در کتاب یتیمه‌الدهر از دو شاعر بنام ابوعبدالله ضریر و ابوالفضل سگری دروزی یاد می‌کند که اینان امثال فارسی را وارد شعر عربی می‌کردند. نگارنده برخی از این مضامین را در کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو نقل کرده و از دیوان آن شاعر شاهد آورده است. از جمله این مضامین مضمون همکاری کلاغ و گرگ است.

يُوَاسِي الْغُرَابُ الذَّنْبَ فِي كُلِّ صَيْدِهِ وَمَا صَادَهُ الْغُرْبَانُ فِي سَعْفِ النَّخْلِ

نجوئی جن فساد و شر ازیرا همیشه گرگ باشد میزبانت

و یا: شب آستن است:

اللَّيْلُ حُبْلَى لَسْتَ تَدْرِي مَا تَلِدُ

أَحْسَنُ مَا فِي صِفَةِ اللَّيْلِ وَجِدْ

و نیز: لنگی را به رهواری پوشاندن:

وَلَيْسَ لَهُ فِيمَا تَكَلَّفَهُ فَرْجٌ

تَبَخَّتَرِ إِخْفَاءٍ لِمَا فِيهِ مِنْ عَرْجٍ

کی شود بیرون لنگیت به رهواری

خفته‌ای خفته و گوئی که من آگام

و همچنین: خورشید را به گل اندودن:

مَنْ زَامَ طُمَسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أَخْطَى

الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَأَتَغَطَّى

کسی کو با من اندر علم و حکمت همبری جوید

همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید

ویا: خاک خوب و پاک بر سر کردن:

إِذَا وَضَعْتَ عَلَى الرَّأْسِ التُّرَابَ فَضَعْ

مِنْ أَعْظَمِ التُّلِّ إِنَّ النَّفْعَ مِنْهُ يَنْقَعُ

گر به سر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر

آن به آید کان زخاکی هرچه نیکوتر کنی

همین ثعالبی در التمثیل والمحاضرة عبارات زیر را که جنبه مثلی دارد یاد کرده

و آن را به «العجم» یعنی ایرانیان نسبت داده است. چنانکه ملاحظه می‌شود،

ناصر خسرو مضمون اینها را در دیوان خود نیز ذکر کرده است:

مَنْ أَحْرَقَ كُدُسَهُ تَمَنَّى إِحْرَاقَ كُدُسِ غَيْرِهِ

هر مَدِبری که سوخته شد خرمنش

خواهد که خرمن تو بسوزند نیز

مَنْ حَفَرَ بئراً لِغَيْرِهِ وَقَعَ فِيهَا

آنکه او مر دیگران را چاه کند

چند ناگهان به چاه اندر فتاد

كُلُّ شَاةٍ بِرِجْلِهَا مُعَلَّقَةٌ

پای بند گوسفند از گوسفند

بر من آمد بند بر من همچنانک

در متون ادب عرب تصریح شده که برخی از تعبیرات مثلی از آن اعاجم یعنی

ایرانیان بوده است مانند این مثل که میدانی در مجمع‌الامثال آورده: إِذَا جَاءَ أَجْلُ

الْبَعِيرِ حَامَ حَوْلِ الْبَيْرِ. یعنی هرگاه مرگ شتر فرارسد گرد چاه می‌گردد که ثعالبی در

التمثیل والمحاضرة گوید من امثال الأعاجم:

أَسَارَتِ الْفُرْسِ فِي أَجْنَادِهَا مَثَلًا
قَالُوا: إِذَا جَمَلٌ حَانَتْ مَنِئْتُهُ
وَلِلْأَعَاجِمِ فِي أَيَّامِهَا مَثَلٌ
أَطَافَ بِالْبَيْرِ حَتَّى يَهْلِكَ الْجَمَلُ

که ناصر خسرو گفته است:

اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چه و لب جر

حال که مثل های یاد شده را با استشهاد از ناصر خسرو یاد کردیم، مناسب است که اشاره به برخی از تعبیرات تمثیلی که او در دیوان آورده است و مانند آنچه پیش از این از او یاد شد جنبه ضرب المثلّی یعنی بیان خاصی که زبانزد عامه باشد، ندارد و فقط تشبیه را می‌رساند، یاد کرده شود. در این موارد گاهی فقط کلمه «مَثَل» را می‌آورد مانند:

جهان مَثَل چو یکی منزلت بر ره و خلق درو همی گذرد فوج فوج و زودازود
پرهیز کن از جهل به آموختن ایراک جهلست مَثَل عورت و پرهیز ازارست
دشنام دهی باز دهندت ز پی آنک دشنام مَثَل چون درم دیر مدارست
سَرِ عِلْمِهَا عِلْمِ دِينَست کان مَثَل مِیوۀ باغ پیغمبريست
و گاهی تعبیر «به مَثَل» مقصود خود را ادا می‌کند مانند:

شور است چو دریا به مَثَل صورت تنزیل

تاویل چو لولوست سوی مردم دانا

گریست این جهان به مَثَل زیرا

بس ناخوشست و خوش بخارد گر

ای پسر دین محمد به مَثَل چون جسدست

که بر آن شهره جسد فاطمیان همچو سرند

گیتی به مَثَل مادرست، مادر

از مرد سزاوار ناسزا نیست

دنیا به سوی من به مَثَل بی وفا زنیست

نه شاد باش ازو نه غمی شوز فرقتش

بر ره دین به مَثَل میل نبینند و مناره

وز پس دنیا ذره به هوا در بشمارند

ناکس به تو جز محنت و خواری نرساند

گر تو به مَثَل بر فلک ماه رسانیش

گیتی به مَثَل بهشت گشتست

هرچند که نیست جاودانی

بانگ به ابر اندرون و خانه تهی

تو به مَثَل مردمی نه‌ای دهلی

لازم به یادآوری است که ناصرخسرو گاهی از کلمه «مَثَل» اراده ظاهر و نماد یک معنی را می‌کند و آن را معادل «رمز» می‌داند و این همان کلمه‌ای است که اسماعیلیان کلمه «مَمثول» را مقابل آن قرار می‌دهند که از «مثال» ظاهر و تنزیل را اراده می‌کنند و «مَمثول» را به معنی تأویل و باطن می‌دانند و این معنی «مثال» همان است که به فرنگی آن را symbol گویند. المویّد فی الدّین شیرازی گفته است:

إِنَّ مَا قَالَ فِي الْكِتَابِ تَعَالَى مَثَلٌ تَحْتَ ذَلِكَ مَمَثُولٌ

اینک مواردی که ناصرخسرو مثل را به این معنی به کار برده است، یاد می‌گردد:

قفلست مَثَل گر تو نپرسی ز کلیدش بر علت جهل است ترا اکحل و قیفال

خلق همه فتنه بر مَثَلند تو ز پس مغز و معنی مَثَلی

این همه رمز و مَثَل‌ها را کلید جمله اندر خانه پیغمبر است

خمر مَثَل‌های کتاب خدای گرت بجایست خرد چون خوری

برتست مَثَل‌های قران تا نگزاریش آسان نشود بر تو نه امثال و نه اقوال

هرکه در بند مَثَل‌هایی قران بسته شدست نکند جز که بیان علی از بند ره‌اش

مَثالی از امثال قران ترا نمودم نکو بنگر ای تیزرو

بر علم مَثَل معتمدان آل رسولند راهت نمایند سوی آن علم جز این آل

در پایان لازم است به دو نکته اشاره شود که گردآورندگان امثال گاهی کلمات

قصار و جمله‌های پندآمیز را هم که از آن تعبیر به «حکمت» می‌شود و جمع آن

«حِکَم» است در حجم مثل می‌دانند و در کتابهای خود تصریح به جدائی این دو

نوع می‌کنند. مثلاً ثعالبی این نوع پند و اندرزها را تحت عنوان: مِمَّا يَجْرِي مَجْرَى

الأمثال می‌آورد و در ذیل آن این گونه جمله‌ها را یاد می‌کند:

التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ، الْعِلْمُ أَفْضَلُ قُنْيَةٍ وَالْعَقْلُ أَحْسَنُ حَلِيَّةٍ، مَنْ لَمْ

يَخْفَى اللَّهُ خَافَ كُلِّ شَيْءٍ. از همین نوع است آنچه را که مبشرین فاتک در مختارالحکم یاد کرده است. مانند: لَا تَخْرُجُ النَّفْسُ مِنَ الْأَمَلِ حَتَّى تَدْخُلَ فِي الْأَجَلِ، شَرٌّ لَا يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ خَبْرٍ لَا يَدُومُ، الْإِنْسَانُ بِلَا عِلْمٍ كَالْبَلْدِ بِلَا سُلْطَانٍ.

این نوع همانست که ناصر خسرو درباره آن گفته است:

حکمت از هرکس که گوید گوش دار

گر مثل طوغانش گوید یا ینال

حکمت از حضرت فرزند نبی باید جست

پاک و پاکیزه ز تشبیه و ز تعطیل چو سیم

نکته دیگر آنکه «مثل» به معنی اول را معمولاً با صفت «سایر» یاد می‌کنند یعنی گردش کننده میان عاده مردم و از این جهت است که به مردم عوام نسبت داده می‌شود مانند: عامه گوید نیستی آگه ز نرخ لوبیا. از این روی برخی از گردآورندگان امثال تصریح کرده‌اند به اینکه بسیاری از امثال را از مجالس عیاران و شطاران و خنیاگران و مانند آنان بدست آورده‌اند. ابوبکر محمدبن عباس خوارزمی در آغاز کتاب الامثال خود می‌گوید: كِتَابُ التَّقَطِّ مِنْ أَقْوَامِ الشُّطَّارِينَ وَالْعِيَّارِينَ وَجَمْعٍ مِنْ مَجَالِسِ الْمُعَنِّينَ وَالْمُضْحِكِينَ.

از این جهت است که بسیاری از این امثال در میان اقوام و طوایف گوناگون گردش می‌کند و در زبانهای مختلف دیده می‌شود.

اما اصطلاح عبارت از آن است که کلمه‌ای از معنی لغوی خود نقل داده شود به معنی خاصی در یک علم مانند کلمه «فعل» که در لغت به معنی «انجام دادن» و «کردن» است و در علم نحو به معنای کلمه‌ای است که دلالت بر مفهومی می‌کند که در یکی از زمانهای سه گانه رخ داده باشد مانند «رفت» و «آمد» و در برابر فعل و حرف قرار می‌گیرد و در فلسفه به معنای تأثیر تدریجی است و در برابر «انفعال» قرار می‌گیرد. همچنین است کلمه «قیاس» که در لغت به معنی «سنجیدن» و «مقایسه کردن» است و در منطق به مجموعه صغری و کبری اطلاق می‌شود که دارای نتیجه باشند و در برابر «استقرار» و «تمثیل» قرار می‌گیرد و در فقه و حقوق به تسری دادن حکمی از موردی که دارای نص است به موردی که دارای نص نیست اطلاق می‌شود و این با «تمثیل» منطقی مطابقت دارد که حکم از جزئی به

جزئی دیگر است به جهت جامع و مشابهتی که میان آن دو است. حال ما می‌بینیم که اصطلاحات برخی از علوم همچون مثل‌ها زبانزد مردم قرار می‌گیرد و در مواردی به مناسبت به کار گرفته می‌شود که برای نمونه می‌توان از موارد زیر یاد کرد:

تصدیق بِلَاتصوّر، قیاس مع الفارق، اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند، دیه بر عاقله است، وضع شیئی در غیر ماؤْضِع له، تیمّم باطل است آنجا که آب است و مانند اینها.

راقم این سطور در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ که در دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه لندن به عنوان استاد مهمان تدریس می‌کرد، برای تقریب ذهن دانشجویان از جمله‌های کوتاه فارسی و عربی و انگلیسی استفاده می‌کرد و در این هدف پنجاه ضرب‌المثل و کلمات قصار در هر سه زبان را گردآوری کرد و در مقاله‌ای تحت عنوان: پنجاه ضرب‌المثل انگلیسی و معادل آنها در عربی و فارسی نوشت که در مجلهٔ وحید سال اول شمارهٔ ۴ سال ۱۳۴۳ منتشر شد و چون آن مقاله در دسترس نیست، مناسب دانسته شد که به مناسبت به دنبال این پیشگفتار آورده شود. به امید آنکه مورد استفاده و بهره‌برداری دانش‌پژوهان و دانشجویان قرار گیرد. بلطفه تعالی و کرمه.

پنجاه ضرب المثل مشترک در زبانهای عربی و فارسی و انگلیسی

بحث دربارهٔ امثال و حکم اقوام و ملل بسیار شیرین و جالب است به ویژه اگر با یکدیگر مقایسه گردند و مبدأ و ریشهٔ آن‌ها جستجو شود. مضامین مشترک امثال را در برخی موارد می‌توان حمل بر توارد خاطرن کرد. بدین معنی که دو تن در دو زمان و در دو مکان تحت تأثیر یک موضوع قرار گرفته و سخنی گفته باشند و این در ادب هر قوم شواهد و نظایر بسیار دارد. ثعالبی در کتاب *یتیمه الدهر* می‌نویسد:

«ابوطیب طاهری در «روزرام» دو بیت زیر را به برادرش ابوطاهر نوشت:

| | |
|---|---------------------------------------|
| وَأَنْسَى وَالْمَوْءَدَّنَ يَوْمَ رَامَ | لَمْخْتَلَفَانِ فِي هَذِي الْغَدَاةِ |
| أُنَادِي بِالصَّبُوحِ لَهُ كِيَاداً | إِذَا نَادَى بِحَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ |

فرستادهٔ ابوطیب در میان راه به فرستادهٔ ابوطاهر برخورد کرد و دید که او نیز حامل همین دو بیت از ابوطاهر به ابوطیب می‌باشد».

و همچنین ابوهلال عسکری در یکی از فصول کتاب *الصناعتین* می‌گوید: گاهی متاخر معنی به ذهنش خطور می‌کند بدون اینکه توجه داشته باشد که پیش از او دیگری این معنی را گفته و این امر را خود آزموده‌ام. آنگاه که در وصف زنان گفتم: *سَفَرْنَ بُدُوراً وَانْتَقَبْنَ إِهْلَةً* و می‌پنداشتم که من نخستین کسی هستم که این دو تشبیه را در نیم بیت آورده‌ام تا آنکه دیدم یکی از بغدادیان عین همین مضمون را گفته، از آن روز بر آن شدم که بطور حتم نگویم که متاخر از متقدم مضمونی را گرفته است.

این موضوع را که در مورد یک زبان بود می‌توان به دو زبان مختلف سریان داد، ولی در بیشتر موارد می‌توان استنباط کرد که یک مضمون از یک منبع و سرچشمه حرکت کرده و سیر نموده و در دو مکان به دو زبان مختلف آشکار گشته است. دانشمندانی که در ادبیات تطبیقی کار می‌کنند می‌توانند ریشه و اصل اینگونه مضامین و امثال و حکم را دریابند.

بسیاری از مضامین امثال که امروز در زبانهای مختلف دیده می‌شود، می‌توان ریشهٔ آن را در کتب دینی کهن مانند عهدین و اوستا و یا در سخنان فیلسوفان و

شاعران متقدم یافت. مثلاً داستان عقاب مغرور را که ناصر خسرو در قطعه:
روزی ز سر سنگ عقابی بهوا خاست بهر طمع طعمه پروبال بیاراست
نقل کرده است و در پایان قطعه گوید:
چون نیک نگه کرد پر خویش در آن دید گفتا: «ز که نالیم که از ماست که بر ماست»
و در دیوان طغرایی اصفهانی صاحب لامیه العجم هم دیده می شود با این تفاوت که
بجای «عُقاب» «غُرَاب» آمده و او هم در پایان گوید:
يَقُولُ وَالسَّهْمُ قَدْ تَحَدُّو قَوَادِمَهُ: «مَنْ ذَا الْوَمِّ وَ حَتْفِي جَاءَ مِنْ قِبَلِي
عیناً در گفته اشیل Eschyle شاعر یونانی دیده می شود.

و یا داستان گرگ و بره ای که در قسمت پائین نهر آب می نوشید و گرگ به او ایراد
گرفت که چرا مشرب مرا گل آلود می کنی و او جواب داد چگونه از پائین نهر
مشرب ترا گل آلود می کنم. سپس گفت تو سال گذشته به من ناسزاگفتی جواب داد
من سال گذشته به دنیا نبودم. که عیناً در شعر لافونتین La Fontaine شاعر قرن
هفدهم میلادی به این تعبیر دیده میشود.

Et je sais que tu mas
médis l'an passé
Comment L'aurais je fais,
si je n'étais pas né

پیش از او آنرا در شعر ربیعۀ رقی شاعر عرب در قرن سوم می بینیم:
أَأَنْتَ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ شَتَمْتَنِي فَقَالَ مَتَى ذَا؛ قَالَ: ذَاعَامُ أَوَّلِ
فَقَالَ: وَوَلَدْتُ الْعَامَ بَلْ رُمْتُ غَدْرَةَ فَذُونَكَ كُنْنِي لَاهِنَاكَ مَا كَلَّ

یا ضرب المثل فرانسوی

L'homme revient toujours à ses premiers amours

که در این بیت فخرالدین اسعد گرگانی دیده می شود:
ز جانش خوشتر آمد مهر رامین چه خوش باشد بدل یار نخستین
عیناً در شعر ابوتمام شاعر عرب می بینیم:
نَقْلُ قُوَادِمِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ الْهَوَى مَا الْحُبُّ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ
و یا مضمون شعر سعدی:

دشمن بدشمن آن نپسندد که بی خرد با نفس خود کند بهوای مراد خویش که تصور می‌کردیم عیناً از حدیث اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ اخذ شده در کارنامه اردشیر بابکان بدین صورت می‌یابیم: «چی دانا کان گوپت ایستیت کو دوشمن پت دوشمن آن نی توبان کر تزا هچ ادان مرت هچ کونشن ی خویش اویش رسیت» چه دانایان گفته‌اند که دشمن به دشمن آن نتواند کردن که بمرد نادان از کنش خویش به او رسد و یا مضمون مثل انگلیسی:

Does a bramble bring forth grapes?

که در شعر فارسی دیده میشود:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

و در شعر ابن عبدالقدوس بدین صورت آمده است:

اذا و ترت امرء فاحذر عداوته من یزرع الشوک لایحصد به عینا

در انجیل متی ۷ - ۱۶ دیده می‌شود:

«آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟»

چنانکه پیش از این یاد شد، نگارنده آنگاه که در دانشکده مطالعات علوم شرقی دانشگاه لندن به تدریس زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت، در جستجوی این برآمد که چه روشی را برگزیند که یک انگلیسی زبان در عین حال که فارسی را می‌آموزد به عربی هم آشنا گردد. او در ضمن تجسس و بررسی دریافت که یکی از استادان معروف اروپا به نام توماس ارپینیوس که در قرن هفدهم میلادی درس عربی در لیدن از بلاد هلند می‌داده در آغاز درس کلمات قصار و احادیث کوتاه و امثال و حکم عربی را ذکر می‌کرده و سپس به ترجمه لاتین آن می‌پرداخته است. برپایه این روش، پنجاه مورد از ضرب‌المثلهای مشترک میان سه زبان را گرد آورده که اینک نقل می‌گردد:

۱- مَنْ نَهَشْتَهُ الْحَيَّةُ حَذَرَ الرَّسَنِ.

مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

Whom a serpent has bitten a lizard alarms.

۲- مَنْ حَفَرَ بِشْرًا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ.

چند ناگهان بچاه اندر فتاد آنکه اوامر دیگران را چاه کند

Who so ever diggeth a pit for others shall fall therein.

۳- مَا فَاتَ فَاتَ.

بر گذشته حسرت آوردن خطاست.

What is gone is gone.

۴- كُلُّ إِنَاءٍ يَرْشَعُ بِمَا فِيهِ.

از کوزه همان برون تراود که دروست.

What is in the pot will come out in the ladle.

۵- مَا لِلتُّرَابِ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ.

چه نسبت خاک را با عالم پاک.

What connection is there between earth and heaven?

۶- يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.

صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی چون بهم بر تافتی اسفندیارش ننگسند

Victory increases by concord.

۷- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.

میانه کار همی باش و بس کمال مجوی.

Virtue lies in the mean.

۸- مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ وَجَدَ.

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری

Try and try and you will succeed.

۹- لَا تَطْرُقُ حِوَالِدُ الدَّرِّ تَحْتَ أَزْجَلِ الحَنَازِيرِ.

مرین قیمتی در لفظ دری را
To throw peals before swine.

۱۰- الإِحْسَانُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ظُلْمٌ.

که بد کردن بجای نیک مردان
To favour the ill is to injure the good.

۱۱- كَالْمُسْتَجِيرِ مِنَ الرَّمْضَاءِ بِالنَّارِ.
کردم از باران حذر در ناودان آویختم.

Out of the fryingpan into the fire.

۱۲- إِذَا كُنْتَ فِي بِلْدَةِ فَعَاشِرِ بِأَدَابِ سُكَّانِهَا.
خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.

When you are at Rome do as the Romans do.

۱۳- كُلُّ كَلْبٍ بِنَايِهِ تَبَّاحٌ.
سگ در خانه صاحبش شیر است.

Every dog is a lion at home.

۱۴- فَإِنَّ الحُزْنَ عَاقِبَةُ السُّرُورِ.
آخر هر سور جهان شیون است.

Every pleasure has a pain.

۱۵- لَيْسَ لِلحَسُودِ رَاحَةٌ.
حسود را چه کنم ز خود به رنج در است.

Envy has no holiday.

۱۶- لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ حُجْرٍ مَرَّتَيْنِ.

هر آن گاهی که باشد مرد هشیار ز سوراخی دوبارش کی گزد مار

Even an ass will not fall twice in the same quicksand.

۱۷- اِعْمَلِ الْخَيْرَ وَارْمِهِ فِي الْبَحْرِ.

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

Do good and cast it into the sea.

۱۸- أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ.

بر تنم آنچه تنت را میسندی میسند.

Do to others as you wish done to you.

۱۹- اُذْكُرْ أَمْوَاتِكُمْ بِالْخَيْرِ.

نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار

Don't speak ill of the dead.

۲۰- الْإِنَاءُ الْفَارِغُ يَرِنُ كَثِيرًا.

که درگنبد ز بی مغزی صدا بسیار می پیچد.

Empty vessels sound most.

۲۱- لِكُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ.

گناه آید ز کیهان دیده پیران خطا آید ز داننده دبیران

Clever people often miss their way.

۲۲- الشَّاةُ الْمَذْبُوحَةُ لَا تَأَلِمُ السَّلَخَ.

از سلامت چه غم خورد سعدی مرده از نیشتر مترسانش

Dead mice feel no cold

۲۳- لَا يَفْلُ الْحَدِيدَ إِلَّا الْحَدِيدُ.

نشايد بردن انده جز بانده

نشايد كوفت آهن جز باهن

Diamond cuts diamond.

۲۴- الْغَرِيْقُ يَتَثَبُّ بِكُرٍّ حَشِيْشٍ.

دلت با يار ديگر زان بپيوست

كجا غرقه به هر چيزي زند دست

A drowning man catches at a straw.

۲۵- عُدْرَةٌ أَشَدُّ مِنْ جُرْمِهِ.

عذر بدتر از گناه.

A fault once denied is twice committed.

۲۶- يُعْرِفُ الصَّدِيقُ عِنْدَ الْحَاجَةِ.

دوست آن باشد كه گيرد دست دوست در پريشان حالي و درماندگي

A friend in need is a friend indeed.

۲۷- كُنْ ذَكُورًا إِذَا كُنْتَ كَذُوبًا.

دروغگو گاهي فراموشكار درمي آيد.

A liar should have a good memory.

۲۸- الْحُرُّ تَكْفِيهِ الْإِشَارَةَ.

بس است اينكه گفتمت كافزون نخواهد چو تازي بود اسب يك تازيانه

A nod is enough to the wise.

۲۹- جَرْحُ اللِّسَانِ أَضَعَبُ مِنْ جَرْحِ السَّيْفِ.

آنچه زخم زبان كند با من زخم شمشير جان ستان نكند

A tongue may inflict a deeper wound than a sword.

۳۰- أَطْمَعُ مِنْ أَشْعَبِ.

بسان اشعب طماع داستان شده‌ای.

As greedy as Ashab

۳۱- مَا تَزْرَعُ تَحْصَدُ.

هرچه بکاری تو همان بدروی.

As you sow so shall you reap.

۳۲- خُذْهُ بِالْمَوْتِ حَتَّى يَرْضَى بِالْحُمَى.

به مرگ بگیر تا به تب راضی شود.

Ask much to have a little.

۳۳- الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ.

که تنها کسی به که یار بد

مشو یار بد خواه و همکار بد

Better alone than in bad company.

۳۴- الْمَنِيَّةُ وَاللَّدِيَّةُ.

مردن به عزت به که زندگانی به مذلت.

Better die than lie.

۳۵- الْعَاقِلُ مِنَ اعْتَبَرَ بِغَيْرِهِ.

لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان.

By others' faults wise men learn.

۳۶- الْعُرَى خَيْرٌ مِنْ ثَوْبِ الْمُعَارِ.

به از جامه عاریت خواستن

کهن جامه خویش پیراستن

Borrowing makes sorrowing.

۳۷- إِنْ كَانَ الصَّبْرُ مَرًّا فَعَاقِبَتُهُ حُلْوٌ.

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

Patience is bitter but its fruit is sweet.

۳۸- الثَّمَرَةُ تُنْبِئُ عَنِ الشَّجَرَةِ.

زیرا که درختی که مرو را شناسی بارش خبر آرد که چه بودست نهالش

A tree is known by its fruit.

۳۹- عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.

دشمن دانا به از نادان دوست.

Better foes than hollow friends.

۴۰- مَا لَا يَدْرِكُ كُلَّهُ لَا يَتْرِكُ كُلَّهُ.

هم بقدر تشنگی باید چشید

آب دریا را اگر نتوان چشید

Better half a loaf than no bread.

۴۱- الْعَوَافِي إِذَا دَامَتْ جُهِلَتْ وَإِذَا فُقِدَتْ عُرِفَتْ.

همچنین قدر سلامت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

Health is not valued till sickness comes.

۴۲- كَمِثْلِ حِمَارٍ كَانَ لِلْقَرْنِ طَالِبًا فَابٍ بِلَا أُذُنٍ وَ لَيْسَ لَهُ قَرْنٌ

نیافته دم دو گوش گم کرد.

The camel going to seek horns; lost his ears.

۴۳- أَنْظَرُوا إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالَ.

ور نوشته است پند بر دیوار

مرد باید که گیرد اندر گوش

Do as the preacher says not as he does.

۴۴- أَعْمَى يَقُودُهُ الْأَعْمَى.

کوری دگر عصاکش کور دگر بود.

If the blind lead the blind both will fall into a ditch.

۴۵- قَدِّمِ الْخُرُوجَ قَبْلَ الْوُلُوجِ.

بهر جائی که خواهی در شدن را نگر کن راه بیرون آمدن را

Don't cross the bridge before you come to it.

۴۶- مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَائِدٌ.

زیان کسی سود دیگر کس است.

One man's meat is another man's poison.

۴۷- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِخَوَاتِمِهَا.

بر دست مگیر چون سبکساران کاریکه بسرش برد نتوانی

Never do things by halves.

۴۸- هَيْهَاتَ تَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ.

آهن سرد کوفتن.

Strike while the iron is hot.

۴۹- لِلْحَيْطَانِ آذَانٌ.

دیوار گوش دارد.

Walls have ears.

۵۰- مَنْ تَبَعَ الصَّبْرَ تَبِعَهُ النَّصْرُ.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

Everything comes to he who waits.

۹

میرزا ابوالحسن شعرانی

به نام خداوند جان و خرد

نخستین بار که با چهرهٔ تابان و درخشان و چشمان نافذ و باوقارِ «اوستاد اوستادان» مرحوم شیخ ابوالحسن شعرانی، روبرو شدم، حدود شصت سال پیش بود؛ آن‌گاه که ترک دبیرستان گفته و به مدرسهٔ مروی برای تحصیلات طلبگی – و به اصطلاح امروز حوزوی – روی آورده بودم. من، نزد مرحوم سیّد هادی ورامینی، نحوی معروف درس می‌خواندم که حجره‌اش در ضلع جنوبی مدرسه قرار داشت، و مرحوم شیخ احمد جمارانی نیز روزها در آن حجره تردّد می‌کرد. به همان میزان که استاد جدّی بود، مرحوم جمارانی از ذوق طنز و مزاح و شوخ‌طبعی برخوردار بود و برای من آن محیط ممزوج از «خُلوفکاهه» و «مُرّالجَدّ» بسیار بسیار جالب و جذّاب بود.

در همین ضلع جنوبی مدرسه، نیم‌حجره‌ای در کنار ایوان وجود داشت که عالمی، که آرام و باوقار راه می‌رفت، در آن تردّد می‌کرد که از چشمان تیزنگر و دقیق او آثار سماحت و بزرگی و بزرگواری و دانش و بینش هویدا بود. تواضع و فروتنی او به حدّی بود که اگر محضّل پانزده‌ساله‌ای همچون من که هنوز در عوالم بچگانهٔ خود غوطه‌ور بود، ادب و سلام را فراموش می‌کرد آن استاد بزرگوار مبادرت به سلام می‌ورزید.

محیط مدرسهٔ مروی از نشاط خاصی برخوردار بود، زیرا استادان متبحّر در فن خود، هر روزه حوزهٔ گرمی را اداره می‌کردند. مرحوم میرزا محمدباقر آشتیانی علاوه بر ادارهٔ مدرسه، کفایة‌الاصول آخوند ملامحمدکاظم خراسانی را تدریس

می‌کرد، و مرحوم سیدعباس آیه‌الله‌زاده رسائل و مکاسب شیخ انصاری را درس می‌داد و مرحوم شعرانی، علاوه بر تدریس فلسفه و کلام از کتابهای شرح منظومه حاج مآلهادی سبزواری و شرح تجرید الاعتقاد علامه حلی، درسهایی را که دیگران توانایی آن را نداشتند مانند: خلاصه الحساب و تشریح الافلاک شیخ بهایی و شرح بیست باب ملامظفر و شرح قانونچه چغمینی را تدریس می‌نمود، چه آن‌که او در فنون مختلف مهارت داشت و مصداق این بیت بود:

خجسته ذوفنونی رهنمونی که در هرفن تود چون مرد یکفن
 طلاب جوان آن مدرسه که برخی از آنان همچون مرحوم حاج حسن آقای سعید
 تهرانی و حاج آقامصطفی مسجدجامعی روی در نقاب خاک کشیده و از
 بازماندگان آنان می‌توان از سید سَنَد حاج سیدرضی الدین شیرازی به عنوان
 «بقیة الماضین و ثمال الباقین» نام بُرد، همه احترام خاصی برای استاد شعرانی قائل
 بودند. نکته قابل ذکر آن‌که علی‌رغم کوشش و خلوص استادان در تدریس و عشق
 و انگیزه طلاب در فراگرفتن - به‌ویژه آن‌که پس از چند سال که به فرمان رضاخان
 مدارس آیات خالی از تلاوت گردیده بود - حوزه‌ها از نظم و نسق خاصی
 برخوردار نبود، از این روی، طلاب جوان که می‌خواستند خود را با زمان و مکان
 منطبق سازند، مایوسانه حوزه‌ها را رها می‌کردند و به دانشگاه روی می‌آوردند. از
 نخستین گروه، من و مرحوم شهید بهشتی بودیم که در سال ۱۳۲۷ وارد دانشگاه
 شدیم و در سالهای بعد دکتر عبدالجواد فلاطوری و دکتر محمدجعفر جعفری
 لنگرودی و مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری و دکتر محمدابراهیم آیتی
 بیرجندی و برخی دیگر به دانشگاه پیوستند.

مرحوم شعرانی، همیشه این دغدغه را در دل داشت که چرا پس از گذشت
 قرن‌ها حوزه‌های علمی نتوانسته‌اند تحوّل در برنامه‌ها و روش تعلیم و تعلّم
 به وجود آورند تا فارغ‌التحصیلان حوزه‌ها همچون کشیشان مسیحی بتوانند در
 درون مراکز علمی جهان نفوذ کنند، زیرا شمار حوزویانی که تاکنون توانسته‌اند به
 صورت رسمی در دانشگاه‌های خارج، طیلسان استادی در بر کنند از شمار
 انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. و شاید من نخستین آنان بودم که از مدرّس
 حصیری فرّش مدرسه نواب و خیرات خان مشهد برخاستم و در طی سالهای

۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ بر کرسی تدریس در دانشگاه لندن به عنوان Senior Lecturer نشستم.

شعرانی هرچند که با آموختن علوم ریاضی و نجوم و طب و فراگرفتن زبان فرانسه و زبان عبری خود را مطابق آرمانش ساخته بود، ولی او در این میدان یک تنه و یکتا بود. اگر ریاست حوزه‌های علمیّه کشور ما در دست کسانی همچون شعرانی می افتاد که جامع‌الأطراف بودند و جای خود را در چرخه زمان درک می کردند، شاید این کاستیهای موجود برطرف می گردید و موقعیت ما در جریان علمی جهانی، نوعی دیگر بود.

متأسفانه پس از یک ربع قرن که از مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری در روزنامه اطلاعات (۱۷ فروردین ۱۳۶۱) مقاله‌ای چاپ شد با این مضمون که: «حوزه‌های علمیّه ما اگر از محدودیتهای مصنوعی که خود برای خود به وجود آورده‌اند، خارج گردند، می توانند از این انزوای حقارت‌آمیز علمی خارج شوند و کالاهای فرهنگی خود را در زمینه‌های مختلف معنوی به جهان دانش عرضه نمایند» تاکنون تحوّلی که به وجود آمده، این است که به جای مغنی، تهذیب‌المغنی و به جای مطوّل، مختصر و به جای کفایه، خودآموز آن خوانده می شود که با این وضع، پیداشدن افرادی همچون شاه‌آبادی و رفیعی قزوینی و میرزامهدی آشتیانی و علامه طباطبایی در حوزه‌ها از محالات می نماید. اگر تحوّل را به تبدیل چاپهای سنگی به چاپهای حروفی در نظر آوریم، اغلاط فاحشی که در جامع‌المقدمات چاپ حروفی - که نخستین کتاب حوزه است - دیده می شود، واقعاً شرم‌آور است.

وقتی مرحوم شعرانی مقاله من را تحت عنوان «ردّ موسی بن میمون بر جالینوس و دفاع از موسی بن عمران» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (شماره ۱، سال ۱۳۴۶) ملاحظه کرد احسنت و آفرین نثار نمود و گفت: «ای کاش طلاب مدارس ما هم از محدوده خود بیرون می آمدند تا ببینند در جهان علم و دانش چه می گذرد».

او به فراخور حال و توش و توان خود موفق شد که برخی از متون را که در آمدی به علوم اسلامی به شمار می آیند، مانند نفایس‌الفنون املی تصحیح و بر اهل علم

عرضه دارد. و نیز همت بر احیاء برخی از آثار نفیس دینی همچون تفسیر ابوالفتوح رازی معطوف داشت.

از این روی، وقتی من کتاب شرح منظومه سبزواری را با همکاری پروفیسور ایزوتسو؛ و تعلیقه مرحوم میرزا مهدی آشتیانی بر شرح منظومه سبزواری را با همکاری دکتر فلاطوری با اسلوب جدید دنیاپسند و مقدمه به زبان خارجی منتشر ساختم، در یکی از کتابفروشی‌ها مرا دید و گفت: «خدا خیرت بدهد که طلبه‌ها را از چاپهای سنگی ناصرالدین‌شاهی خلاص کردی». خطاب شعرانی به من توأم با وجد و شوقی خاص بود، زیرا او مرا دست‌پرورده خود می‌دانست و آرمانهای سرکوب شده خود را در من متحقق می‌دید؛ چه، آن‌که من در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ که او در منزل خود در سه‌راه سیروس درس شرح منظومه سبزواری می‌داد، شرکت می‌کردم و از علم سرشار و انفاس قدسیه وی بهره‌مند می‌شدم. در طی دو سال برابری با آن مجسمه علم و تقوی، ارزش درس تواضع و فروتنی، عفت و نجابت، آزادگی و مروّت که از آن استاد پرهیزکار آموختم، به مراتب بیش از مباحث وجود و ماهیت، وجوب و امکان، جوهر و عرض بود که در درس شرح منظومه او فراگرفتم.

هزارگونه ادب جان ز عشق آموزد که آن ادب تنه‌ان یافتن ز مکتبها

مرحوم شعرانی معتقد بود که علم را باید از آن ضقع عالی که عالمان آن را ویژه خود می‌دانند، پایین آورد و در دسترس مردم عادی قرار داد؛ از این روی، خود در زمانی که عضو «شورای عالی فرهنگ» بود، درس منطق شرح منظومه را در یکی از اتاقهای «وزارت فرهنگ» آن زمان ارائه می‌داد که عالم و عامی و رئیس و کارمند در آن شرکت می‌کردند. ذهن «انسیکلوپدیک» (دائرةالمعارفی) شعرانی موجب شد که از همان آغاز شروع لغت‌نامه به یاری مرحوم علی‌اکبر دهخدا بپردازد چنان‌که نام او همراه با نام بزرگانی همچون سیدمحمدتقی مدرس رضوی و سیدجلال‌الدین تهرانی و جلال‌الدین همایی و دکتر محمد معین و دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر غلامحسین صدیقی در مقدمه لغت‌نامه آمده است. خداوند روح پُر فتوح او را غریق رحمت کناد و بارانهای غفران خود را بر او فروریزاناد و او را در بهشتهای برین خود در اعلیٰ علیین جای دهد.

«انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» مفتخر است که شصت و پنجمین مجلس بزرگداشت و کتاب زندگی‌نامه خود را اختصاص به تکریم آن علامه ذوفنون و حکیم آزاده می‌دهد و از خداوند می‌خواهد که امکانات و وسایلی فراهم گردد که ما بتوانیم نسل جوان کشور را در این مراسم گرد آوریم تا سیرت علمی و عملی این بزرگان و نخبگان را در برنامه زندگی خود قرار دهند، و ما هم در برابر کسانی که حتی جای نشستن در راهروها و دهلیزهای انجمن را ندارند، شرمنده نباشیم. بعونه تعالی و کرمه.

۱۰

گزارشی کوتاه از سفر علمی

به شهر بمبئی و پونا

۱۰-۱۷ مهر ماه ۱۳۸۳

به نام خدائی که هست و یکیست

بخش زبان عربی دانشگاه مُمبئی (بمبئی) با همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران کنفرانسی را در اوائل اکتبر سال جاری تحت عنوان: «زندگی و دستاوردهای علمی ابوریحان بیرونی برگزار کردند و از سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی خواسته بودند که وسائل سفر این جانب و آقای دکتر پرویز اذکائی را برای شرکت در آن کنفرانس فراهم آورند و علت این انتخاب آن بود که من کتاب فهرست کتابهای رازی و نامهای کتابهای بیرونی و ایشان کتاب الآثارالباقیه که هر دو از تألیفات بیرونی است به آن کنفرانس تقدیم می‌داشتیم و سخنرانی هر یک در باره یکی از مهمترین آثار بیرونی بود. رساله الفهرست بیرونی با ضمیمه آن المشاطة لرسالة الفهرست از غضنفر تبریزی نخست در سال ۱۳۶۶ و سپس در سال ۱۳۷۱ به وسیله دانشگاه تهران چاپ شده بود و کتاب آثارالباقیه در سال ۱۳۸۰ به وسیله دفتر نشر میراث مکتوب منتشر شده است. این دو کتاب همراه با حواشی و تعلیقاتی است که بسیاری از مسائل و دشواریهای زندگی و آثار و افکار بیرونی را روشن می‌سازد.

ما روز جمعه، دهم مهرماه تهران را به قصد بمبئی ترک و در فرودگاه بمبئی مورد استقبال آقای علی یوسفی رئیس خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتیم که در همانجا برنامه هشت روزه ما را که دیدار از نهادها و مؤسسات علمی و ایراد سخنرانی در کنفرانس بیرونی بود، به ما تسلیم کردند. در همان جمعه به شهر پونا رفتیم که شمار کثیری از دانشجویان ایرانی در آنجا به تحصیل اشتغال

دارند و شب در انجمن دانشجویان که به مناسبت میلاد حضرت ولی عصر (ع) گرد آمده بودند درباره اهمیت علم و دانش در تمدن اسلامی و دستاوردهای دانشمندان ایرانی و هدیه به تمدن بشری سخنرانی ایراد کردیم که مجموعاً مورد استقبال دانشجویان و قوت قلب و اعتماد به نفس و علاقه به وطن در آنان گردید. فردای آن روز سید محمد اسلم رضوی امام جمعه و جماعت پونا از ما دعوت کردند که در مسجدی که آن را امام باره می خواندند سخنرانی کنیم. چون مستمعان، همه، فارسی را نمی فهمیدند، ما به زبان انگلیسی سخنرانی و اهمیت و ارزش فرهنگ علمی اسلامی و سهم دانشمندان ایرانی در شکوفا گردیدن آن را ایراد کردیم. روز یکشنبه از پونا به بمبئی مراجعت و آماده گردیدیم که در روز دوشنبه و سه شنبه در کنفرانس حضور یابیم و سخنرانی خود را ایراد کنیم. سخنرانی من در روز اول و سخنرانی دکتر اذکائی روز دوم بود که به زبان انگلیسی ایراد و با همان زبان مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. چون بازگشت ما در روز جمعه، ۱۸ مهر بود در روز چهارشنبه دیداری علمی از مؤسسه کاما که مرکز پژوهش‌ها و تحقیقات پارسیان و زردشتیان هند است به عمل آمد. من در سی و اند سال پیش در این مؤسسه سخنرانی تحت عنوان: «اثر مذهب زردشتی در فرهنگ و تمدن اسلامی» ایراد کرده بودم. در دیدار ما فعالیت‌های مختلف آن مؤسسه و انتشارات تازه آن بر ما عرضه شد و قرار بر این شد که ما با آنان مبادلات و ارتباطات علمی داشته باشیم. در همین روز دیداری از دارالعلوم الاسلامیه که از مهمترین حوزه‌های علمی اهل تسنن در آن شهر است به عمل آمد و درباره کتابهای درسی آن حوزه در صرف و نحو و بلاغت و فقه و اصول و کلام بحث و گفتگوهای مفیدی درگرفت. در روز پنجشنبه دیداری از کالج بهره داشتیم و شب همان روز هر یک از ما سخنرانی در انجمن فتوت یزدیان بمبئی ایراد کردیم و مورد محبت و تقدیر اعضای آن انجمن قرار گرفتیم.

سخنرانی من در کنفرانس درباره رساله فهرست ابوریحان بود که به زبان انگلیسی ایراد گردید و متن آن برای چاپ به رئیس کنفرانس که رئیس بخش ادبیات عرب دانشگاه بمبئی نیز هست تسلیم گردید. اینک متن فارسی آن جهت استفاده و بهره‌برداری دانشجویان گرامی در این گزارش آورده می‌شود:

بیرونی و رساله الفهرست

در بامداد روز پنجشنبه سوم ذی حجه سال ۳۶۲ که مصادف با مهر روز یعنی شانزدهم شهریورماه ۳۳۲ بود ستاره‌ای درخشان در خوارزم طالع گردید که همچون خورشید تابنده نه تنها خراسان بلکه همه جهان را نورانی ساخت. این دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی بود که چشم به جهان گشود و پس از رسیدن به دوران جوانی یکی از بزرگ‌ترین عالمان در تمدن اسلامی گردید. او نه تنها منجمی چیره‌دست بلکه فیلسوفی توانا و مورخی با اطلاع و ریاضی‌دانی آگاه و داروشناسی حاذق و جغرافی‌دانی بصیر بود و از مردم‌شناسی و نژادشناسی و علم به مقالات ارباب ادیان و فرق آگاهی فراوانی داشت.

در این گفتار مقصود این نیست که شرح زندگی و مسافرت‌ها و نام معاصران و مشوقان و حامیان او آورده شود و نیز دانش‌دوستی و بلندی طبع و عدم تعصب و کوشش فراوان او در تحصیل دانش در جای دیگری باید مورد بحث قرار گیرد. او بنا به نوشته ابوالفضل سرخسی صاحب کتاب *جوامع‌التعالیم* در شب جمعه دوم رجب سال ۴۴۰ چشم از این دنیا بر بست در حالیکه هفتاد و هفت سال و هفت ماه قمری از عمر او می‌گذشت. یاقوت حموی در *معجم‌الادباء* در ذیل شرح حال بیرونی گوید: او در طی زندگی، قلبش از تفکر و چشمش از نظر و دستش از قلم جدا نگشت و فقط دو روز در سال برای فراهم آوردن احتیاجات و معیشت خود از کار علمی خود باز می‌ایستاد، آن دو روز یکی نوروز بود و دیگری مهرگان. بنابراین جای تعجب نیست که او توانسته در این مدت کوتاه زندگی، این همه آثار ارزنده از خود به یادگار گذارد.

D.J. Boilot در مقاله‌ای که مجله مؤسسه دومینیکی قاهره در سال ۱۹۵۵ تحت عنوان: *L'Oeuvre D'Al-Beruni* نوشته یکصد و هشتاد اثر از او یاد کرده است که یکصد و سی و هشت عنوان آن مأخوذ از فهرستی است که ابوریحان دوازده سال پیش از مرگش برای کتابهای خود نوشته و همین فهرست است که ما درباره آن بحث می‌کنیم. این فهرست تحت عنوان: *رسالة للبیرونی فی فهرست کتب الرازی* در سال ۱۹۳۶ در پاریس به وسیله پول کراوس P. Kraus از روی

نسخه منحصر بفردی که در لیدن به شماره ۱۳۳ محفوظ است، چاپ شده است. پیش از چاپ این متن نیز دانشمندان پی به اهمیت این کتاب برده بودند چنانکه ویدمان E. Wiedemann در سال ۱۹۲۰ قسمتی که مربوط به آثار بیرونی است به زبان آلمانی مورد ترجمه و تحلیل قرار داده و در سال ۱۹۲۵ روسکا J. Ruska قسمتی که مربوط به آثار رازی است به زبان آلمانی ترجمه کرده و تعلیقاتی نیز بر آن نوشته است و همچنین زاخائو E. Sachau در مقدمه آثار الباقیه قسمتی از این کتاب را که مربوط به بیرونی بوده نقل کرده است.

راقم این سطور آثار رازی را از این رساله به زبان فارسی ترجمه کرده و اطلاعاتی را که درباره آن آثار از مآخذ گوناگون بدست آورده، بر آن افزوده و آن را در کتاب فیلسوف ری محمد بن زکریای رازی که در سال ۱۳۴۹ به وسیله انجمن آثار ملی چاپ شده، آورده است و نیز همه رساله را به زبان فارسی ترجمه کرده و اطلاعاتی که درباره آثار ابوریحان بدست آورده به آن افزوده که دانشگاه تهران آن را در سال ۱۳۶۶ (چاپ اول) و ۱۳۷۱ (چاپ دوم) منتشر ساخته است.

پیش از آنکه به توصیف رساله فهرست پردازیم ناچاریم که اشاره به این موضوع کنیم که ابوریحان که این رساله را در فهرست کتابهای رازی و کتابهای خود نوشته سنت گذشتگان خود را در این امر پیش چشم داشته است. پیش از اسلام، جالینوس طبیب و فیلسوف پرغامسی فهرستی از کتابهای خود ترتیب داده که در یونانی پیناکس خوانده می شود و در کتابهای عربی به صورت فینکس آمده است. نسخه ای از ترجمه عربی این کتاب برای ما باقی مانده که میکروفیلم آن به شماره ۲۰۶۶ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در دوره اسلام حنین ابن اسحق که از کثرت ترجمه به حنین الترجمان اشتهار یافته رساله ای به علی بن یحیی نوشته و در آن آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده است یاد کرده است. این رساله در سال ۱۹۲۵ از روی نسخه منحصر به فردی که در ایاصوفیا موجود بوده به وسیله برگشتراسر G. Bergstrasser با ترجمه آلمانی چاپ شده و ماکس میرهوف M. Meyerhof نیز در سال ۱۹۲۶ در مجله ایزیس مقاله ای نوشته و مطالب آن را به زبان انگلیسی معرفی کرده است و نویسندۀ این سطور آن رساله را به زبان فارسی ترجمه کرده و همراه با متن عربی و

مقدمه و فهرست در سال ۱۳۷۹ در تهران به وسیله مؤسسه مطالعات اسلامی منتشر ساخته است. بنابراین می‌توان گفت که در دوره اسلامی، فهرست بیرونی بعد از رساله حنین دومین فهرست موجودی است که به وسیله دانشمندی انجام شده و در آن آثار دانشمندی دیگر معرفی گردیده است.

فهرست بیرونی نه تنها حاوی صورتی از آثار رازی و آثار خود بیرونی است بلکه مشتمل بر بسیاری از مطالب مختلف خاصه تاریخ علوم است و با آنکه به غایت مختصر و موجز است مطالبی در آن یافت می‌شود که در مأخذ و منابع دیگر نمی‌توان آن را دید.

بیرونی در آغاز رساله، شخصی را مخاطب قرار داده که طالب دانستن نامهای آثار رازی بوده است و همین شخص مشتاق بوده است که بداند علم پزشکی از کجا آغاز گردیده و چه کسی قوانین آن را وضع کرده است. در این جا یادآوری دو نکته لازم می‌نماید یکی آنکه بیرونی نام رازی را همراه با نام پدر و جدش به صورت محمد بن زکریا بن یحیی الرازی می‌آورد و این یگانه مأخذی است که نام جد رازی «یحیی» در آن یاد گردیده است، دیگر آنکه بیرونی در مورد آغاز علم طب اشاره به کتاب تاریخ الاطباء والفلاسفة اسحق بن حنین کرده است. خوشبختانه کتاب تاریخ الاطباء والفلاسفة اسحق بن حنین با ترجمه انگلیسی آن به وسیله فرانز رزنتال F. Resenthal در سال ۱۹۵۴ در مجله اورینس چاپ شده است و نویسنده این سطور نیز آن را به زبان فارسی ترجمه کرده که نخست در سال ۱۳۴۴ در مجله دانشکده ادبیات و سپس در سال ۱۳۸۵ در نخستین بیست گفتار او منتشر گردیده است.

ابوریحان به شخص مخاطب خود می‌گوید که کتابهایی را که از رازی دیده و یا به نام آنها به راهنمایی خود رازی بر خورده در این رساله ثبت کرده است و سپس به او می‌گوید که اگر تو را محترم نمی‌داشتم چنین کاری نمی‌کردم زیرا یادآوری ذکر رازی و نام بردن آثار او این توهم را ایجاد می‌کند که من از پیروان او هستم. ابوریحان سپس اشاره به تمایل رازی نسبت به مذهب مانوی کرده و نیز اشاره به کتاب رازی درباره نبوات می‌کند و می‌گوید که رازی در این کتاب به استخفاف بزرگان پرداخته است. کتاب نبوات رازی همانست که ابوریحان در همین رساله آن

را از جمله کتابهای کفریات ذکر کرده و نام دیگر آن را نقض الادیان یاد نموده است. ابوحاتم رازی که معاصر محمد بن زکریا بوده در کتاب اعلام النبوة، فقراتی از این کتاب را نقل و سپس به رد آنها پرداخته است این فقرات به وسیله پول کراوس در مجله اورینتالیا با ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۹۳۶ چاپ شده و ترجمه فارسی آن به وسیله حسین واعظزاده حکیم الهی صورت پذیرفته و در مجله فرهنگ ایران زمین دفتر ۲ و ۳، سال ۱۳۳۳ چاپ و منتشر گشته است. ابوریحان سپس گوید: من کتاب علم الهی رازی را مطالعه کردم که بر کتب مانی خاصه سفرالاسرار^۱ راه می نمود و من چنان فریفته این کتاب شدم چنانکه چهل و اندی سال در اشتیاق آن می سوختم تا آنکه پیکی از همدان به خوارزم نزد من آمد و کتابهایی برای فضل بن سهلان همراه داشت از جمله مصحفی از کتابهای مانویان مشتمل بر فرماتیا و سفرالجابرة و کنزالحیاء و صبح الیقین و انجیل و شاپورگان و تعدادی از رسائل مانی از جمله مطلوب من سفرالاسرار. ابوریحان با مطالعه سفرالاسرار امیدش مبدل به یأس گردیده زیرا مضب شایان توجه در آن نیافته ولی برای آنکه دیگران گمراه نگردند آن کتاب را خلاصه کرده است.

در این جا باید یادآور شویم که کتاب علم الهی که مورد مطالعه ابوریحان قرار گرفته، مورد توجه دانشمندان اسلامی بوده برخی از دانشمندان از جمله فارابی و ابن رضوان و ناصر خسرو و ابن حزم به رد و نقض آن پرداخته اند و دانشمندانی دیگر از قبیل مجریطی در غایة الحکیم از آن نقل قول کرده اند این کتاب نه تنها نزد مسلمانان بلکه نزد مسیحیان و یهودیان شهرت داشته چنانکه ایلای نصیبینی متکلم مسیحی در کتاب فی وحدانية الخالق و تثلیث اقانیمه در مسأله جوهر بودن خداوند و ابن میمون فیلسوف و متکلم یهودی در کتاب دلالة الحائرین در مسأله خیرات و شرور از این کتاب نقل قول کرده اند و همچنین عقیده به قدمای خمسه را که ابوحاتم رازی در اعلام النبوة و مرزوقی در الازمنة و الامکنه و بیرونی در ماللهند و ناصر خسرو در زادالمسافرین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و کاتبی قزوینی در المفصل و ابن تیمیّه در منهاج السنة و ابن القیم در اغاثة اللهفان آورده و به رازی نسبت داده اند مأخوذ از همین کتاب العلم الالهی بوده است و ابوریحان بیرونی پیش از این دانشمندان، پی به اهمیت این کتاب و منابع آن برده،

هرچند که خود اعتقادی به مطالب آن نداشته است.

نویسنده این سطور فصلی از کتاب فیلسوف ری را درباره علم الهی رازی و مسأله قدمای خمسه آورده و همان فصل را موضوع خطابه خود در کنگره بین‌المللی خاورشناسان (کانبرا، استرالیا ژانویه ۱۹۷۱) قرار داده و آن خطابه در مجله *Abr. Nahrain* (۷۳-۱۹۷۲) در لیدن از بلاد هلند به زبان انگلیسی چاپ و منتشر گشته است.

ابوریحان سپس به شرح حال رازی می‌پردازد و تولد او را سال ۲۵۱ در ری یاد می‌کند و نیز اشاره می‌کند که او به کیمیا اشتغال ورزید و چشم خود را محل عوارض و آفات قرار داد و معالجه چشم، او را به سوی علم پزشکی کشانید تا جایی که شاهان بزرگ به او نیازمند گشتند و سرانجام او، به نابینائی کشیده شد و یکی از شاگردانش برای مداوای او آمد ولی کوشش او سودی نبخشید و در شعبان ۳۱۳ دیده از این جهان بر بست.

ابوریحان پس از ایراد مقدمه به ذکر نام‌های کتاب‌های رازی می‌پردازد و نه تنها کتاب‌ها را فهرست بلکه طبقه‌بندی موضوعی نیز کرده است بدین ترتیب:
۵۶ کتاب در طب، ۳۳ در طبیعیات، ۷ در منطق، ۱۰ در ریاضیات و نجوم، ۷ در تفسیر و تلخیص و اختصار کتب فلسفی یا طبی دیگران، ۱۷ در علوم فلسفی و تخمینی، ۶ در مافوق الطبیعه، ۱۴ در الهیات، ۲۲ در کیمیا، ۲ در کفریات، ۱۰ در فنون مختلف که مجموع این‌ها بالغ بر ۱۸۴ مجلد می‌شود.

فهرست بیرونی پس از فهرست ابن ندیم مهمترین مأخذ برای آثار محمدبن زکریای رازی است. هرچند که مؤلف فقط به ذکر نام کتابها اکتفا کرده است ولی بسیاری از مطالب علمی و تاریخی و بحث‌های ملل و نحل در ضمن همین نامها بدست می‌آید از جمله در ضمن این فهرست درمی‌یابیم که میان رازی و ابوالقاسم کعبی بلخی رئیس معتزله بغداد مناظراتی در مسأله زمان، اتفاق افتاده و دیگر آنکه همین بلخی کتاب *علم الهی* او را نقض کرده است و باز در می‌یابیم که مسمعی که از اصحاب ابراهیم نظام بوده، ردی بر معتقدان به قدم هیولی نوشته و رازی که خود معتقد به قدم ماده بوده، آن را رد کرده است. و همچنین از این کتاب بدست می‌آید که شهید بلخی عقیده رازی را در مورد لذت و الم مورد نقض قرار داده و رازی در

مسأله معاد به رد شهید بلخی پرداخته است. و نیز جاحظ و ناشی از بزرگان مذهب اعتزال که ردی بر طب نوشته‌اند مورد نقض رازی قرار گرفته‌اند و بالاخره ردّ رازی بر احمد بن طیب سرخسی در مسأله طعم المرّ (مزه تلخ) و نیز ردّ او بر احمد بن کئال در مسأله امامت از این کتاب به دست می‌آید.

ابوریحان پس از نام بردن کتابهای رازی در مورد خواهش دوم مخاطب خود یعنی آغاز علم پزشکی بحث می‌کند. او می‌گوید برخی حصول علوم را توقیفی دانسته و برای هر علمی پیمبری یاد کرده‌اند و برخی دیگر شناسائی علوم را غریزی انسان دانسته‌اند و این غریزه در انسان، بالقوه و در سایر حیوانات، بالفعل بوده است. او سپس روش درمان از طریق حقنه (اماله) را به داستان پرنده‌ای که منقار خود را با آب دریا پر کرده بود و خود را حقنه می‌کرد، ارجاع می‌دهد و نظیر آن را از قرآن به موضوع دفن کردن قابیل، هابیل را که از کلاغ آموخته شده است، یاد می‌کند.

ابوریحان در مورد علم پزشکی، جدولی را می‌آورد که از اسقلیوس اول Asclepios آغاز و به جالینوس Galen ختم می‌شود و سپس برای تعیین تاریخ آنان فصلی مشبع آورده و از تاریخ‌های ایرانیان و تاریخ اسکندر و تاریخ یهود استفاده کرده تا آنکه زمان جالینوس را بدست می‌دهد و در این جا اشاره به نام دو کتاب از جالینوس کرده که هر دو، هم‌اکنون موجود است یکی کتاب تشریح او که با ترجمه آلمانی در سال ۱۹۰۶ در لپزیگ به وسیله ماکس سیمون M. Simon چاپ شده و دیگری کتاب اخلاق النفس او که مختصر آن در سال ۱۹۳۷ در قاهره به وسیله پول کراوس چاپ شده است. ابوریحان می‌گوید جمهور یونانیان مخترع طب را اسقلیوس اول می‌دانند و برخی به الهام و برخی دیگر به تجربه معتقد هستند و اسقلیوس اول فرزند آدم ابوالبشر است و علم او به «عَلَمَ آدَمِ الْأَسْمَاءِ کَلِّهَا» رجوع می‌کند.

در این قسمت ابوریحان اطلاعات فراوانی درباره مراکز قدیم علم طب و روش شاهان ایرانی و برهمنان هندی در حفظ میراث علمی در طبقات خاص و همچنین قدیم یا حادث بودن علوم به ما می‌دهد و نیز اشاره به کتاب چرک در طب که از قدیم‌ترین کتاب‌های هندیان است می‌کند.

ابوریحان سپس به همان مخاطب خود می‌گوید حال که خواهش تو را در مورد کتاب‌های رازی و آغاز علم پزشکی برآوردم، بحث را با نام کتابهای خود که وقتی نام آنها را از من می‌خواستی، ختم می‌کنم یعنی کتابهایی که تا به سال ۴۲۷ نوشته‌ام که در این سال، ۶۵ سال قمری و ۶۳ سال شمسی از عمر من گذشته است. او ۱۱۳ کتاب از خود نام می‌برد که برخی از آنها در آن موقع نیمه تمام بوده است و در همین جا اشاره به خوابی که در سن شصت سالگی دیده و پیش‌بینی که از برای عمر او به وسیله خواب‌گزاران شده است، می‌کند. عضنفر تبریزی در ذیلی که بر فهرست بیرونی نوشته و آن را به المشاطة لرسالة الفهرست موسوم ساخته، توضیح و تبیین نجومی این خواب را به تفصیل بیان کرده است. خوشبختانه ابوریحان پس از آن خواب توانسته آثار نیمه تمام خود را به اتمام رساند زیرا قانون مسعودی و آثار الباقیه که هم‌اکنون در دست ما موجود است، از جمله همان کتاب‌ها است.

او در پایان رساله، اشاره به کتابهایی که ابونصر منصور بن عراق و ابوسهل مسیحی و ابوعلی گیلی به نام او کرده‌اند، می‌کند و می‌گوید کتاب‌های خود من مانند فرزندان من هستند ولی کتابهایی که اینان به نام من ساخته‌اند پرورش یافتگان در دامن من هستند و من فرقی میان آنان و فرزندانم نمی‌گذارم و به هر دو یکسان می‌بالم. چنانکه اشاره شد تعداد کتابهای بیرونی ۱۱۳ است و با کتابهایی که آن دانشمندان به نام او کرده‌اند، ۱۳۸ می‌شود. بیرونی در ضمن یاد کردن کتابهای خود اشاره به نام بسیاری از دانشمندان از جمله خوارزمی و ابوالحسن اهوازی و فرغانی و ابوسهل کوهی و عمر بن فرخان و بنانی و ابومعشر بلخی کرده است.

متأسفانه همه آثاری که استاد در این رساله آورده برای ما باقی نمانده ولی همین مقدار که باقی مانده نشان دهنده توانائی و چیره‌دستی او در علوم و فنون مختلف است و امید می‌رود که برخی دیگر از آثار او به ندریج پیدا شود و مورد استفاده اهل علم قرار گیرد.

قریب دو قرن پس از بیرونی مردی از شهر تبریز به نام ابواسحق ابراهیم معروف به غضنفر که علاقه مفروطی به علم نجوم داشت، رساله‌ای به نام المشاطه

لرسالة الفهرست نوشته و در آن آشنائی خود را با آثار ابوریحان اظهار کرده و نیز فصل مشبعی در بزرگی و جلالت قدر استاد یاد نموده و اشاره به برخی از کتابهای ابوریحان از جمله التفهیم و پاتنجل نیز کرده است. نسخه منحصر به فردی از المشاطه در همان مجموعه‌ای که رساله فهرست در آن است برای ما باقی مانده است. آگاهی و اطلاع ما از غضنفر تبریزی بسیار اندک است آنچه که برای ما معلوم است یکی اینکه نسخه‌ای از کتاب صیدنه بیرونی به خط اوست و نیز او به وسیله ابوعبدالله محمد بن ابی بکر تبریزی پی به اهمیت آثار بیرونی برده و حقیقت معانی و مفاهیم کتاب پاتنجل بیرونی را به وسیله او دریافته است و این ابوعبدالله تبریزی همان کسی است که شرحی بر بیست و پنج مقدمه ابن میمون نوشته است. ولفسن استاد دانشگاه هاروارد در کتاب معروف خود انتقاد کریسکاس بر ارسطو (هاروارد ۱۹۲۹) این شرح را از مهمترین شروح بر دلالة الحائرین دانسته ولی از نویسنده آن که از بیرونی شناسان بزرگ قرن هفتم بوده اظهار بی اطلاعی کرده است.

شرح ابوعبدالله تبریزی به کوشش راقم این سطور تصحیح و همراه با ترجمه فارسی آن به وسیله دکتر سید جعفر سجّادی در سال ۱۳۸۱ در تهران چاپ شده است. و رساله المشاطة لرسالة الفهرست از شاگرد او غضنفر تبریزی همراه با تلخیص و ترجمه فارسی در ضمن رساله بیرونی منتشر گردیده است. رساله بیرونی و المشاطه بهترین هدیه‌ای است که از طرف راقم این سطور به کنفرانس ابوریحان بیرونی که دانشگاه بمبئی برگزار کرده است تقدیم می‌کند. امید است که مورد استفاده دانشمندان تاریخ علوم به ویژه بیرونی شناسان قرار گیرد.

۱۱

آشنایی من با سید حسن تقی زاده

به نام خداوند جان آفرین

مرحوم سید حسن تقی زاده را باید از شخصیت‌های مهم تاریخ معاصر ایران، در رشته‌ها و زمینه‌های گوناگون شمرد. او در نوجوانی طالب علوم دینی بود و چنان در آن علوم متوغل گردید که به مرحله نزدیک به اجتهاد رسید. در جوانی دلش از قیل و قال مدارس گرفته و درصدد برآمد برای وطن خود، کاری انجام دهد و کمکی به بیرون آوردن کشور از وضع رقت‌بار آن زمان کند. از این روی وارد عرصه سیاست شد و به مشروطه خواهان پیوست. آنگاه به دفتر و دیوان روی آورد و در مقام‌های سفارت و وزارت به خدمت پرداخت و در همه این مراحل، کتاب و علم را رها نکرد و چنان در برخی از موضوعات همچون تاریخ عربستان و معرفت مواقیت خود را مشغول داشت که آثار بازمانده از او در این زمینه‌ها نشان وسعت اطلاع و دقت نظر اوست. وی با گردآوردن این جنبه‌های مختلف، در حقیقت مصداق ذوالکفایتین یا ذوالکفایات بود و آدمی را به یاد شخصیت‌هایی مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و یا خواجه عطاملک جوینی می‌اندازد که علم و دین و سیاست را در خود یکتا ساخته بودند و به قول گفته شاعر عرب که با مختصر تغییر در این جا به مناسبت یاد می‌گردد:

وللعلم منی جانبٌ لا اضیعه وللدین منی والسیاسة جانبٌ

من درباره زندگی سیاسی تقی زاده سخنی ندارم که اظهار کنم چه آن‌انکه در تاریخ معاصر ایران، به ویژه تاریخ مشروطیت قلمفرسائی کرده‌اند به حد کافی از سهم و نقش تقی زاده یاد کرده‌اند. ارتباط من با او فقط در حیطه علم و دانش به

خصوص علم دوستی و دانش پروری او بوده است. در سال های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ که من در دانشکده معتمد و منقول ثبت نام کرده بودم و در آنجا تردّد داشتم برای نخستین بار نام تقی زاده را شنیدم که برای ایراد یک سلسله سخنرانی درباره تاریخ عربستان دعوت شده بود. این سخنرانی در تالار بزرگ دانشکده در عمارت فرهنگستان جنب مدرسه عالی سپهسالار انجام شد. مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در روز نخست به معرفتی تقی زاده پرداخت و از علم سرشار و اطلاع وسیع او درباره تاریخ عربستان و اقوام مختلف عرب سخن به میان آورد. در این جلسه من فرصت نیافتم با تقی زاده روبرو شوم و از او پرسشی نمایم ولی این توفیق پیدا شد که با مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی آشنا شوم و درباره داستان «بوذاسف و بلوهر» سؤال کنم، چه، من این نام را در ضمن درس فلسفه از مرحوم شیخ محمد تقی آملی که شرح منظومه حکمت سبزواری را حضورش تلمذ می کردم به عنوان «بوذاسف تناسخی» شنیده بودم. در همین ایام کتاب گاه شماری در ایران قدیم از تقی زاده به دستم رسید و دانش سرشار او در علم مواقیت و زمان شناسی، مرا شگفت زده کرد.

در سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ که من به تحریر رساله دکتری خود تحت عنوان «تحقیق در دیوان ناصر خسرو» اشتغال داشتم مرتباً به کتابخانه مجلس شورای ملی می رفتم تا دیوان چاپ تقوی و تقی زاده و مینوی و دهخدا را با نسخه قدیم تری که در آنجا بود، مقابله کنم و از این روی با شرح حال تحقیقی و تفصیلی که تقی زاده بر دیوان نوشته بود آشنا شدم و دقت نظر و موشکافی او در استخراج مواد شرح حال از آثار او - به خصوص دیوان - توجه مرا به وسعت اطلاعات سرشار او جلب کرد. این اوقات، مصادف بود با زمانی که من یک سلسله مقالات تحت عنوان «اسماعیلیه» در مجله یغما می نوشتم و جای جای به دیوان ناصر خسرو استشهاد می جستیم. روزی در میان راه که به کتابخانه می رفتم یعنی بین مدرسه سپهسالار و کتابخانه به تقی زاده برخوردم که او هم به کتابخانه می رفت. پس از سلام، خود را معرفتی کردم به عنوان «محقق». پرسید: مهدی محقق؟ پاسخ دادم: بلی. سپس او خطاب به من گفت: «الحق که ناصر خسرو را شما احیا کردید». من تا این زمان از هیچ استادی چنین جمله تشویق آمیزی نشنیده بودم و این جمله

گرم او مرا در کار تحقیق و تتبع درباره ناصر خسرو بسیار امیدوار ساخت. در سال ۱۳۴۰ که برای تدریس زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه لندن به انگلستان دعوت شدم شنیده بودم که تقی زاده زمانی آنجا درس می‌داده و از اوضاع علمی آنجا آگاه است. روزی تلفنی از او وقت خواستم که برای گفت و گو درباره این سفر نزد ایشان بروم. تقی زاده با گشاده‌روئی تمام مرا به حضور پذیرفت و در خانه‌ای که ظاهراً در قلهمک بود حضورش رفتم. او بسیار خوشحال شد که من برای تدریس به لندن می‌روم و گفت: «قد رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى نَصَابِهِ» و سپس فصل مشبعی درباره شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در انگلستان و خاورشناسان برجسته آنجا برایم بیان داشت و برای من آرزوی توفیق کرد. در همان جلسه مرحوم قائم‌مقام الملک رشتی (حاج آقارضا رفیع) که سناتور بود بر تقی زاده وارد شد. من ایشان را می‌شناختم زیرا به مرحوم پدرم ارادت می‌ورزید و هر سال از او دعوت می‌کرد که در دهه عاشورا در منزلش منبر برود. قائم مقام الملک مرا که دید شروع کرد به تعریف از پدرم، مرحوم حاج شیخ عباسعلی محقق واعظ خراسانی، و احاطه او بر اخبار و احادیث و تفاسیر و ذوق عرفانی او در بیان مطالب دینی. تقی زاده با اشاره به من گفت: «او پدرش را نسخ خواهد کرد». من از این جمله که او از سر محبت و تشویق گفت چندان خوشم نیامد. زیرا نسبت به پدرم علاوه بر ارادت پدر فرزندی، ارادت علمی و فضلی هم داشتم. در هر حال این جمله او مرا به یاد این شعر انداخت:

در مکتب حقائق پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
 در این زمان آشنائی من با تقی زاده بیشتر شده بود زیرا ماهی یک بار او را در جلسات انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی که در تالار کتابخانه ملی تشکیل می‌شد، می‌دیدم. در این انجمن که وابسته به کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود افراد زیادی عضو بودند: از نسل گذشته چون دکتر یحیی مهدوی و دکتر علی اکبر سیاسی و دکتر غلامحسین صدیقی گرفته تا نسل جوان مانند دکتر احسان نراقی و دکتر علی محمد کاردان و دکتر سید حسین نصر. من در سال ۱۳۳۸ عضو این انجمن شدم و خطابه و رودی خود را تحت عنوان «تأثیر زبان فارسی در عربی» ایراد کردم که در همان سال‌ها در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر

گردید. تقی زاده در هنگام معرفی من گفت زبان فارسی و عربی هر دو در یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند و تلویحاً اشاره کرد به گروهی که در آن زمان می‌گفتند که عرب‌ها زبانی نداشتند و کلمات عربی از فارسی گرفته شده است. او مقصودش ذبیح بهروز و دکتر محمد مقدم بود که کلمه محمد را مهمد و مقدم را مغدم می‌نوشت و هر دو را کلمه فارسی می‌دانست. تقی زاده در دوران ریاست در این انجمن موفق شد سخنرانی‌های اعضا را در دو مجلد منتشر سازد. از انتشارات دیگر آن انجمن یکی از مجلدات فهرست نسخ خطی مدرسه عالی سپهسالار بود. انجمن فلسفه و علوم انسانی تا پس از انقلاب برقرار بود و پس از تقی زاده دکتر علی اکبر سیاسی ریاست آن را عهده‌دار شد و افرادی مانند امیرحسین آریانپور و سید عبدالله انوار و احمد فردید و شیخ عبدالله نورانی به عضویت آن درآمدند.

در زمانی که در لندن بودم خاورشناسان و دوستان تقی زاده مجلس بزرگداشتی در کمبریج برای او ترتیب دادند و مجموعه مقالاتی تحت عنوان *ران ملخ* به او تقدیم داشتند. در همین مجلس، تقی زاده مرا بر تحریر دو مقاله تحت عنوان: «تأثیر قرآن در اشعار ناصر خسرو» که در مجله دانشکده ادبیات چاپ شده بود بسیار ستود و تشویق کرد. یکی از صفات ممیزه تقی زاده تشویق نسل جوان و حمایت او از آنان بود. استادانی مانند دکتر عباس زریاب خوئی و دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب و دکتر جواد مشکور مشمول محبت و حمایت او بودند. از اهداف تقی زاده در انجمن فلسفه و علوم انسانی یکی این بود که نسل گذشته را با نسل جوان روبرو گرداند و با این وسیله موجب پیوند و اتصال سنت‌های علمی گردد. تواضع و فروتنی و عدل و انصاف در مباحثات علمی از خصائص دیگر او بود و اگر صفت قناعت و ساده زیستن را هم بر این صفات بیفزاییم می‌توانیم او را در شمار یکی از دانشمندان برجسته اسلامی که از علم و عمل هر دو برخوردار بودند یاد کنیم.

۱۲

ناصر خسرو و توجه او به مسیح و مسیحیت

به نام خداوند جان آفرین

تشویق و ترغیب اسلام به فراگرفتن دانش از هر جا و هر کس موجب گردید که مسلمانان توجه و عنایتی نسبت به مذاهب مختلف و عقائد گوناگون داشته باشند. ابوریحان بیرونی توجه خاصی به مذاهب بودائی و هندوی دارد و شرف الزمان مروزی عنایت خود را به اندیشه‌ها و عقائد چینیان و ترکان آسیای مرکزی معطوف می‌دارد و ابوالحسن عامری نیشابوری در کتاب الاعلام بمناقب الاسلام به مقایسه میان اسلام و مسیحیت و یهودیت و مذهب زردشتی می‌پردازد و ابن کمونه در تنقیح الابحاث فی الملل الثلاث مذاهب سه گانه اسلام و مسیحیت و یهودیت را مورد بررسی قرار می‌دهد و حکیم ناصر خسرو قبادیانی شاعر و فیلسوف و متکلم و جهانگرد بزرگ قرن پنجم هجری علاقه فراوانی داشت که برای تحریر حقیقت، آگاهی و اطلاع از مذاهب مختلف پیدا کند. او در قصیده‌ای می‌گوید:

از پارسی و تازی و ز هندی و ترک وز سندی و رومی و ز عبری همه یکسر
وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری درخواستم این حاجت و پرسیدم بی‌مر
پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر جوینده همی گستم از این بحر بدان بر

دیوان، ص ۵۱۰

او معتقد است که حضرت مسیح (ع) و حضرت محمد (ص) هر دو یک پیام را به بشر ارائه می‌دهند و هر دو یکدیگر را تأیید می‌کنند. مسیح با احترام ظهور پیامبر اسلام را بشارت می‌دهد و پیامبر اسلام با عظمت و پاکی از مسیح و مریم

یاد می‌کند و از این روی ناصر خسرو با کینه و عداوت و جنگ و ستیز میان مسلمانان و مسیحیان مخالف است و در این باره چنین گوید:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| از سر هوس برون کن و سودا را | فضل تو چیست، بنگر، بر ترسا |
| او کافرست گرفته میسحا را | تو مؤمنی و گرفته محمد را |
| چون دشمنی تو بیهده ترسا را؟ | ایشان پیمبران و رفیقانند |

دیوان، ص ۱۶۸

در جایی دیگر می‌گوید:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| اگرچه تو کمر بستی و او کستی | تو با ترسا به یک نرخی سوی دانا |
|-----------------------------|--------------------------------|

دیوان، ص ۳۷۴

و در جایی دیگر می‌گوید:

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| تو چه داری بر این دو تن تفضیل؟ | بسنگوهی جهود و ترسا را |
| پس چه فرقان ترا و چه انجیل | چون ندانی که فضل قرآن چیست |

دیوان، ص ۱۲۴

ناصر خسرو کشمکش و جدال ادیان را نتیجه عدم شناخت از یکدیگر می‌داند و بر این باور است که هر یک از ادیان آداب و رسومی دارند که در باطن یک هدف را دنبال می‌کند. در یکی از قصائد خود گوید:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| معروف نیست قول تو زی ترسا | گرزی تو قول ترسا مجهولست |
| تولیل قدر داری و او یلدا | او بر دوشنبه و تو بر آدینه |

دیوان، ص ۲۱۱

بنابراین ترسا و مسلمان باید نخست یکدیگر را بشناسند و سپس درصدد قضاوت درباره یکدیگر برآیند.

و در جایی دیگر می‌گوید که اگر خداوند می‌خواست که همه مردم مسلمان باشند می‌باید جهود و ترسا وجود نداشته باشند.

و جهان را یکسره ایزد مسلمان خواستی جز مسلمان نه جهودستی و نه ترساستی

دیوان، ص ۲۲۷

و در جایی دیگر می‌گوید که مسلمان و ترسا هر دو در خدمت خداوند بزرگ هستند و هر دو بذر محبت و اخلاق نیکو در دل مردم می‌کارند.

همه برزگاران اویند یکسر مسلمان و، ترسا که زَنار دارد

دیوان، ص ۳۷۶

ناصر خسرو به بسیاری از مضامین اشاره می‌کند که در اخبار و احادیث به کتاب دینی مسیحیان یعنی انجیل نسبت داده شده است. از آن جمله مضمون عمل کردن به علم است و اینکه علم بدون عمل ناقص است که در موارد متعدّد آن را در دیوان او می‌بینیم. از جمله:

اگر شیرین و پرمغز است بارت ترا خوبست چون گفتار کردار
وگر گفتار بی‌کردار داری چو زر اندود دیناری به دیدار

دیوان، ص ۱۸

از حضرت علی بن الحسین روایت شده که فرمود: مکتوب فی الانجیل: لا تطلبوا علمَ ما لا تعملون و لَمَّا تعملوا بما علمتم فَاِنَّ العلمَ اِذَا لم یُعْمَلْ به لم یزد صاحبَه اِلَّا کفراً. کافی کلینی، ج ۲، ص ۱۶۹. یعنی در انجیل نوشته شده است: علمی را که بدان عمل نمی‌کنید مجوئید درحالی که به آنچه عالم شده‌اید عمل نکرده‌اید زیرا اگر به علم عمل نشود به دارنده‌اش جز کفر چیزی نمی‌افزاید. و همچنین:

تا به گفتاری پر بار یکی نخلی چو به فعل آئی پر خار مگیلانی

دیوان، ص ۴۳۷

اسماعیلیه معتقد بودند که «اصل حکمت» علم با عمل است. کتاب الرياض، ص ۱۷۷. او گاهی هم مضامینی را صریحاً به حضرت عیسی نسبت می‌دهد مانند این ابیات:

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت
گفتا که: «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟ تا باز که او را بکشد آن که ترا کشت؟»

دیوان، ص ۵۱۹

که ثعالبی با این عبارت به آن اشاره کرده است: مرّ عیسی بقتیل فقال: قَتَلْتَفُقُتِلْت و سَیُقْتَلُ قَاتِلُک. التمثیل المحاضرة، ص ۱۵. کشتی و کشته شدی و کشنده‌ات کشته خواهد شد. که این مضمون از انجیل متی گرفته شده است و در آنجا چنین آمده: آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟ این مضمون در زبان عربی

به صورت مثل *إِنَّكَ لَا تَجْنِي مِنَ الشُّوكِ الْعِنَبِ* درآمده و در ادب فارسی و عربی به کار رفته است. سعدی گوید:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار
که هرگز نیارد گز انگور بار
صالح بن عبدالقدوس گوید:

إِذَا وَتَرْتِ امْرَأً فَاخْذِرْ عَدَاوَتَهُ *مَنْ يَزْرَعُ الشُّوكَ لَا يَحْصُدُ بِهِ عِنَبًا*
و در زبان انگلیسی به صورت ضرب‌المثل زیر درآمده است:

Does a bramble forth grapes?

تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۳۵

و همچنین ناصر خسرو گوید:

گرچه ت یکبار، زاده‌اند نیابی
عالم دیگر اگر دوباره نزائی

دیوان، ص ۹۱

که در کتابهای عرفانی این مضمون به حضرت عیسی نسبت داده شده: *لَنْ يَلِجَ مَلَكَوَاتِ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُؤَلَّدْ مَرَّتَيْنِ*. که مولانا جلال‌الدین بلخی هم گفته است:

گر دوباره آدمی زاده بزاد
پای خود بر فرق علت‌ها نهاد

ناصر خسرو در ابیات زیر اشاره به «روح» و مقام والای آن می‌کند و باز معتقد است که این روح به مقرّ اصلی خود باز می‌گردد و همین است رمز و تمثیل صعود و عروج عیسی به آسمانها و مانند ابیاتی که گذشت تصریح می‌نماید که این رمز را ترسایان نتوانستند به خوبی درک کنند:

ای زنده شده به تو تن مردم
ترسا پسر خدای گفت او را
مانا که تو پور دخت عمرانی
زیرا که خبر نبود ترسا را
از بی‌خردی خویش و نادانی
از قدر بلند نفس انسانی

دیوان، ص ۵۸

او در توجیه اینکه عیسی پسر خداست گوید: و چون مردم به جسد فرزند عالم کبیرست و به نفس فرزند نفس کلی است. پس عالم کبیر به مثل جسد نفس کلیست با این آلت‌ها که یاد کردیم و بدین روی گفت عیسی بن مریم - علیه‌السلام - که من سوی پدر خویش باید شوم و پدر من اندر آسمانست بدین خبر: *إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى أَبِي فِي السَّمَاءِ*. یعنی نفس جزوی من همی بازگردد سوی نفس کلی که او اندر

آسمانست، و جهّال امت او بپنداشتند کو همی گوید: «من پسر خدایم». جامع‌الحکمتین، ص ۲۸۲. او در این بیت نیز به همین مطلب اشاره می‌کند:

قول مسیح آنکه گفت «زی پدر خویش می‌شوم» این رمز بود نزد افاضل
عاقل داند که او چه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل

دیوان، ص ۱۳۷

او در موارد متعدّدی مضامین خود را از منابع و مأخذ مسیحی اخذ کرده است.
از جمله:

من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیّمی در لفظ دری را

دیوان، ص ۱۴۳

اصل این تعبیر در مسیحیت است که به صورت ضرب‌المثل انگلیسی هم
درآمده است: To throw pearls before swine. در عربی گویند: لا تَطْرُقُ
حوالدر تحت ارجل الخنازیر. التمثیل والمحاضرة، ص ۱۵. و نیز:
خار مدرو تا نگرده دست و انگشتت فگار

از نهال و تخم تتری نی‌شکر خواهی چشید؟

دیوان، ص ۵۲

ناصرخسرو در برخی از اشعار خود اشاره به مواردی می‌کند که در قرآن کریم
درباره حضرت عیسی (ع) آیه نازل شده است. مانند:

ای دردمند دور دشو خیره از طیب زیرا نشسته بر در عیسی مریمی

دیوان، ص ۴۵۹

که اشاره است به آیه شریفه وأبریء الأکمه والأبرص وأحیی الموتی. سوره
آل عمران، ۴۹/۳. یعنی من نابینایان و پیمان را درمان می‌بخشم و مردگان را از
گور بیرون می‌آورم. و از همین روی است که «دم عیسی» که مردگان را زنده می‌کند
از تعبیران رایج در ادب فارسی گردیده است که ناصرخسرو در جایی دیگر نیز
گفته است:

وافتی و مبارک چو دم عیسی مریم عالی و بیاراسته چون گنبد اخضر

دیوان، ص ۵۱۴

و همچنین این بیت را:

رسول خود سخنی باشد از خدای به خلق

چنانکه گفت خداوند خلق در عیسی

دیوان، ص ۴۶۸

که اشاره است به آیه شریفه: اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح بن مريم وجيها في الدنيا والآخره و من المقرّبين. سورة آل عمران، ۴۵/۳. که بر مسیح (ع) کلمه خداوند اطلاق شده است. و همچنین ناصر خسرو در موارد متعدّد اشاره به حضرت مریم (ع) و عفت و پاکی او می‌کند از آن جمله: توی که جز تو نپنداشت با بصارت خویش

عفیفه مریم مرپور خویش را پدری

دیوان، ص ۲۲۱

که اشاره است به آیه شریفه: و مریم ابنت عمران التي أحصنت فرجها فنفخنا من روحنا و صدّفت بكلمات ربّها و كانت من القانتين. سورة تحریم، ۱۲/۶۶. و نیز: مریم عمران نشد از قانتین جز که به پرهیز برو بر زنی

دیوان، ص ۴۹۸

که اشاره به جزء آخر آیه پیشین است: و كانت من القانتين و در این بیت به توصیف «کنیسه مریم» می‌پردازد:

کنیسه‌ی مریمستی چرخ گفتی پر ز گوهرها

نجوم ایدون چو رهبانان و دبران چون چلیپائی

دیوان، ص ۴۷۶

که محتملاً از این بیت امرء القیس الهام گرفته است:

نظرتُ اليها والنجوم كأنها مصابيحُ رهبان تشبّ لقفال

تحلیل اشعار ناصر خسرو، ص ۱۱۲

سخن پایانی آنکه شاعران و نویسندگان ایرانی همیشه توجه و عنایت خود را به مسیحیت و مریم و مسیح (ع) معطوف داشته و روایات و اخبار فراوانی را که مربوط به فرهنگ و ادب مسیحیت است در آثار خود یاد کرده‌اند که ناصر خسرو یکی از نمونه‌های بارز آن بزرگان است.

۱۳

نوش آفرین انصاری

به نام خداوند جان آفرین

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک
بسیار بسیار دشوار است سخن راندن از کسی که متجاوز از «چهل سال» در
سایه لطف او به آرامش و آسایش زندگانی را گذرانده‌ام. من نه تنها از علم و
معرفت سرشار او همواره بهره‌مند گشته‌ام، بلکه از حلم و گذشت افزون از وصف
او پیوسته برخوردار بوده‌ام. این از شگفتی‌های روزگار است که دو تن با دو پیشینه
مختلف چهار دهه در زیر یک سقف زندگی را به سر برند، و کوچکترین اختلاف و
کمترین ناسازگاری میانشان رخ ندهد. من از خانواده‌ای روحانی برخاسته و
متجاوز از پنجاه سال در فرهنگ اسلامی متوغل بوده‌ام، و حتی پنج سال
(۱۳۲۶-۱۳۳۱) در زمره اهل طیلسان و عمامه و ردا قرار داشته‌ام. در حالی که
همسرم مدت بسیار کمی در ایران درس خوانده و با آشنایی و تسلط به زبان‌های
بیگانه، با اعماق فرهنگ غربی آشنایی پیدا کرده است. بنابراین می‌توانم بگویم
آنچه که ما را به هم پیوسته و وجه اشتراک ما گردیده، احترام هر دو به فرهنگ و
ادب اسلامی و علاقه هر دو به هویت ملی و ایرانیّت بوده است؛ که هر دوی ما
علی‌رغم جذر و مدهای روزگار و به قول معروف: «عوائق حدّثان و مُصادمات
دِهْرِ خَوّان» از خدمت به این فرهنگ و مردم این سرزمین باز ننشسته‌ایم.
در پاییز سال ۱۳۳۷ که من در آستانه اتمام دو دوره دکتری (زبان و ادبیات
فارسی، الهیات و معارف اسلامی) بودم و در عین حال، کار دولتی خود را در
کتابخانه ملی فرهنگ به عنوان مدیر بخش نسخه‌های خطی ادامه می‌دادم و در

دبیرستان‌های البرز و ایران تدریس می‌کردم؛ یکی از همکاران دبیرستانی، پیغام آورد که آقای دکتر مشایخ فریدنی با شما کاری دارند و می‌خواهند شما را ببینند. من از کتابخانه ملی - که در جنب وزارت امور خارجه در خیابان سی تیر (قوام‌السلطنه پیشین) قرار داشت - نزد ایشان رفتم. پس از گفت‌وگوی کوتاهی، دربارهٔ ادب و شعر عربی، گفتند که من در جستجوی معلمی توانا هستم که به صبیّه آقای عبدالحسین مسعود انصاری - که تازه از خارج برگشته و فارسی و عربی را خوب نمی‌داند - درس بدهد، تا او بتواند در امتحان ورودی دانشکدهٔ حقوق شرکت کند. ایشان افزودند که مشارالیها، که دیپلم خود را از یکی از مدارس انگلستان گرفته‌اند، در انگلیسی بسیار قوی و در عربی و فارسی ضعیف هستند و در همان وقت مرا در یکی از اتاق‌های وزارت امور خارجه به آقای عبدالحسین مسعود انصاری معرفی کردند. ایشان فرمودند انتظار دارند که همچون برادری دلسوز در تعلیم فرزندشان بکوشم. من هفته‌ای دو نوبت به منزل ایشان (در خیابان آمل در شرق تهران) می‌رفتم. هنوز جلسه‌های درس به عشرهٔ کامله یعنی «ده» نرسیده بود که آقای مسعود انصاری - که تازه از هند برگشته و بازنشسته شده بودند - جهت رفع بحران و اختلاف ایران با همسایهٔ شمالی مأموریتی فوق‌العاده یافتند - که به عنوان سفیرکبیر عازم مسکو گردند. من که تحت تأثیر هوش سرشار و ادب موروث و مکتسب این شاگرد نوزده ساله قرار گرفته بودم، و امیدوار بودم که هر چه می‌دانم به ایشان بیاموزم، ناگهان با جلسهٔ خداحافظی و وداع ایشان مواجه شدم:

أَلَمْتُ فَحَيِّتْ ثُمَّ قَامَتْ فَوَدَّعَتْ فَلَمَّا تَوَلَّتْ كَادَتْ النَّفْسُ تَزْهَقُ

در هر حال تسلیم واقعیت گردیدم، و به آنچه که پیش آمده بود رضایت دادم و در دل گفتم:

فرشته‌ای است برین بام لاجورد اندود که پیش آرزوی سائلان کشد دیوار
 من در سال ۱۳۳۷ دورهٔ دکتری معقول و منقول را به اتمام رساندم و در سال
 ۱۳۳۸ از رسالهٔ دکتری خود، در زبان و ادبیات فارسی، دفاع کردم و در سال
 ۱۳۳۹، پس از گذراندن آزمون دانشیاری، به عضویت هیأت علمی دانشکدهٔ
 ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران درآمدم، و در سال ۱۳۴۰ به دعوت دانشگاه

لندن به انگلستان رهسپار شدم و تا سال ۱۳۴۲ در مدرسه السنه شرقیه به تدریس زبان و ادب فارسی اشتغال ورزیدم. در طی این پنج سال، از طرف خانواده و دوستان پیشنهادهایی برای ازدواج می‌شد و من به ملاحظه و دفع‌الوقت می‌گذراندم و با خود می‌گفتم:

هر چه در این پرده نشانت دهند گر نپسندی به از آنت دهند
و از جهتی پس از گسستن جلسه‌های درس و سفر ایشان به مسکو، با کسی که از جمال صورت و کمال معنی — هر دو — برخوردار باشد، برخورد نکردم. به قول شاعر عرب و عجم:

فَمَا رَأَيْتِي مَنْ لَأَتْنِي بَعْدَ بَعْدِهِ وَ لَا شَأْنِي مَنْ سَأَنْتِي لِوَصَالِهِ
هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه کامل عیار ما نرسد

تقدیر چنین بود که پس از پنج سال ایشان را در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیدم و دریافتم که در این مدت، ایشان به تکمیل معلومات و استكمال نفس پرداخته و فوق دیپلم خود را از مدرسه کتابداری ژنو دریافت کرده و به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط کامل یافته‌اند و به زبان روسی حرف می‌زنند و زبان لاتین را هم در طی دروس خود آموخته‌اند و یقین داشتم که اگر زندگی مشترکی میان ما پیش آید، من از زبان‌دانی و اطلاعات سرشار ایشان در کتابشناسی اروپایی و فرهنگ غرب می‌توانم بهره‌گیرم، و ایشان هم که چند زبان را به خوبی فرا گرفته‌اند با علاقه و شوقی که به ایران و زبان فارسی و فرهنگ اسلامی دارند، به زودی آن نقیصه‌ای که در نتیجه دوری از وطن برایشان پیدا شده، جبران خواهند کرد. و واقعاً هم همین‌طور بود؛ چه آن‌که وقتی پس از انقلاب، کتاب مهم ژان سواژه، مدخل تاریخ شرق اسلامی را به زبان فارسی ترجمه کردند، بهترین کتاب سال و برنده جایزه جمهوری اسلامی ایران شناخته شد.

من در مقدمه زندگی‌نامه و کتاب‌نامه خود، که آن را حدیث نعمت خدا نامیده‌ام، داستان ازدواج خود را بدین‌گونه یاد کرده‌ام:

چند ماه پس از مراجعت از لندن، (یعنی هشتم آذرماه ۱۳۴۲)، امر ازدواج من با صبیئه مرحوم عبدالحسین مسعود انصاری، عضو هیأت علمی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، صورت پذیرفت. خانواده مسعود انصاری از بیوتات کهن تهران محسوب

می‌شوند و در تاریخ سیاسی ایران از جد همسر مرحوم علیقلی خان مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه و همچنین فرزندش مرحوم عبدالحسین، که سفیر ایران در ده کشور مختلف بوده است، به نیکی و پاکی یاد می‌شود.

نسبت خاندان انصاری به مرحوم میرزا مسعود اشلقی گرمروودی (نخستین وزیر امور خارجه ایران) می‌رسد که با ضیاءالسلطنه، دختر فتحعلی شاه، که خطی خوش داشته و قرآن‌هایی به خط او موجود است، ازدواج کرده است.

در یکی از روزهای پاییزی مرحوم پدرم حاج شیخ عباسعلی محقق خراسانی همراه با مرحوم برادرم حاج شیخ هادی محقق و آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی، که نسبت‌شان به جد اعلای من می‌پیوندد، و تنی چند از مخدرات خانواده - رسماً - به منزل مرحوم مسعود انصاری رفتیم و در این جلسه به هیچ‌وجه مسائل مادیات در میان نیامد و بنابه قول معروف که: «با کریمان کارها دشوار نیست» با سهولت، امر تزویج رسمی ما، در هشتم آذرماه ۱۳۴۲، صورت گرفت و در دفتر رسمی ثبت ازدواج (شماره ۱۱۱ حوزه تهران به سردفتری آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی به شماره ۱۳۹۰۹۴) ثبت گردید. ما با هم توافق کردیم که، هر دو، به صورت تساوی از حق طلاق برخوردار باشیم. همسر، نوش آفرین انصاری که در خانواده از او به نوشین نام برده می‌شود، اصرار داشت که مجلس مفصل سورچرانی تشکیل ندهیم، بلکه در نشستی ساده، که افراد درجه یک خانواده حضور داشته باشند، دور هم به صرف شام بنشینیم. این روحیه اقتصاد و صرفه‌جویی و سادگی را او از پدر بزرگ مادری خود مرحوم سرمهندس محسن مسعود انصاری که از نیکان روزگار بود و در ساخت و تأسیس مسجد سجّاد در خیابان جمهوری (شاه پیشین) و درمانگاه پزشکی عام در آن ناحیه سهمی داشت و از مردان متشرّع و معتمد آن سامان به شمار می‌رفت، آموخته بود. ما به مدت هشت ماه در آپارتمانی که در خیابان فرصت شمالی نزدیک «خانه هنرمندان» فعلی بود زندگی کردیم، تا به خانه‌ای که من مالک دو دانگ آن بودم و چهار دانگ آن متعلق به مرحوم برادرم حاج محمدجواد محقق بود، منتقل شدیم. نخست تصوّر می‌شد که زندگی دو زن در یک خانه - با اختلاف فرهنگی میان آن دو - دشوار باشد، ولی در عمل همسر چنان محبت و گرمی به آنان نشان داد که همگی

مرید وفادار او شدند و تا شهریور ۱۳۴۴ که به کانادا رفتیم، عباس ما (که در شهریور ۱۳۴۳ به دنیا آمده بود) مورد لطف و محبت و حمایت حاجیه خانم فخرالملوک همسر برادرم (که هم‌اکنون در بیمارستان مسیح دانشوری بستری است) قرار گرفت؛ خداوند شفای عاجل به این زن متشرع و متدین عطا فرماید. در طی سالهای ۴۲ و ۴۳ همسر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اشتغال داشت و همواره دغدغه این را داشت که امر کتاب و کتابخوانی چگونه باید در میان مردم وارد شود. او در همین زمان کتاب تشکیل کتابخانه در روستا را تألیف کرد که در آن، تصویر «چارپایی بر او کتابی چند» ملاحظه می‌گردد، که می‌توان حتی با وسایل ابتدایی، کتاب را به اعماق روستاها رسانید و ذهن و فکر روستازادگان را با علم و دانش، نورانی گردانید و بدان وسیله جامعه را از جهل و نادانی رهایی بخشید.

در سال ۱۳۴۴ بنابه دعوتی که از دانشگاه مک‌گیل کانادا از من شده بود عازم آن دیار شدیم. همسر می‌گفت که من از اقامت در روسیه و انگلستان و هلند و هند خسته شده بودم و فکر می‌کردم که اکنون که به خانه یک فرهنگی وارد شده‌ام، استقرار و آرامشی خواهم یافت و نمی‌دانستم که: «کردم از باران حذر در ناودان آویختم!»، حال باید با کودکی یازده‌ماهه برای یک مدتی دراز در امریکای شمالی در دیار غربت به سر برم. در ماه‌های اول اقامت در کانادا ناچار بودیم که بسیار بسیار با صرفه‌جویی و مقتصدانه به سر ببریم و حتی در تهیه وسایل منزل، که یک دست آن شش عدد است ما به دو عدد اکتفا می‌کردیم. بیش از هر کار دیگر، همسر مایل بودند تحصیلات خود را ادامه دهند و در این راستا مدتی به مطالعه برنامه‌های دروس کتابداری پرداختند، تا پس از چندی که موقعیت من در مؤسسه تغییر کرد و دشواری‌های آغازین زندگی برطرف شد، درس خواندن ایشان آغاز گردید.

استادان رشته کتابداری دانشگاه مک‌گیل کانادا با یک مصاحبه کوتاه با همسر به علم‌دوستی و شخصیت بارز و معلومات او پی بردند و دریافتند که او می‌تواند یک کتابدار برجسته و استادی توانا در فن کتابداری باشد. از این رو موافقت کردند که با فوق دیپلم، که از ژنو گرفته بود، وارد فوق لیسانس کتابداری شود و با گرفتن

شش درس از دوره فوق لیسانس مؤسسه مطالعات اسلامی، جبران نداشتن لیسانس خود را بکند. و این کاملاً مطابق دلخواه او بود، زیرا او با علاقه وافری که به اسلام‌شناسی داشت در درس‌های پروفیسور چارلر آدامز، مقدمه‌ای بر اسلام‌شناسی، و اسلام در شبه قاره هند و پاکستان و پروفیسور هرمان لندلت، تصوف اسلامی و شرح گلشن راز، و پروفیسور نیازی برکز، سکولاریسم در ترکیه، و پروفیسور دونالد لیتل، تاریخ اسلام شرکت کرد و برای هر یک مقاله‌ای نوشت، که برخی از آنها همچون مقاله اسیری لاهیجی در شرح گلشن راز و مسأله نور سیاه در مجله فلسفی پاکستان منتشر شده است.

او در سی‌ام مه ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) مدرک فوق لیسانس کتابداری خود را طی مراسمی از دانشگاه مک‌گیل گرفت و در همان تابستان ۱۳۴۷ با اندوخته‌ای فراوان از علم و دانش و فرهنگ برای خدمت به میهن خود - همراه من - به ایران برگشت. زیرا او علاوه بر درس‌های کتابداری و اسلام‌شناسی، هفته‌ای دو بار که من با پروفیسور ایزوتسو به ترجمه کتاب شرح منظومه سبزواری می‌پرداختیم شرکت می‌کرد و این جلسه ترجمه در منزل یکی از ما تشکیل می‌شد. پس، درس برخی از کتاب‌های منطق زبان و علم معنی‌شناسی را، که دانشمندانی همچون ایر و هیر و استن نوشته بودند، می‌خواندیم - به امید آن‌که مطالب آن را با اصول فقه شیعه تطبیق دهیم. زیرا یکی از طرح‌های من پس از ترجمه شرح منظومه، ترجمه معالم‌الاصول بود که عمر ایزوتسو به انجام آن وفا نکرد و من، باب مباحث الفاظ و اوامر و نواهی آن را با همکاری پروفیسور جان واکر و پروفیسور وائل حلاق در سالهای پس از انقلاب، که سالی سه ماه به کانادا برای تدریس می‌رفتم، انجام دادم. در جلسه قرائت کتاب‌های منطق زبان و فلسفه غرب، همسر من کتاب را قرائت می‌کرد و من و ایزوتسو به بحث و تحلیل می‌پرداختیم و امر تطبیق و مقایسه انجام می‌گرفت. در این تعامل برخی از دانشجویان هم به عنوان مستمع آزاد شرکت می‌کردند.

سال ۱۳۴۷ (که به ایران مراجعت کردیم) مصادف بود با زمان ریاست دانشگاه پروفیسور فضل‌الله رضا که می‌خواست تحوّل در دانشگاه ایجاد کند و اصل «الأعلم فالأعلم» یعنی تفضیل فاضل بر مفضول را عملی سازد. از این رو دکتر سید

حسین نصر را، که رئیس کتابخانه بود، به ریاست دانشکده ادبیات برگزید، و ایشان از همسر، خواستند که ریاست کتابخانه را بپذیرند. همسر در ساختار کتابخانه تحوّل ایجاد کرد، از جمله تأسیس بخش مرجع و به کارگرفتن کتابداران متخصص و استفاده دانشجویان از قفسه باز که مورد اعتراض برخی از کسانی که کتابخانه را با «انبار کتاب» اشتباه می‌کنند، واقع شد. ولی رئیس دانشکده از ایشان حمایت کرد و گفت: متجاوز از سی سال کتاب‌ها را خوب نگاه‌داشتیم و بر دانشجویان بخل و ضنّت نمودیم، کسی ما را تحسین نکرد؛ ولی مرتباً ما تویخ می‌شویم که چرا دانشجوی کتاب ناخوانده و بی‌سواد تحویل جامعه می‌دهیم. کتاب اگر دزدیده شود و خوانده شود، بهتر از آن است که کتاب انبار شود و در دسترس طالبان آن قرار نگیرد.

در دانشکده علوم تربیتی دوره‌های تعلیم کتابداری تشکیل می‌شد و در آن زمان، استادی امریکایی، به نام جان هاروی، مسئولیت آن را به عهده داشت و از ایرانیان کسی نبود که دارای درجه فوق لیسانس و دکتری و آماده تدریس در این رشته باشد. از این رو وجود همسر، که تدریس منابع و مراجع به زبان فارسی را پذیرفته بود، مقدمه‌ای برای تأسیس «گروه کتابداری» گردید. ایشان پس از چند سال تدریس، از سال ۱۳۵۰ مدیر گروه کتابداری گردیدند و در طی آن زمان‌ها کتابداران برجسته‌ای را تحویل جامعه دادند. خانم انصاری در کار تدریس و راهنمایی رساله‌ها بسیار دقیق و باریک‌بین بودند و مطابق روش غربی‌ها، در میان سال چند بار آزمون به عمل می‌آوردند، و دائماً با دانشجویان در ارتباط علمی بودند. آنچه که آداب و ضوابط ظاهری یک بانوی معلم می‌باید بر آن استوار باشد، کاملاً مورد رعایت ایشان بود. چنان‌که پس از انقلاب هم چندین دوره به ریاست گروه کتابداری برگزیده شدند. تا این‌که با اصرار فراوان در سال ۱۳۷۷ پس از سی سال خدمت بازنشسته شدند، ولی رابطه خود را با دانش و دانشجو قطع نکردند و باز هم هر سال برای یک نیم‌سال تحصیلی تدریس می‌کردند. در طی سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ ایشان برای آن‌که در دانش‌اندوزی و علم‌جویی بازپس‌نمانند، در دوره فوق لیسانس تاریخ نام‌نویسی کردند و از محضر استادانی همچون دکتر عباس زریاب‌خویی و دکتر اسماعیل رضوانی و دیگران استفاده کردند و مقالاتی

درباره اسناد وقفی آستان قدس رضوی و اسناد حزب اعتدالیون و اجتماعيون به رشته تحریر درآوردند. ایشان در آخرین باری که مدیریت گروه کتابداری را برعهده داشتند بنابه تقاضای استاد فقید محمدتقی دانش پژوه برنامه کارشناسی ارشد نسخه‌های خطی را تنظیم و با همکاری کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به مرحله اجرا درآوردند. شماری از فارغ‌التحصیلان این دوره - هم‌اکنون - از نسخه‌شناسان ارزشمند جامعه ما هستند. در همین زمان مقالات فراوانی را به رشته تحریر درآوردند که برخی از آنها چاپ شده و در فهرست کتاب‌ها و مقالات ایشان، که در همین زندگی‌نامه آمده، ملاحظه می‌گردد.

در سال ۱۳۵۵ که من با استفاده از فرصت مطالعاتی عازم کانادا گردیدم، که دو سال در دانشگاه مک‌گیل - مانند سه سال گذشته - تدریس کنم، ایشان موقع را مغتنم شمردند که با استفاده از همین فرصت دوره دکتری کتابداری را در دانشگاه تورنتو ادامه دهند. در شهریور آن سال همه افراد خانواده، عباس دوازده ساله و هستی هفت ساله، عازم کانادا گردیدیم. متأسفانه ما در یک جا اقامت نداشتیم. زیرا من در مونترال بودم، و فقط سه روز آخر هفته به تورنتو می‌رفتم؛ که هم کمک به ایشان کنم که علاوه بر کارهای درسی سرپرستی دو کودک را هم عهده‌دار بودند. عباس در آنجا به دبیرستان می‌رفت و هستی تازه سال اول ابتدایی را آغاز کرده بود. این دو سال برای ایشان بسیار سخت بود، ولی موفق شدند که درس‌ها و امتحان جامع را با موفقیت بگذرانند و طرح رساله دکتری خود را به دانشگاه تقدیم دارند. ما در تابستان ۱۳۵۷ (که آغاز انقلاب بود) به ایران برگشتیم و ایشان کار خود را دنبال کردند و من هم، درس خود را در دانشگاه - مانند سابق - ادامه دادم. عباس و هستی هم به درس خود مشغول شدند. در اواخر اقامت در کانادا اغلب دوستان و آشنایان به همسرم توصیه می‌کردند که بچه‌ها را در کانادا در شبانه‌روزی بگذاریم و ایشان به یکی از این شبانه‌روزی‌ها سرزدند و سپس مایوسانه برگشتند و گفتند حال و هوای این مراکز جز گسست از فرهنگ ایرانی و ایجاد از خودبیگانگی، کاری را از پیش نخواهد برد. بعدها که ما عباس را پس از اخذ دیپلم در تهران برای تحصیلات دانشگاهی به کانادا فرستادیم، او مکرراً می‌گفت اگر مرا در دوازده سالگی تنها در آن شبانه‌روزی‌ها رها می‌کردید،

بزرگترین جنایت را در حق من کرده بودید. در سالهای پس از انقلاب ایشان به امر تدریس و راهنمایی پایان‌نامه‌ها اشتغال داشتند و هنگامی که دانشگاه‌ها جهت «انقلاب فرهنگی» تعطیل شد، کتاب مدخل تاریخ شرق اسلامی، که از مراجع مهم تاریخ ادب و تمدن و فرهنگ اسلامی است، ترجمه کردند. این کتاب - چنان‌که یاد شد - از کتاب‌های برگزیده جمهوری اسلامی و برنده جایزه بهترین کتاب سال شد و ایشان لوح تقدیر از ریاست جمهور وقت، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، دریافت داشتند. در همین زمان‌ها ایشان مرا تشویق کردند که در تعطیلی دانشگاه، خود کلاسی تشکیل دهم و تنی چند از شاگردان برجسته ایشان نزد من مطول سعدالدین تفتازانی و شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری خواندند و همواره تأکید داشتند که هر جا که شاگردی جويا و معلّمی توانا وجود داشته باشد، همان‌جا دانشگاه است و تشریفات رسمی و اداری چیزی به علم و دانش نمی‌افزاید.

خانم انصاری همیشه مرا از درگیری به کارهای اداری و اجرایی منع می‌کردند و بر عکس، کوشش مرا در کارهای علمی و پژوهشی می‌ستودند، و من بر اثر تلقینات ایشان بود که بر معاونت دانشکده ادبیات و ریاست دانشگاه دماوند و مدیر عاملی بنیاد دایرةالمعارف پایدار نماندم و خود با اصرار استعفا دادم. دلیل ایشان این بود که امور اداری و اجرایی را بسیاری می‌توانند انجام دهند و اهل علم نباید وقت خود را به این‌گونه امور تباه سازند. در سال ۱۳۶۰ که عباس ما دیپلم خود را از دبیرستان حرّ تهران گرفت و من هم برای بار سوم از طرف دانشگاه مک‌گیل دعوت به تدریس شدم، ایشان در تهران ماندند تا خللی در جریان درس و کارهای علمی‌شان وارد نشود، و من فقط دو نیم‌سال تحصیلی تدریس کردم و عباس را در آنجا مسنقر ساختم. در سال ۱۳۶۱ دانشگاه مرا بازنشسته کرد و این خود یکی از الطاف خفیّه الهی بود که من توفیق یافتم به کارهای علمی خود بپردازم. از مراکز علمی مختلف برای تدریس دعوت شدم، و ایشان فرمودند برای این‌که زندگی ما از هم نپاشد و تفرقه و جدایی میانمان حاصل نشود؛ بهتر آن است که من سالی دو الی سه ماه برای تدریس به خارج عزیمت نمایم و ایشان و هستی در تهران بمانند و وقفه‌ای در درس و کارهای علمی‌شان حاصل نشود. از این رو

من از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ سالی دو الی سه ماه در کانادا بودم و از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ در مالزی، و از دور نظارت بر امور زندگی - که با تدبیر ایشان روال عادی خود را داشت، می‌کردم. آب و هوای گرم مالزی و دوری دانشگاه از محل اقامت من، زندگی به تنهایی را بسیار دشوار ساخته بود و ایشان با یک اقدام واقع‌گرایانه این مسأله را حل کردند و خود در ایام تعطیلی عید به ما ملحق می‌گشتند و در برخی از سفرها مرحومه مادرشان و مرحوم خسرو برادرشان و عباس و هستی و دامادمان، دکتر جعفر نادری، به ما می‌پیوستند. حاجیه خانم فاطمه مسعودانصاری، مادر همسر، از بانوان فرهیخته و متدین بود. در سفر حج به سال ۱۳۶۹ ما را همراهی کرد و همواره به امور فرهنگی کمک می‌کرد و مستمندان را نیز یاری می‌داد. این مادر و دختر پس از رحلت مرحوم عبدالحسین مسعودانصاری همداستان شدند که اشیاء عتیقه، که از پدر بازمانده بود، در ایران بفروشدند و از بهای آن، دو مدرسه ابتدایی و پیش‌دانشگاهی، پسرانه و دخترانه، در جنوب شهر برپا سازند - که این خود تصمیمی عاقلانه و خداپسندانه بود و امید است که خداوند هر دو را مشمول آیه شریفه «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» بگرداند که هر دو نیز برای تنظیم و تمشیت امور آن دو مدرسه بارها به آنجا سر می‌زدند و اولیاء و دانش‌آموزان را مورد محبت و تشویق قرار می‌دادند. خانم انصاری، گذشته از وظیفه دانشگاهی (که آن را با نظم استادانه خود تحت نظارت داشتند)، با هوش مدبرانه خود، امور خانه و منزل و مدرسه بچه‌ها را نیز اداره می‌کردند، و من هنوز هم در خرید و اداره امور خانه و زندگی دخالتی ندارم. به قول فردوسی: «نیم آگه از اصل و فرع خراج» - خداوند ایشان را عمر طولانی عنایت فرماید.

گذشته از کارهای دانشگاهی و امور خانه، ایشان از آغاز زندگی‌مان با شورای کتاب کودک همکاری داشتند و در طرح فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، که تاکنون نه جلد آن چاپ شده، با خانم توران میرهادی یار و مددکار بودند. این دو بانوی باهمت و همکارانشان، بدون هیچ کمکی از دولت موفق شدند در گسترش چشمگیر شورا در ارزیابی و معرفی کتاب‌های مناسب برای کودکان گام مؤثری بردارند و با معرفی کتاب‌های خوب در داورهای بین‌المللی، برخی از

نویسندگان کودکان را به جایزه‌های جهانی برسانند؛ و این خود توفیق بزرگی برای آنان بوده است. گذشته از اینها، خانم انصاری عنایت ویژه‌ای به معلولین، خصوصاً نابینایان داشته و دارند و در هر کشوری که مسافرت می‌کردیم با مراکزی که به امور این عزیزان می‌پردازند، سر می‌زدند و همکاری آنان را در تهیه وسایل و ابزار و مواد مورد استفاده این طبقه جلب می‌کردند. تأسیس کتابخانه در کانون اصلاح و تربیت، مناطق محروم و اردوهای پناهندگان و تشویق افراد برای همکاری و دستیاری در این امر، یکی دیگر از ابتکارات ایشان بوده و هنوز هم هست. خداوند سایه این خیر محض را بر سر خانواده، شاگردان و جامعه، مستدام دارد.

بقیت بقاء الدهر یا کَهْفِ اهله و هذا دعاءٌ للبریة شامل
 جز این دعوات نگویم که رودکی گوید: «هزار سال پزی صد هزار سال پزی»
 «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» به پاس کوشش‌های مستمر و مداوم استاد
 نوش‌آفرین انصاری در امر تدریس، تحقیق، تألیف، ترجمه، تربیت کتابداران
 برجسته، اهتمام به امور کتاب و کتابداری برای کودکان و نوجوانان، خدمات
 انسانی و مردمی و همکاری‌های مداوم بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت با انجمن، در
 مکاتبات بین‌المللی و نشریات لاتین، این مجلس شریف را برپا می‌دارد تا
 همکاران و دوستان و دانشجویان و خویشان محبت و تقدیر خود را نسبت به این
 دانشی‌بانوی فرهیخته ابراز دارند و دانشجویان و نسل جوان، زندگی علمی و
 عملی ایشان را اسوه و الگوی خود قرار دهند و از خداوند بزرگ بخواهند که عمر
 پر بار و برکت این معلّم عالی‌قدر و کتابدار دلسوز را افزون گرداند. بمنّه تعالی و
 کرمه.

۱۴

نامه‌هایی از دکتر مهدی محقق
به نوش آفرین انصاری

به نام خداوند جان آفرین

وقتی که در سال ۱۳۴۲ با دکتر مهدی محقق ازدواج کردم فکر می‌کردم که برخلاف زندگی گذشته خودم^۱، در تهران خواهیم ماند و حرکت و سفر بسیار کم خواهد بود ولی چنین نشد. نگاهی اجمالی به شرح حال ایشان نشان می‌دهد که بسیار سفر کرده است، هم با من و هم تنها. در سفرهای کوتاه، کمتر نامه یا کارتی بین ما ردّ و بدل شده است، ولی در سفرهای بیش از یک ماه، همواره هم او برای من و عباس و هستی، نامه نوشته است و هم ما برای او. اگر این مکاتبات را نگاه داشته بودیم، حتماً مجموعه قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌داد ولی چنین نکردیم، نه او و نه من. در تابستان سال ۱۳۷۷ زمانی که خانه‌تکانی بعد از بازنشستگی ام از دانشگاه تهران را انجام می‌دادم، در میان مجموعه‌های گوناگون نوشته‌ها، ۲۸ نامه از دکتر محقق به دست آوردم. آنچه در این مقاله آمده است نگاهی است به این ۲۸ نامه، با این امید که توانسته باشم ابعاد خاص‌تری از شخصیت دکتر محقق را نشان بدهم.

توزیع نامه‌ها از نظر تاریخ و محل تحریر به ترتیب زیر است:

۱. ۹ خرداد ۱۳۴۶، مونترال کانادا.

۲. ۱۰ خرداد ۱۳۴۶، مونترال کانادا.

۱. نگاه کنید به «یادی از پدرم» در مقدمه کتاب مروری بر پنجاه سال تاریخ خاطرات سیاسی و اجتماعی، نوشته

عبدالحسین مسعود انصاری؛ تهران، علمی، ۱۳۷۴.

۳. ۷ اسفند ۱۳۵۶، مونترال کانادا.
۴. ۳ دی ۱۳۶۵، فرانکفورت آلمان.
۵. ۱۶ دی ۱۳۶۵، مونترال کانادا.
۶. ۲۲ دی ۱۳۶۵، مونترال کانادا.
۷. اول بهمن ۱۳۶۵، مونترال کانادا.
۸. ۸ بهمن ۱۳۶۵، سرنترال کانادا.
۹. ۱۶ بهمن ۱۳۶۵، مونترال کانادا.
۱۰. ۲ مهر ۱۳۶۶، مونترال کانادا.
۱۱. ۱۹ مهر ۱۳۶۶، مونترال کانادا.
۱۲. ۳۱ مرداد ۱۳۶۷، وین اتریش.
۱۳. ۳ بهمن ۱۳۶۸، مونترال کانادا.
۱۴. ۱۲ بهمن ۱۳۶۸، مونترال کانادا.
۱۵. ۱۹ بهمن ۱۳۶۸، مونترال کانادا.
۱۶. ۲۷ بهمن ۱۳۶۸، مونترال کانادا.
۱۷. ۲۸ اسفند ۱۳۶۸، مونترال کانادا.
۱۸. ۸ شهریور ۱۳۶۹، هامبورگ آلمان.
۱۹. ۱۳ شهریور ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۰. ۱۵ شهریور ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۱. ۲۷ شهریور ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۲. ۵ مهر ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۳. ۱۰ مهر ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۴. ۲۸ مهر ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۵. ۸ اسفند ۱۳۶۹، مونترال کانادا.
۲۶. ۶ بهمن ۱۳۷۱، کوالالومپور مالزی.
۲۷. ۲۰ بهمن ۱۳۷۱، کوالالومپور مالزی.
۲۸. ۶ اسفند ۱۳۷۱، کوالالومپور مالزی.

متن نامه‌ها مرتب و طول نامه‌ها، در بیشتر موارد، یک برگ دوروی A4 است.

نامه‌ها همواره با خطابی گرم و محبت‌آمیز، آغاز و به همین ترتیب به پایان برده شده‌اند. از جمله واژه‌ها و جمله‌های به کار برده شده می‌توان به عزیز، خوب بهتر از جان، عباس آقای گل، هستی نازنین و با محبت‌های خالص من به شما عزیزان، هر سه را به خدا می‌سپارم، قربان هر سه و... نام برد.

نکته‌های ظریف و طنزآمیزی که حکایت از توجه خاص او به یکایک ما دارد در اکثر نامه‌ها دیده می‌شود، از باب مثال در مورد عباس: «ناهار و شام را باهم هستیم، خصوصاً در مهمانی‌ها که آقازاده ضعیف البنیه^۱ را هم دعوت می‌کنند» (نامه شماره ۶)، «امان از این آهنگهای چمن در قیچی عباس! هر وقت تلویزیون را باز می‌کند می‌گویم ببند» (۸)، «دیروز عباس کار ارسال کتابها را از اتاوا دنبال کرد و امروز کتاب‌ها به کتابخانه مؤسسه واصل شد؛ هرگز به این گیاه ضعیف این گمان نبود» (۸)، «دوستان عباس در کانادا، همیشه از او و مهمانی نوروزیش یاد می‌کنند»، «البته حتماً حالا آقا عباس دوره جاهلیت را فراموش کرده‌اند» (۲۴)، و «امروز عباس آقا ظرف‌ها را شستند، امیدوارم به همین کیفیت باقی بمانند و در آنجا [تهران] تو را کمک کنند» (۲۶). در چند نامه هم به موضوع درس و کار اشاره دارد: «عباس اگر علاقه به علم و جریان آکادمیک ندارد، شغلی دست و پا کند و یا کسبی فراهم آورد و زندگی آرامی را مانند دیگران دنبال نماید، نتیجه آن کمتر از مدرک‌داران نخواهد بود» (۱۱) و یا خطاب به خود او: «اگر خواستی، برنامه دروس قدیم ناسفه، ادبیات، منطق و غیره را بخوان» (۱۵). برای بچه‌ها احترام خاصی قایل است، در نامه نهم خرداد ۱۳۴۶ زمانی که عباس سه سال داشت و ما از هم جدا شدیم می‌نویسد: «عباس را از طرف من ببوس و از او عذرخواهی کن که از او خداحافظی نکردم و صورتش را نبوسیدم، ترسیدم [در فرودگاه] محشر به یا کند».

۱. اشاره به داستانی است در خانواده مربوط به مهمانی که میزبان به حاج شیخ عباسعلی محقق، پدر همسرم گفته بود: «آقازاده را هم بیاورید»، و حضور عمو محمد [فرزند سوم خانواده بزرگتر از مهدی] فرزند هجده ساله قوی‌الجثه، موجب تعجب میزبان شده بود، زیرا او انتظار داشت فرزند کوچک و ضعیف‌البنیه همراه پدر آمده باشد.

در مورد هستی، علاوه بر ارسال نامه، پدر سعی می‌کند ارتباط تلفنی خود را با او حفظ کند، از جمله این اشاره در تعدادی از نامه‌ها: «رأس ساعت ۱۰:۳۰ شب [به وقت این جا] تلفن خواهم کرد تا تو، که بر روی مبل کنار بخاری گازی نشسته‌ای [ساعت ۷ صبح لحظاتی قبل از رفتن به مدرسه] با من صحبت کنی» (۵). در نامه دیگری، در پاسخ به گلایه‌ای که او از درس عربی دارد، می‌نویسد: «هستی جان، در واقع تو از نحو محو هستی و از صرف منصرف؛ بالاخره کاری بکن، ان شاء الله، برای ثلث سوم به کمک تو می‌آیم»، و یا «هستی عزیز هم که قطعاً سخت مشغول درس، و (طالبة الرّقم) [= نمره جو] است» (۱۰). در بسیاری از نامه‌ها بر آموزش جدی زبان تأکید دارد: «در هر حال، هستی جان باید در علم عجله نکند و قدم به قدم پیش برود. آشنایی بیشتر با زبان انگلیسی مهم است» و در این مورد چند بار به توصیه‌های برخی از دانشجویان در مورد ضرورت کار فردی در آموزش زبان اشاره می‌کند (۱۷). به رشته مورد علاقه هستی نیز توجه دارد از جمله: «واجب‌تر از همه، اتمام کار آموزش همان علوم آزمایشگاهی است» (۱۸)، و یا «کتاب میکروبیولوژی و هماتولوژی را سفارش داده‌ام و بزودی آن را پست می‌کنم. در انجام سایر فرمایش‌ها نیز آماده‌ام» (۲۵).

در مورد من نیز به نکاتی اشاره دارد، از جمله اشاره‌های متعدّد به دشواری فراق:

«رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما» (۱)

تشویق و تأکید بر به پایان بردن ترجمه کتاب تاریخ مدخل شرق اسلامی^۱، توجه به چهارشنبه‌ها و حضور من در شورای کتاب کودک (۴)، و اشاره به کمک‌هایم در نامه‌نگاری‌های انگلیسی: «دیگر تو نیستی که مرا در نامه‌هایم کمک کنی و نوشته‌های مرا اصلاح نمایی؛

طوطی من مرغ زیرک سار من ترجمان فکرت و اسرار من» (۲)

در تعدادی از نامه‌ها به مرخصی گرفتن من از دانشگاه و مزایای باهم بودن

۱. این کتاب در سال ۱۳۶۶، توسط مرکز نشر دانشگاهی، چاپ شد و برنده جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی

(۱۵) و یا تأکید بر بازنشستگی (۲۷) اشاره دارد، و یا اشاره به خاطرات، از جمله: «خلاصه، برای گذراندن وقت تمام ظرفها را شستم، حتی کف آشپزخانه را هم شستم و به یاد این افتادم که تو همیشه در این گونه موارد مرا تشویق و تقدیر می‌کردی (۱). در هر نوع ناراحتی که برایم پیش آمده باشد سخنی آرام‌کننده دارد، از جمله، در مورد سفری که قرار بود انجام بگیرد و انجام نگرفت، می‌نویسد: «خدا را با فسخ عزیمت‌ها و درهم شکسته شدن تصمیم‌ها شناختم (عرفت الله بنفسخ العزائم و نقض الهمم) (۱۸)، و یا در جایی دیگر: «من فکر می‌کنم خداوند خیر را در همین خواست و مسلماً آنچه پیش آید، خوب و مطلوب خواهد بود، ان شاء الله!» (۲۰).

بخش عمده‌ای از هر نامه مربوط به مناسبات اجتماعی است؛ دیدارهای گوناگون در مکان‌های مختلف از جمله در محل کار، خانه‌ها و رستوران‌ها. دکتر محقق همیشه سپاسگزار کسانی است که به شکستن غم غربت او کمک می‌کنند. از جمله این افراد می‌توان از دکتر علی استعلامی و خانم پروین انوار، آقای امین صالحی و خانم پروین سلیمانی، پروفسور فضل‌الله رضا، دکتر احمد موسوی کاظمی و خانم، دکتر چارلز آدامز و دکتر هرمان لندلت و همسرانشان نام برد. در مواردی نیز به سلامت خودش و مسایل مالی اشاره دارد. علاوه بر موضوع رایج سرماخوردگی، او در کانادا دچار عارضه صرع، افتادن و شکستگی سر شد و تا مدتها دارو مصرف می‌کرد. در یکی از نامه‌ها می‌نویسد: «دیگر از "اختلال رأس" اثری نیست» (۲). در سال ۱۳۴۴ که ما تصمیم گرفتیم به مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل برویم، حقوق آنجا بسیار ناچیز بود، تا این حد کم، که کسی قبل از ما حاضر نشده بود دعوت آن مؤسسه را قبول کند. دکتر محقق تغییر این وضعیت را در نامه مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۴۶ این گونه بیان می‌کند: «خبر تازه دیگر که موجب خوشحالی است و گذاشتم آخر بگویم، رسیدن ابلاغ دایر بر ۱۴۰۰۰ دلار در سال، از اول ژوئن است».

۱. در آغاز دعوت همسر برای تدریس در دانشگاه مک‌گیل کانادا سالی ۵۰۰۰ دلار پیشنهاد شده بود ولی پس از اینکه دریافتند که او توانایی تدریس فلسفه و کلام اسلامی را در سطح بالا دارد آن را نخست به ۱۲۰۰۰ دلار و

چند سال قبل، زمانی که مدیریت گروه آموزشی کتابداری دانشگاه تهران را برعهده داشتم، از دکتر محقق برای ایراد سخنرانی در دانشکده علوم تربیتی دعوت کردم. قرار شد خودم او را معرفی کنم. در این معرفی به این نکته که او دارای خصوصیات دانشمندان قرون وسطی - اعم از مسیحی و یا مسلمان - است اشاره کردم. طرح این موضوع مورد اعتراض برخی از دانشجویان قرار گرفت. شاید نگاه من به قرون وسطی با نگاه آنان، که به نظرم متأثر از نظر رنسانس در مورد این دوره بود، تفاوت داشت. به هر حال اشاره اصلی من، به قایل نبودن مرز، و سهل‌پذیری سفر و جابه‌جایی جسمی در وجود دکتر محقق بود. مرور مجدد این نامه‌ها همان احساس چندسال پیش را در من زنده کرد. شاید بتوان گفت شخصیت نشست‌ناپذیری دارد، هم‌اکنون می‌رود و به محض رسیدن به مقصد دلتنگ است، باز می‌گردد و فردا دوستدار سفری دوباره است: «امیدوارم به زودی، در تهران در کنار سفره چرمی [پلاستیکی] بنشینیم، گر فلکمان بگذارد که قراری گیریم» (۱۱). در تمام نامه‌های مورد بررسی به دلتنگی اشاره دارد، (۳)، «درد تنهایی و دوری کمی آرام یافته و به تنهایی خو گرفته‌ام» (۲)، «فکر کردم یک تلویزیون اجاره کنم که شبها حوصله‌ام سر نرود» (۵)، و چند سال بعد: «تلویزیون حدود ۳۱ کانال را می‌گیرد. باز هم فقط اخبار را می‌شنوم و مرتب کانال عوض می‌کنم» (۲۵)، «در خارج، خبری نیست. مردم دنبال دلار می‌دوند و ارتباطات سرد و سست است» (۵)، و یا شعر «دلا خوکن به تنهایی که از تن‌ها بلا خیزد» (۷)، در گله از سرما: «قربان مملکت خودمان، که همه فصل‌ها را مطابق مقتضیات خود دارد!» (۸)، و یا «تا این نامه به تهران برسد، دیگر اوایل اسفند است که هوای تهران رنگ بهار به خود می‌گیرد و مردم به پیشواز عید می‌روند» (۱۵)، «قربان همان شلوغی‌ها» (۹)، برای سال بعد دیگر داوطلب نیستم، زیرا هر سال آدم را خسته می‌کند» (۳)، ولی در جای دیگری می‌نویسد: «علی‌الاصول پذیرفته‌ام، تا بعد ببینم اوضاع و احوال و گردش کواکب و اجرام آسمانی به چه تقدیر خواهد بود» (۲۳).

در غربت غرب آنچه موجب رضایت بسیار اوست، نامه‌های دریافت شده، نامه‌نگاری و بیشتر از همه توفیق در کار علم است، از باب مثال، در نوعی گلایه به ما می‌نویسد: «قطعاً می‌دانید که من از نامه بیشتر خوشحال می‌شوم، تا شما!» (۹)، و یا در تشویق: «نامه‌هایی که می‌نویسی عالی است، همه مطالب را در بر دارد»، و «نامه‌ات مثل همیشه خوشحالی و سرور به بار آورد» (۲۵). در مورد زمانی که خودش می‌نویسد، می‌گوید: «از نوشتن لذت می‌برم، زیرا خود را در برابر تو حس می‌کنم و با تو حرف می‌زنم» (۱)، و یا «نامه می‌نویسم و تلفن می‌کنم، تا قدری رنج مفارقت و دوری آرامش یابد» (۲۱).

با این حال که دکتر محقق در غربت و تنهایی حوصله درس و کار و علم را ندارد (۷) بر کسالت خود چیره می‌شود، و در هر دو کار بسیار موفق است. به بیان دیگر، به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر به مکان فکر نمی‌کند و شتاب مورد نیاز برای انجام کارهای علمی، بیش از هر چیز، بر او غلبه می‌کند: «خلاصه زمان دارد سپری می‌شود و کارها نیمه تمام است، ان شاء الله در کنار شما، در حال که ظاهراً روشنایی آن ترمیم شده پایان خواهد پذیرفت» (۹). در بسیاری از نامه‌ها به مسایل گوناگون علمی اشاره دارد، از جمله دیدار از مؤسسات فرهنگی مانند مؤسسه میراث علمی عربی در فرانکفورت و نشست با مرحوم دکتر فلاطوری و استاد فؤاد سزگین (۴)، کتابفروشی‌ها، کتابخانه‌های مجهز، خصوصاً مجموعه تاریخ پزشکی در کتابخانه اوسلر در دانشگاه مک‌گیل. به دست آوردن منابع جدید همواره برایش شوق‌انگیز است، از باب مثال: «دکتر معن زیاده^۱ با من هم‌اتاق است. تعدادی کتاب، از طریق مبادله، از ایشان به دست آورده‌ام» (۲۳). در برخی از نامه‌ها به سخنرانی‌های خودش و کنگره‌ها اشاره می‌کند، از باب مثال: سخنرانی درباره پزشکی اسلامی (۳)، سخنرانی در مسجد شیعیان مونترال درباره حضرت علی (ع)، سخنرانی در مسجد پاکستانی‌ها در مورد میلاد پیامبر اکرم (ص)، و یا شرح یک بیت از حافظ «بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است»

۱. در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۷ از دانشجویان دکتر محقق، در مک‌گیل بود. بعدها رئیس بخش فلسفه دانشگاه لبنان

در بیروت شد و چندسال پیش با بیماری سرطان درگذشت.

در انجمن ادبی ایرانیان (۲۵). در نامه شماره ۲۲، با تأسّف به شرح موقعیت ضعیف قسمت اسلام‌شناسی در کنگره بین‌المللی شرق‌شناسی در تورنتو [۱۳۶۹] می‌پردازد؛ از جمله این که: «از کشورهای عربی کسی نبود و از مستشرقین هم، من فقط پروفیسور فرنس روزنتال^۱ را دیدم، ولی تا بخواهی ژاپنی و چینی». در عین حال، سخنرانی خانم دکتر فروغ جهانبخش را در این مجمع می‌ستاید. در سال ۱۳۶۵ زمانی که در دانشگاه مک‌گیل تدریس می‌کرد، به تدریس زبان فارسی در دوره لیسانس توجّه داشت: «با پروفیسور لیتل [رئیس وقت مؤسسه مطالعات اسلامی] صحبت کردم که این درس راه بیفتد، خاصّه که دکتر استعلامی در این جا هستند» (۵)

در مورد درس سمینار شیعه، که تدریس آن را برعهده دارد، می‌نویسد: «عصر، از ۳ تا ۵ درس داشتم. یک ساعت آن را درباره کلمه شیعه و رافضی و قیاس و عقل و سایر اختصاصات شیعه به تدریس پرداختم، در ساعت دوم، قرائت متن علامه حلی بود، یعنی کتاب ارشاد الطالبین و نهج‌المسترشدین؛ هرچند به علت آن که ترجمه انگلیسی ندارد می‌خواهم آن را تبدیل به شرح باب حادی عشر بکنم، زیرا برخی از دانشجویان، عربی‌شان ضعیف است» (۱۴ و ۱۵).

در مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی، دکتر محقق به تدریس دروس منطق اسلامی، منابع اسلامی و تاریخ پزشکی اشاره دارد (۲۶ و ۲۸)، ولی در نامه مورّخ شش اسفند ۱۳۷۱ به نکات زیر پرداخته است: «در مؤسسه قرار است چهار کرسی داشته باشند: اندیشه اسلامی، تمدن اسلام، علوم محضه اسلامی و علوم شرعیّه و هرکدام یک صاحب کرسی از استادان بزرگ و شناخته شده داشته باشد. البتّه این‌ها همه، پیشنهادهای من بوده است و گفته‌ام شرط صاحبان کرسی این است که یک ترم، حداقل، بیایند و درس بدهند. البتّه دکتر عطّاس [بنیانگذار و رئیس مؤسسه]، باید از منابع دیگر پول‌یابی کند که بتواند

۱. اسلام‌شناس برجسته، مترجم مقدمه ابن خلدون و مؤلف کتاب تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام که سالها در دانشگاه ییل تدریس می‌کرد و یک بار همسرم را هم برای ایراد سخنرانی به آنجا دعوت کرد.

کسانی مانند دکتر [سید حسین نصر] و یا دکتر احمد یوسف الحسن^۱ و دیگران را بیاورد. من گفته‌ام، نام این‌ها را جزء مشاورین گذاشتند و حتی یک بار هم در این جا دیده نشدند، جز شهرت یابی کاذب چیزی را اضافه نمی‌کند».

در تمام نامه‌ها به آثار در دست کار خودش اشاره دارد، از جمله در مورد انتشار کتاب شرح منظومه: در مجموعه «دانش ایرانی»: «نامه‌ای از پروفیسور ایزوتسو^۲ برایم آمد. او نوشته است اگر مطابق میل دکتر آدامز [رئیس وقت مؤسسه مطالعات اسلامی] رفتار نمایم به صلاح ماست که مجلدات اول، از انتشارات دانشگاه این دیار باشد» (۱). در روز دهم خرداد ۱۳۴۶: «امروز قرارداد «دانش ایرانی» را تکمیل کرده و به امضا رساندم و نامه‌ای برای پروفیسور ایزوتسو نوشتم» (۲). ظاهراً دکتر محقق در فکر ایجاد مجموعه دیگری به نام «میراث شیعه» نیز بوده است، در نامه اول بهمن ماه ۱۳۶۵، به جلسه مشترک با مدیر مؤسسه و دکتر هرمان لندلت^۳ اشاره می‌کند و ضرورت ارتباط با ویراستاران این طرح را مطرح می‌سازد (۷).

شاید آوردن مطالب مربوط به کتابها، با توجه به تاریخ نامه‌ها، از انواع دیگر دسته‌بندی گویاتر باشد: «فرم‌های کتاب مفتاح‌الطّب را اگر چاپ شده است، از آقایان کاظم پور و افتاده [انتشارات دانشگاه تهران] بگیری و بفرستید» (۴). «مشغول ترجمه ارجوزه ابن سینا در طب هستم. در خانه و برای کشتن وقت، ترجمه لاتین و فرانسه و انگلیسی آن هم در کنارم است» (۶). با دو استاد مؤسسه قرار گذاشته‌ایم که کتاب معالم‌الاصول را به انگلیسی ترجمه کنیم؛ به یاد بیست

۱. رئیس سابق دانشگاه حلب و مؤسس معهد التراث العلمی العربی در آن دانشگاه که در سال ۱۳۵۸ به مناسبت کنگره تاریخ علوم اسلامی میزبان ما بود.

۲. پروفیسور نوشی هیکو ایزوتسو، استاد دانشگاه کیو ژاپن، که در سال ۱۳۴۴ در مگ‌گیل، فلسفه اسلامی تدریس می‌کرد و با همکاری همسر کتاب شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری را به انگلیسی ترجمه کرد.

۳. استاد سوئیسی که در کانادا تصوف اسلامی تدریس می‌کرد و همسر با همکاری او مجموعه مقالات در فلسفه و عرفان اسلامی را منتشر ساخت. او متن کتاب الاسرار نورالدین اسفراینی را همراه با ترجمه فرانسه، در تهران منتشر کرد.

سال پیش و ترجمه شرح منظومه می‌افتم، هرچند که نیروی جوانی دیگر نیست ولی همت آن هست، خدا به همه توفیق عنایت فرماید. در مورد مفتاح‌الطّب فقط یک فرهنگ اصطلاحات داروها، بیماریها و سایر اصطلاحات طبّی را باید آماده کنم. این چند روز می‌خواهم مقاله شکوک رازی را به عربی بنویسم و به تونس بفرستم». بالاخره در فکر نوشتن مقاله‌ایست برای جشن‌نامه دکتر غلامحسین صدیقی، در مورد با خاک یکسان کردن رصدخانه‌ای با محیط گرم علمی [رصدخانه استانبول] که با آوردن بخشی از منظومه علاءالدین شیرازی درباره آن رصدخانه در نامه خود، با تأسف بسیار از آن یاد می‌کند و به گونه‌ای، دیروز را با امروز و کم‌احترام گذاشتن به اهل علم پیوند می‌دهد (همه موارد در نامه شماره ۹). در نامه دوم مهرماه ۱۳۶۶ به موارد زیر اشاره می‌کند: «باید به تورنتو بروم تا متن انگلیسی مقاله (ابن هندو) را یک بار با خانم لیندا ایوب [کلارک] بخوانم. کتابی پیدا کرده‌ام، به فارسی به نام معتقدالامامیه؛ می‌خواهم بدهم به انگلیسی ترجمه کنند تا در سلسله «میراث شیعه» چاپ شود. در این مدت اشعار الهیات سبزواری را استنساخ کرده‌ام و فرصتی پیش آمد تا مکاتبات بیرونی و ابن سینا را یک بار دیگر مرور کنم. آن را با چاپ جدید ترکیه نیز مقایسه کردم، قرار شد دکتر نصر هم مقدمه خود را مفصل‌تر کنند تا کتاب در سلسله (تاریخ علوم در اسلام) چاپ شود. مفتاح‌الطّب را هم مرتب می‌کنم و یادداشتهایی را به آن اضافه می‌کنم، تا پس از ورود به تهران، انشاءالله به چاپ برود و کتاب، تا اوایل سال آینده درآید» (۱۰). «من این روزها به حواشی و تعلیقات و فهرست الفبایی بیماریها در «ابن هندو» می‌پردازم، زیرا بعداً در تهران می‌خواهم فقط به دیوان ناصر خسرو پردازم و این کتابها در جریان چاپ باشند» (۱۱). «دیشب ترجمه اولمان، یعنی تاریخ طب اسلامی را شروع کردم، از انگلیسی به فارسی؛ یک صفحه و نیم آن تمام شد. اگر همین مقدار را هر شب ترجمه کنم کتاب در مدت اقامت تمام خواهد شد. راستی، قرار است هفته‌ای دو جلسه، با دکتر لندلت بنشینم و دیوان ناصر خسرو را به زبان انگلیسی ترجمه کنیم، کی تمام شود خدا داند» (۱۲). در نامه هفته بعد به این نکته اشاره دارد: «امروز، جمعه ساعت سه با دکتر لندلت می‌نشینم و پانزده بیت از ناصر خسرو را ترجمه می‌کنیم. تاکنون یک قصیده آن تمام شده است»

(۱۶). «این روزها، تمام وقت را به تصحیح فرم‌های شرح سی قصیده ناصر خسرو گذرانده‌ام. هنوز تمام نشده است که فرم‌های سبزواری رسید. در هر حال، این جا باید وقت پر شود و هرچه زودتر، ایام سپری گردد» (۲۱). «امروز فرم‌های ناصر خسرو را به نشانی مؤسسه پست کردم، لطفاً به آقای [محسن] باقرزاده بگویند پس از اصلاح، می‌توان صفحه‌بندی کرد. مقدمه و فهرست مأخذ را بعداً به ایشان می‌دهم. چند مورد از ارجاع‌های پاورقی نیز در دسترس نبود. رسید ناصر خسرو را تلفنی به من بگویند» (۲۳). «ترجمه اولمان از مقدمه فراتر نرفت، فکر کردم باز به همان ناصر خسرو بپردازم و وجه دین و گشایش و رهایش او را مطالعه کنم و یادداشتهایی برای توضیحات تهیه نمایم» (۲۵). «شنبه و یک شنبه، فرم‌های شکوک وسیله خوبی بود که خود را سرگرم نگه داشتم و آنها را دیروز، مستقیماً برای آقای افتاده فرستادم. به آقای بستان‌دوست بگویند بروند و آنها را بگیرند و نمونه تازه و فرم اصلاح شده را برای من بفرستید که تا این جا هستم، این کار پایان پذیرد. عصبانیت هم فایده ندارد، ما هم نمی‌توانیم وضع دانشگاه را تغییر دهیم. الان کتاب شکوک با حروف رنگ‌پریده چاپ شده است. بزرگ‌ترین دانشگاه ایران که چاپخانه‌اش مسؤول درست و حسابی ندارد...، بقیه اوضاع هم به همین منوال است» (۲۷). و در همین نامه تأکید می‌کند: «راستی! نمی‌دانم برای عقد قرارداد السیرة الفلسفیه به چاپخانه انقلاب اسلامی رفتید؟» و در آخرین نامه: «من توفیق یافتم و پنجاه صفحه فهرست تفضیلی اصطلاحات شکوک را تهیه کردم و مستقیماً برای آقای افتاده فرستادم. پشت جلد فارسی و لاتین این کتاب، در منزل در پرونده‌ای به این نام قرار دارد، اگر پیدا کردید آن را برای من بیاورید» (۲۸).

خوشوقتم از این که بسیاری از کتابهایی که نام آنها در نامه‌ها آمده و ناتمام بوده، اکنون چاپ شده و در دسترس اهل علم قرار گرفته است.

تهران، اسفند ۱۳۷۸

نوش آفرین انصاری

۱۵

سفر علمی کوتاه به کشور کویت
جهت

داوری بهترین کتاب در تاریخ پزشکی اسلامی

اوّل دفتر به نام ایزد دانا

مؤسسه کویتی جهت ارتقای علم و دانش از نهادهای علمی معروف آن کشور است که تحت نظر مستقیم امیرکویت شیخ جابر الاحمد الجابر الصباح و نایب او رئیس الوزرا شیخ صباح الاحمد الجابر الصباح اداره می شود و نظارت تام بر جریان امور علمی و پیشرفت دانش در آن کشور دارد. آقای دکتر علی عبدالله الشّملان رئیس مؤسسه از این جانب دعوتی به عمل آورد تا در شورای داوری سه نفری جهت اهدای جایزه یکصد هزار دلاری برای بهترین فرد که کوشش در شناساندن پزشکی و داروشناسی اسلامی در سطح ملی و بین المللی کرده است، شرکت کنم. این شورا در هتل ماریوت کویت از آغاز دسامبر سال جاری (دهم آذر ۱۳۸۴) به مدت یک، هفته همزمان با چند شورای دیگر که بهترین فرد را در زمینه های علوم پایه و کامپیوتر و کشاورزی و آبیاری و علوم اقتصادی و اجتماعی و ادب و هنر انتخاب می کرد، تشکیل گردید. در زمینه تاریخ پزشکی و داروشناسی اسلامی بیست تن از متخصصان این فن و پزشکان که در کشورهای عربی و اروپائی و امریکائی ساکن اند در این مسابقه علمی شرکت داشتند و دو تن داور دیگر که مشترکاً رأی نهائی مسابقه را اعلام داشتیم، عبارت بودند از: دکتر محمد ظافر الوفائی استاد چشم پزشکی دانشگاه دمشق که متجاوز از ده کتاب از آثار چشم پزشکان اسلامی را تا کنون تصحیح و با مقدمه ها و مقالات عربی و انگلیسی خود، ارزش علمی کوشش های پزشکان اسلامی را به جهان علم معرفی کرده است. دکتر ابراهیم بن مراد بن عمّار استاد دانشگاه تونس که آثار فراوانی را

در زمینه داروشناسی اسلامی منتشر و ارزش آثار دانشمندانی همچون ابن‌بیطار و غافقی و شریف‌الدیسی را به دنیای علم معرفی نموده است. در همین ایام در محل مؤسسه جلسه ویژه‌ای تشکیل گردید که رئیس الوزرا از طرف امیر کویت طی مراسمی خاص جایزه‌های سال گذشته را به حائزان درجه عالی در حضور استادان و علما و اعیان و اشراف آن کشور اعطا کرد. انتخاب من از طرف دولت کویت جهت داوری، بر پایه متون عربی پزشکی اسلامی بود که تصحیح کرده بودم و با مقدمه یا ترجمه به یکی از زبانهای خارجی چاپ شده بود: از جمله شکوک رازی بر جالینوس، مفتاح الطب ابن هندو، و بستان‌الاطباء ابن مطران و رساله حنین بن اسحق درباره آثار جالینوس و فهرست بیرونی از آثار رازی و مقاله‌هایی که به زبان عربی و انگلیسی نوشته بودم که در مجله‌های فرهنگستانهای مصر و دمشق و کشورهای انگلیس، فرانسه و هند و پاکستان و اردن و مراکش و سایر کشورها چاپ شده بود و نیز نیابت ریاست مجمع اسلامی تاریخ پزشکی که ریاست آن را دکتر احمد حجر وزیر بهداشت قطر عهده‌دار است. در بیست پرونده که در آن کوشش‌های بیست تن داوطلب دریافت جایزه ملاحظه می‌شد آثار فراوانی به چشم می‌خورد که دلیل بر عنایت کامل کشورهای عربی بر معرفی میراث علمی اسلامی است تا از جهتی آبرو و عزت فرهنگ اسلامی نزد جهانیان افزون گردد و از جهتی نسل جوان کشورهای اسلامی اعتماد بیشتری به خود پیداکنند و طریق اسلاف عالم خود را بیش گیرند. از جمله کتابهایی که در پرونده‌ها بود و من برای نخستین بار می‌دیدم، کتابهای زیر به خاطرمانده است (۱) الشامل فی الصناعة الطبیة از ابن نفیس کاشف حرکت دورانی خون که این مجموعه نفیس در ابوظبی چاپ و منتشر شده است (۲) الدرّة المنتخبة فیما صحّ من الأدوية المجربّة از شمس‌الدین محمد القوصونی (۳) النقرس از محمد بن زکریای رازی (۴) الدّخیره فی الطّب از ثابت بن قرّة حرّانی (۵) شرح کتاب تقدمة المعرفة بقراط از مهذب الدّین دحوار (۶) التصریف لمن عجز عن التالیف (بخش پزشکی و ادویة مفردة) از خلف بن عبّاس زهراوی همان کتابی که بخش جراحی و ابزارهای آن به وسیله من و مرحوم احمد آرام به فارسی ترجمه گردیده است (۷) مقالة فی الفصد از امین‌الدولة ابن التلمیذ (۸) حقائق اسرار الطب از مسعود بن محمد سجزی (۹) مقالة

فی مرض الشقفة از «وفق‌الدین بن العین زربی ۱۰) سرالاسرار فی الطب و الکیما
از محمد بن زکریای رازی ۱۱) الرسالة الفتحیة فی الموسیقا از محمد بن عبدالله
لاذقی ۱۲) فی بیان الحاجة الی الطب از قطب الدین شیرازی ۱۳) عمدة الطیب فی
معرفة النبات از ابوالخیر اشبیلی ۱۴) سیاسة الصبیان و تدبیرهم از ابن جزار
قیروانی. گذشته از متون قدیمی تصحیح شده که برخی از آنها ذکر شد مقالات
فراوانی به زبانهای عربی و فرانسه و انگلیسی در میان مواد علمی عرضه شده
وجود داشت که نشان دهنده کوشش‌های علمی در مراکز تاریخ پزشکی و
داروشناسی در دانشگاههای مختلف کشورهای اسلامی است. قضاوت و داوری
نهایی ما سه تن داور بر دو نفر از بهترین‌ها قرار گرفت تا جایزه بالمناصفة میان آن
دو تقسیم شود مراسم اعطای جوایز تعیین شده در این دوزه در سال دیگر خواهد
بود.

در طی یک هفته اقامت در کویت از برخی از مراکز علمی آن کشور دیدار به عمل
آمد از جمله:

۱) دانشکده ادبیات دانشگاه کویت: در جلسه‌ای که استادان آن دانشکده حضور
داشتند آقای دکتر یحیی علی احمد رئیس دانشکده اظهار تمایل خود را به
همکاری با انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و نیز مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه
تهران - دانشگاه مکیل اظهار داشت و قرار بر این شد که صورتی از متون فارسی
در تاریخ و جغرافی و فلسفه و عرفان و کلام و طب و داروشناسی را با همکاری
نهادهای یاد شده چاپ و منتشر سازیم.

این همکاری و نشر این متون پایه‌های فرهنگ مشترک اسلامی را محکم و
استوارتر می‌سازد.

۲) مرکز مطالعات تاریخ پزشکی و داروشناسی اسلامی. در جلسه‌ای که با رئیس
این مرکز آقای دکتر عبدالرحمن العوضی داشتم قرار شد که مقدمات کنگره‌ای
بین‌المللی را در شیراز و اوز به مناسبت هفتصدمین سال تولد آن فیلسوف و طبیب
و منجم فراهم آوریم (اوز از مناطق لارستان فارس زادگاه آقای دکتر العوضی بوده
است).

۳) مرکز نشر میراث علمی عربی اسلامی: در این دیدار مذاکراتی با خانم دکتر هیا

محمد الدوسری، رئیس مرکز و همکارانشان به عمل آمد و مذاکراتی در مورد تدوین دائرةالمعارف تاریخ پزشکی و داروشناسی اسلامی صورت گرفت. آنان از اینکه مؤسسه ما هشت هزار پرونده علمی مشتمل بر مواد علمی این دائرةالمعارف را فراهم آورده است خوشنود شدند و قرار شد همکاری در تحریر این دائرةالمعارف در آینده نزدیک صورت گیرد. این دائرةالمعارف به زبان عربی خواهد بود و در صورت وجود امکانات به زبان فارسی هم ترجمه خواهد شد. خانم دوسری در این جلسه برخی از انتشارات خود را از جمله: فهرست نسخه‌های خطی، فهرست مجلات خاورشناسی، فهرست نسخه‌های خطی جغرافیای اسلامی در موزه بریتانیا، کتاب المناظر و المراایای ابن هیثم بصری، دیوان حمید بن نورالهلالی، الفاخر فی شرح جمل عبدالقاهر جرجانی، ترکستان بار تولد ترجمه عثمان هاشم سفیر اسبق سودان در ایران، الذخائر و التحف از رشید بن الزبیر، تلخیص القیاس ابن رشد. از همه مهم‌تر کتاب تاج العروس در شرح قاموس فیروزآبادی در چهل مجلد و کتاب مغنی اللیب عن کتب الأعاریب ابن هشام انصاری در هفت مجلد بود.

این بود گزارشی کوتاه از سفر کوتاه علمی. در پایان توصیه می‌نماید که این ارتباطات علمی و همکاری‌های فرهنگی میان کشورهای اسلامی باید بیش از پیش باشد تا در نتیجه آن مبانی فرهنگ اسلامی که مسلمانان به آن نیازمندند محکم‌تر و استوارتر گردد. ان شاء الله تعالی.

۱۶

از خلیل بن احمد تا احمد بهمنیار

به نام خداوند جان و خرد

استاد علامه و ادیب فرزانه مرحوم احمد بن محمد علی کرمانی معروف به بهمنیار، به تحقیق، مدت پنجاه سال است که روی در نقاب خاک کشیده است. با درگذشت او دانشکده ادبیات دانشگاه تهران یکی از پایه‌های استوار علمی خود را از دست داد. «العِلْمُ بَعْدَ أَبِي الْعَلَاءِ مُضَيِّعٌ».

چرخ طفلِ مکتبِ او بود و او پیرِ خرد
لیکن از پیران چون او مُعْظَمِ نخواستی یافتن
مشتری از بس کز این غم ریخت خون اندر کنار
مُضَحَفَش را جز به خونِ مُعْجَمِ نخواستی یافتن
صدهزاران خاتمِ ار خواهی توانی یافت لیک
نقشِ جم بر هیچ یک خاتمِ نخواستی یافتن
من نخستین بار استاد را در جلسه دفاعیه رساله دکتری مرحوم دکتر حسن مینوچهر در سال ۱۳۳۲ که آن را تحت عنوان «کلیاتی در باب تصوف اسلامی و تأثیر آن در ادبیات فارسی» به راهنمایی مرحوم بدیع الزمان فروزانفر نگاشته بود، دیدم. در آن جلسه علاوه بر استاد راهنما استادان مشاور مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب و ابراهیم پورداوود و دکتر محمد معین نیز حضور داشتند. در آن روزگار، مدرک دکتری به کسانی داده می‌شد که واقعاً بر پایه اجتهاد در یکی از شعب و شاخه‌های زبان و ادبیات فارسی رسیده باشند تا شایستگی تدریس در دانشگاه‌ها را پیدا کنند. متأسفانه استواری و استحکام مبانی علمی در

دانشگاه‌های ما چنان سُست شد که اکنون می‌توان گفت که: «تَصَدَّرَ لِلتَّدرِيسِ كُلِّ مُهَوِّسٍ».

من هرچند در آن زمان در دورهٔ لیسانس دانشکدهٔ ادبیات بودم، ولی به صورت مستمع آزاد در درس استاد بهمنیار در دورهٔ دکتری شرکت می‌کردم تا آن‌که روزی به من فرمودند: «تو که صرف و نحو و بلاغت را نزد استادی توانا همچون ادیب نیشابوری فراگرفته‌ای نیازی به این درس نداری». استاد، در کلاس درس از روی کتاب معجم‌الأدباء یا قوت حموی شرح حال ادیبان و شاعران را مورد قرائت و بررسی قرار می‌داد و به تحلیل لغوی و صرفی و نحوی و بلاغی آن اشعار می‌پرداخت.

از آنجا که دوست دیرین و دانشمند گرامی استاد دکتر حمید فرزام که سعادت دیدار او را هر دو هفته یک بار در «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» دارم، برپایهٔ رعایت حقوق همشهری‌گری و تلمذ ممتد نزد استاد بهمنیار و ارادت خاص به آن مرحوم، شرح حال مفصّلی برای او به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند که خوانندگان گرامی آن را در همین زندگی‌نامه ملاحظه می‌فرمایند، نگارنده، مناسب دانست که به آن مقوله نپردازد و سخنی چند دربارهٔ علم عربیّت، یعنی صرف و نحو که مورد علاقهٔ مرحوم استاد بود، در این پیشگفتار بیاورد تا نسل جوان، به ویژه دانشجویان ادبیات فارسی و عربی و علوم اسلامی، را مفید افتد.

چنان‌که می‌دانیم استاد بهمنیار، الفیّه ابن مالک را به زبان فارسی ترجمه و در آن نکات دقیقۀ صرف و نحو را بیان کرده است که هم‌اکنون از کتاب‌های درسی دورهٔ کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی است. این الفیّه همان است که جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی آن را شرح کرده و امروزه طلاب حوزه‌های علمیّه پس از خواندن کتاب‌هایی از جامع‌المقدمات به خواندن آن می‌پردازند. این نکته را باید یادآور شد که کلمهٔ «سیوطی» عَلم بالغَلَبَة برای این کتاب شده و اسم واقعی آن التَّهَجُّة المَرَضِیَّة فی شرح الألفِیَّة است که در کتاب‌های چاپ شده در ایران به نادرست تحت عنوان البهجة المرضیة نامیده شده است. اکنون مناسب می‌داند که به شرح حال ابن مالک که الفیّه‌اش مورد عنایت مرحوم استاد بوده، پرداخته شود و سپس مطالبی دربارهٔ علم نحو و نشأت آن، فهرست‌وار بیان گردد.

ابوعبدالله جمال‌الدین محمد بن عبدالله بن مالک الطائی الجیانی الأندلسی الشافعی النحوی، ساکن شهر دمشق، در شهر جیان از بلاد اندلس در سال ۶۰۰ هجری قمری به دنیا آمد. جیان هم مانند قرطبه و غرناطه و طلیطله و مالقه مرکز علم و ادب بود و ابن مالک نزد بزرگان آن شهر از جمله ابوعلی شلوبین مقدمات صرف و نحو و علم عربیت را فراگرفت و به جهت اضطرابات و اغتشاشاتی که در اندلس در آن روزگار رخ داد، ناچار به ترک یار و دیار شد. او مدتی در مصر و سپس در شهرهای دمشق و حلب و حماة و بعلبک، از بلاد شام، اقامت گزید. در حلب در حلقه درس ابن‌یعیش، شارح کتاب مفصل زمخشری حضور پیدا کرد. قرن هفتم هجری قمری هرچند از جهت جنگ‌های صلیبی و حمله مغول و سقوط دارالخلافة بغداد از قرون پرآشوب بود، ولی علم و ادب به وسیله دانشمندانی همچون ابن‌مُعط و ابن‌حاجب و ابن‌یعیش و مانند آنان رونقی بسزا داشت. کتاب سیبویه و المفصل زمخشری از مهم‌ترین کتاب‌هایی بود که طلاب بدان توجه و عنایت داشتند. ابن مالک نزد استادانی همچون علم‌الدین سخاوی و ابن‌یعیش و ابن‌عمرون حلبی به تکمیل علوم عربیت پرداخت و سپس بعد از ورود به شام در مدارس آن دیار، همچون ظاهریه و عادلیه، به تدریس صرف و نحو و علوم عربیه اشتغال ورزید و در ضمن به تألیف و تصنیف در همان موضوعات مشغول گشت و در سال ۶۷۲ رخت از این جهان بر بست. ابن مالک آثار گران‌بهایی از خود به یادگار گذاشت از جمله: الکافیة الشافیة ارجوزه‌ای مشتمل به سه هزار بیت؛ الوافیة که شرح الکافیة است؛ الخلاصة که مشهور به الفیه است؛ التسهیل و شرح التسهیل المؤصل فی نظم المفصل که در آن مفصل زمخشری را به نظم درآورده است. ابن مالک در تألیفات خود نظر به آراء نحویان بزرگ همچون سیبویه و کسائی و فراء و اخفش و مبرّد و زجاج و ابن‌السراج و ثعلب و زجاجی و فارسی و سیرافی و ابن‌کیسان و ابن‌جنی و ابن‌انباری و ابن‌عصفور و ابن‌حاجب داشته و از آنان - جای جای - نقل قول کرده است.

ابن مالک دو پسر داشت: یکی تقی‌الدین الأسد که پدرش الفیه را برای او نوشت و دیگری بدرالدین که الفیه را شرح کرده است و در آغاز آن گوید: «إِنِّي ذَاكِرٌ فِي هَذَا الْكِتَابِ أَرْجُوهُ وَالِدِي - رحمه الله - فِي عِلْمِ النَّحْوِ الْمَسْمُومَةِ بِالْخُلَاصَةِ». این

شرح در میان طلاب معروف به شرح ابن النّاطم است. نام کامل این کتاب عبارت است از الخلاصة الالفيّة في علم العربيّة، و درباره آن گفته شده است: «کتاب صغر حجماً و غزر علماً غير أنّه لإفراط الإيجاز قد كاد يعدّ من جملة الألفاظ» (ضیاء السالک الی اوضح المسالک، ج ۱، ص ۲۷). یعنی: کتابی که حجم آن کوچک و علم آن فراوان است جز این که از فرط ایجاز می توان آن را از جمله چیستان ها به شمار آورد.

ابن مالک در اجتهادهای نحوی خود از استقلال رأی برخوردار بود، چنان که در بسیاری از مسائل با بصریان و کوفیان و خلیل و یونس و سیبویه و کسائی و ابن ولّاد و قطرب و ثعلب و اخفش و فراء و مبرّد و مازنی و ابن السّراج و زجاج و ابن الانباری و زمخشری و رمّانی و ابن جنّی و سیرافی و ابن کیسان و زجاجی و ابن برهان و ابن خرّوف و ابن درستویه و ابن عصفور و دیگران مخالفت خود را اظهار داشته است. (مقدمه کتاب التسهیل، ص ۶۷).

عنایت دانشمندان اسلامی به علم نحو از آن جهت بود که آن علم به فهم کلام خداوند یعنی قرآن کریم کمک می کند. زمخشری درباره نحو و شرف و فضیلت آن گفته است: «هیچ علمی از علوم اسلامی نیست - اعم از فقه و کلام و تفسیر و حدیث - مگر آن که نیاز آن به علوم عربیّه آشکار است». بسیاری از مسائل اصول فقه و مسائل آن مبتنی بر علم اعراب (نحو) است. تفسیرهای قرآن مشحون است از روایاتی که از سیبویه و اخفش و کسائی و فراء و دیگر نحویان بصری و کوفی نقل شده است. علم نحو نردبانی است برای علم بیان که آن، نکته های نظم قرآن را روشن می سازد. همین زمخشری در ردّ برخی از فقیهان که مخالف نحو بوده اند، گوید: «اینان مصداق مثل سائری هستند که می گوید: "جو را می خورند و آن را نکوهش می کنند". اگر اینان علم لغت و علم نحو را ندیده انگارند و آثار این دو علم را در تفسیر قرآن و اصول فقه بیوشانند، باید خود سخن از استثناء و معرفه و نکره و تعریف جنس و تعریف عهد و فرق میان واو و فا و ثمّ و لام ملک و من تبعیض و فرق میان إنّ و أنّ و مانند این مباحث به میان نیاورند، زیرا همه این ها نحو است. پس باید نظر محمد بن حسن شیبانی را که در کتاب الإیمان خود از این نمط سخن رانده تسفیه نمایند». (مفصل، ص ۲ و ۳).

یکی از علل مهمی که دانشمندان را به توغّل در علم نحو واداشت، انتساب اصل و ریشه آن به حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود. سیوطی به نقل از کتاب الامالی زجاجی می‌گوید: «ابوجعفر محمد بن رستم ضبری با چند واسطه از ابوالاسود دثلی نقل کرده است که من بر علی بن ابی طالب (ع) وارد شدم و او را در اندیشه و فکر یافتم، پرسیدم: یا امیرالمؤمنین به چه می‌اندیشید؟ فرمود: من در شهر شما «لحن» به گوشم خورد از این روی می‌خواهم کتابی در اصول عربیت بنویسم. من گفتم: اگر چنین کنید ما را زنده خواهید کرد و این زبان را پایدار خواهید ساخت. پس از سه روز که نزد ایشان آمدم، صحیفه‌ای را سوی من افکندند که در آن این عبارات بود: «کلام همه آن، اسم و فعل و حرف است. اسم، آن چیزی است که از مسمی خبر می‌دهد و فعل از حرکت مسمی خبر می‌دهد و حرف چیزی است که خبر از معنی می‌دهد که نه اسم است و نه فعل». سپس فرمود: «این را دنبال کن و هرچه که پیش آمد بر آن بیفزای». (الاشباه والنظائر، ج ۱، ص ۱۳). این انتساب را بیشتر دانشمندانی که به علم لغت و نحو پرداخته‌اند در آثار خود یاد کرده‌اند از جمله: ابوحاتم رازی می‌گوید: «زبان عرب فاسد شد از آن گاه که ایرانیان با عرب ارتباط پیدا کردند و زبان‌ها با هم مخلوط گردید و بیشتر از مردم «لحن» را در سخن خود به کار بردند. این کاستی را امیرمؤمنان علی - علیه السلام - دریافت و برای مردم نحو را مرسوم ساخت که آن را ابوالاسود از او گرفت و علم عربیت را بنیان نهاد و دروازه‌ها و راه‌های آن را بر مردم گشود. (کتاب الزینة از ابوحاتم رازی، ج ۱، ص ۷۱). ابوسعید سیرافی می‌گوید: «یکی از عللی که ابوالاسود دثلی را واداشت به این که قواعد نحوی را تنظیم کند این بود که در نتیجه مخلوط شدن ایرانیان، با اعراب زبان آنان دچار تزلزل شده بود» (اخبار النحویین البصریین، ص ۱۳). دیگری گفته است: «ابوالاسود دثلی دید که اعراب ساکن بصره در نتیجه معاشرت با اعاجم دچار "لحن" در کلام شده‌اند به طوری که لحن را در گفته دختر خود نیز مشاهده کرده و گفت زبان فرزندان ما هم فاسد شده و تصمیم گرفت که کتابی که حاوی اصول عربیه باشد وضع و تدوین کند» (الایضاح فی علل النحو، ص ۸۹). برخی گفته‌اند که لحنی که ابوالاسود در سخن دخترش دیده، این بود که گفت: «مَا أَحْسَنُ السَّمَاءِ بِه جَاي مَا أَحْسَنَ السَّمَاءِ كِه اُولَى يَعْنِي چِه چیز در

آسمان نیکوتر است و دومی یعنی چه قدر آسمان نیکوست» (انباه الرواة، ج ۱، ص ۵۱). می‌گویند تعلیقه حضرت علی بن ابی طالب (ع) به ابوالاسود دثلی ده خط بیشتر نبوده و یکی از کوفیان به نام ابواسحق قرشی بر آن افزود و به ده ورق برسانید و اصل آن در امالی زجاجی موجود بوده است (معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۸۱). شاید همین صورت دوم است که قفطی در زمان طلبگی خود در مصر نزد یکی از وراقان (کتابفروشان) دیده است که مشتمل بر ابواب نحو بوده است. (انباه الرواة، ج ۱، ص ۴۰).

کلمه «لحن» که پیش از این یاد شد، هرچند در لغت به معنی «فحوی» و «معنی» است و آیه شریفه: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (سوره محمد، ۴۷/۳۰)، به معنی: «و بشناسی ایشان را در آسای سخن» (کشف‌الاسرار میبیدی، ج ۹، ص ۱۸۸) معنی شده است، اصطلاحاً به معنی خطای در اعراب و عدول از صواب آمده است، ولی عملاً از آن فارسی‌گویی اراده شده است، چنان‌که وقتی به معاویه گفتند که در کلام عبیدالله بن زیاد لحن دیده می‌شود. او گفت: عجیب نیست که برادرزاده من به فارسی سخن گوید. و مقصود او آن بود که سخن فارسی لحن است، زیرا در آن از صورت عربیت عدول شده است (کتاب الملاحن ابن درید، ص ۵۸). و پیش از این نقل شده است که عمر بن الخطاب در طواف خانه کعبه مردی را دید که به فارسی سخن گفت. عمر بازوی او را گرفت و گفت: «باید راهی را بیابی که بتوانی به عربی سخن گویی». (شرح‌المقرب ابن عصفور، ج ۱، ص ۴۰). و می‌گویند که همین عمر، فرزندان خود را بر ارتکاب لحن می‌زد، در حالی که بر خطاهای دیگر نمی‌زد. (معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۰). در این جا باید یادآور شد که گاهی هم خطای در اعراب و بی توجهی به نحو تعبیر به لحن می‌کردند و در این باره اشارات فراوانی در ادب عربی دیده می‌شود مانند:

مَنْطِقٌ صَائِبٌ وَ تَلْحَنُ أَحْيَا نَأْ وَ خَيْرُ الْكَلَامِ مَا كَانَ لَحْنًا

(نقل از لسان‌العرب ذیل کلمه لحن)، یعنی: «او را منطقی صائب و درست است و گاهی مرتکب لحن می‌شود و بهترین کلام آن است که در آن لحن باشد». و همچنین:

وَلَقَدْ لَحْنْتُ لَكُمْ لَكَيْمًا تَعَلَّمُوا وَاللَّحْنُ يَفْهَمُهُ ذَوُ الْأَلْبَابِ

(شرح رهنی الدین استرآبادی بر شافیة ابن حاجب، ج ۴، ص ۱۷۹)
 یعنی: «من مرتکب لحن شدم تا شما آن را نفهمید و صاحبان خرد لحن را درمی یابند». شیوع لحن به پایه‌ای رسید که از لحن یعنی غلط در اعراب دفاع می شد، چنان که جاحظ می گوید: «اعراب رونق برخی از سخن ها را از بین می برد»، و احمد بن فارس بن زکریا می گوید: «در زمان پیشین در نوشتن و خواندن از لحن اجتناب می شد همچون اجتناب از برخی گناهان، ولی اکنون محدثان و فقیهان در آثار خود مرتکب لحن می شوند و اگر به آنان اعتراض شود گویند ما محدث و فقیه هستیم ما را به اعراب چه کار». (الصاحبی، ص ۹۵۶). گویا ترین سخن برای امتناع از به کار بردن اعراب گفته یکی از شاعران به نام عمّار کلبی است که بر اغلاط نحوی او خرده گرفته شده بود و او خشمگین شد و از خود با گفتن این ابیات دفاع کرد:

مَاذَا لَقِينَا مِنَ الْمُسْتَعْرِبِينَ وَمِنْ قِيَاسِ نَحْوِهِمْ هَذَا الَّذِي ابْتَدَعُوا
 چنان که ملاحظه می شود او کسانی را که توجه به اعراب دارند، عرب نمی داند و آنان را «مستعرب» می خواند و رنج خود را از تحمیل اعراب بر کلمات آشکار می سازد و اصول نحو را که مبتنی بر قیاس است بدعت می خواند. او سپس این امر را روشن تر چنین بیان می کند:

إِنْ قُلْتُ قَافِيَةً بِكُرًا يَكُونُ بِهَا قَالُوا: لَحْنٌ وَ هَذَا لَيْسَ مُنْتَصِبًا
 بَيْتٌ خِلَافَ الَّذِي قَاسُوهُ أَوْ ذَرَعُوا وَ ذَاكَ خَفْضٌ، وَ هَذَا لَيْسَ يَرْتَفِعُ
 یعنی: «هرگاه قافیه‌ای نو و تازه در ابیاتم بیاورم که خلاف قیاس و اندازه گیری آنان باشد، می گویند تو مرتکب لحن شده‌ای! این منصوب نیست و آن مجرور است و این نباید مرفوع باشد». او سپس امثله نحویّه را به ریشخند گرفته و می گوید:

وَ حَرَّضُوا بَيْنَ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ حُمُقٍ وَ بَيْنَ زَيْدٍ فَطَالَ الضَّرْبُ وَالْوَجَعُ
 یعنی: «آنان از نادانی عبدالله و زید را به جنگ هم انداخته و ضرب و درد را میان آن دو به درازا کشیده‌اند». او سپس مقایسه‌ای میان عرب‌های اصیل که مطابق طبع خود اعراب گذاری می کنند و اینان که برای زبان خود متوسل قیاس و حيله می شوند فرق بسیار می نهد و می گوید:

كَمْ بَيْنَ قَوْمٍ قَدِ احْتَالُوا لِمَنْطِقِهِمْ وَ بَيْنَ قَوْمٍ عَلَىٰ إِعْرَابِهِمْ طَبِعُوا
 او سپس می‌گوید که من به طریقه خود می‌روم آنچه را که شما می‌فهمید از من
 بگیریید و آنچه را نمی‌فهمید رها کنید:

مَا كُلُّ قَوْلِي مَشْرُوحًا لَكُمْ، فَخُذُوا مَا تَعْرِفُونَ، وَ مَا لَمْ تَعْرِفُوا فَدَعُوا
 در پایان این ابیات، غیر مستقیم اعراب و نحو را به زردشتیان و مسیحیان منسوب
 می‌دارد و می‌گوید: «سرزمین من جایی است که نه آتش زردشتی در آن افروخته
 می‌شود و نه کلیسای مسیحی در آن بنا می‌گردد».

لِأَنَّ أَرْضِي أَرْضٌ لَا تَشْبُ بِهَا نَارُ الْمَجُوسِ وَلَا تُبْنَىٰ بِهَا الْبَيْعُ
 (الخصائص ابن جنی، ج ۱، ص ۲۴۱)

این نوع شکایت و ناراحتی از دست و پاگیری اعراب در زبان شاعران و ادیبان
 دیگر نیز دیده می‌شود مانند آن‌که گفته است:

كُنَّا نَقِيسُ النَّحْوَ فِيمَا مَضَىٰ عَلَىٰ لِسَانِ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ
 فَجَاءَنَا قَوْمٌ يَقِيسُونَهُ عَلَىٰ لُغَىٰ أَشْيَاحِ قَطْرِبَلِ
 (اخبار النحویین البصریین سیرافی، صفحه ۳۵)

یعنی: «ما در گذشته نحو را بر پایه زبان عرب نخستین قیاس کرده بودیم، حال
 گروهی آمده‌اند که آن را می‌خواهند بر زبان شیوخ قطربل قرار دهند». این اثر
 ایرانی نه تنها در نحو، بلکه در مضامین اشعار دیده می‌شد؛ چنان‌که شاعری گوید:
 من چرا توجه خود را به جای این‌که بر ایوان مدائن معطوف دارم خود را به یاد
 «توضیح» و «حومل» و «دخول» یعنی آن جاهایی که امرء القیس آثار خانه‌های
 معشوق خود را در آن دیده، بیندازم:

فَلَسْتُ بِتَارِكِ أَيْوَانَ كِسْرَىٰ لِتَوْضِيحٍ أَوْ لِحَوْمَلٍ فَالِدَّخُولِ
 (الایضاح فی شرح المفصل، ص ۴۸).

منوچهری دامغانی مضمون گریه کردن بر خرابه‌های خانه معشوق را بر
 شاعران عرب به ریشخند گرفته و آنجا که نام شعرای عرب را یک یک ذکر کرده و
 از عنصری به نام «اوستاد اوستادان زمانه» یاد می‌کند می‌گوید:

گو فراز آیند و شعر اوستادم بشنوند تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن
 تا بر آن آثار شعر خویشان گیرند باز نی بر آثار و دیار و رسم و اطلال و دمن

(دیوان منوچهری، ص ۸۱)

بسیاری از شاعران عرب مرتکب خطا در اعراب می شدند و برخی دیگر می آمدند آن خطا را توجیه می کردند و برای آن علت می تراشیدند، چنان که شاعری گفت:

إِنْ مِنْ صَادَ عَقْعَقًا لَمْ شَوْمٌ كَيْفَ مِنْ صَادَ عَقْعَقَانَ وَ بَوْمٌ

یعنی: «آن که یک عگه را شکار کند نافر خنده و شوم است تا چه رسد به کسی که دو عگه و یک جغد را شکار کند»، که «عقعلقان» و «بوم» که به جهت مفعول بودن باید منصوب باشند مرفوع آورده شده اند. دسوقی گفته است شاید «بوم» خبر مبتدای محذوف باشد، یعنی «مَعَهُمَا بَوْمٌ» و «عقعلقان» هم منصوب باشد به فتحه ای که در الف مقدر است (حاشیه دسوقی بر مغنی اللیبب ابن هشام، ج ۲، ص ۳۱۹). چنان که می دانیم دو مکتب نحو یکی در کوفه و یکی در بصره وجود داشته، که آن دو در متجاوز از یکصد و بیست مسأله با هم اختلاف داشته اند که ابن الانباری این اختلافات را در کتاب الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین یاد کرده است و نیز عبداللطیف زبیدی در کتاب ائتلاف النصرة فی اختلاف النحاة الکوفة والبصرة به بیان اختلافات میان این دو مکتب پرداخته است. این دو مکتب، نه تنها در مسائل صرفی و نحوی و لغوی با هم اختلاف داشتند، بلکه در ارزیابی و نقد شاعران نیز نظرهای متفاوت اظهار کرده اند، مثلاً علمای بصره امرء القیس را مقدم می داشتند و علمای کوفه اعشی میمون بن قیس را. (شرح شواهد مغنی از سیوطی، ص ۲۲). گرایش بصریان به سوی زبان اعراب بیابانی و روستا بوده در حالی که کوفیان زبان شهرنشینان و محیط تمدنی را سند و ملاک زبان می دانستند، چنان که ریاشی نحوی که از بصریان است به مردی که هوادار کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت بود و کوفیان را بر بصریان مقدم می داشت گفت: «ما زبان مان را از سوسمارخواران (أكلة الضباب) گرفته ایم و شما زبان تان را از کامه خواران (أكلة الكوامخ) به دست آورده اید» (اخبار النحویین سیرافی، ص ۶۸). از آنجا که کوفیان توجه به زبان شهری داشتند نه روستایی، مجال تأویل قرآن و برداشت های گوناگون از آن برای آنان بیشتر بود. و از همین جهت است که ناصر خسرو می گوید:

تأویل بالله نمودی ترا

رهبرت ار مصحف کوفیستی

(دیوان، ق ۱۱۵/۲۱)

کنغراوی صاحب کتاب الموفی فی نحو الکوفی می‌گوید: «اهل تأویل و فقها و علما نظرهای خود را بر پایه مصطلحات کوفیان می‌نهند و وجوه قرآت و روایات و جوهری که فصحا و بلغا برای کلمات منظور می‌دارند بر همین اساس است» (ص ۹). درباره این‌که تحوّل و گسترش علم نحو از کجا نشأت گرفته، اختلاف است. برخی آن را منتسب به منطق یونان می‌دانند و آن دو را با هم در محک مقایسه قرار می‌دهند و برخی دیگر آن را متأثر از اصول فقه می‌دانند و اصطلاحاتی همچون وجوب و جواز و خیار نحو را با وجوب و استحباب و اباحه فقه مقایسه می‌کنند. اخیراً دکتر فتح‌الله مجتبابی کتابی تحت عنوان نحو هندی و نحو عربی نوشته و آن دو نظر را رد کرده و ثابت کرده که نحو عربی تحت تأثیر نحو سانسکریت بوده است. مقایسه علم نحو با منطق در مناظره میان ابوسعید سیرافی نحوی و متی بن یونس قناتی که تفصیل آن در کتاب المقابسات ابوحنیان توحیدی (ص ۶۸) آمده است، ملاحظه می‌گردد. متی، مدعی بود که اهل منطق نیازی به علم نحو ندارند، ولی نحویان به علم منطق نیازمندند زیرا منطق از معنی بحث می‌کند و نحو از لفظ گفت‌وگو می‌نماید. اگر منطقی از لفظ یا نحوی از معنی گفت‌وگو کند بالعرض است نه بالذات و معنی اشرف از لفظ است، بدین جهت اشرفیت منطق ثابت می‌شود. ابوسعید برای آن‌که ثابت کند که نحو نیز به معنی مربوط است از متی پرسید که «زید افضل الإخوة» و «زید افضل إخوته» کدام صحیح است؟ متی هر دو جمله را درست دانست. ابوسعید گفت: «خطا کردی. جمله دوم نادرست است زیرا برادران زید غیر زید هستند و لذا اگر پرسیده شود برادران زید که هستند؟ پاسخ داده می‌شود عمر و بکر و خالد، نه زید و عمر و بکر و خالد، پس زید خارج از برادرانش است و جایز نیست که افضل برادرانش باشد اما جمله اول درست است زیرا زید یکی از برادران است».

مقایسه میان نحو و فقه هم از داستان زیر به دست می‌آید که روزی میان فرّاء و محمد بن الحسن شیبانی درباره این‌که نحو و فقه کدام افضل می‌باشند، بحث درگرفت. فرّاء نحو را بر فقه ترجیح می‌داد و محمد بن الحسن فقه را بر نحو. فرّاء

گفت: «هر کسی بر عربیت ماهر باشد علوم دیگر بر او آسان می‌گردد». محمدبن الحسن گفت: «تو که مهارت در عربیت داری این سؤال فقهی مرا پاسخ گوی: مردی در میان نماز سهو کرد و دو سجده سهو بجای آورد و سپس در آن دو سجده سهو کرد. چه باید کند؟» فرّاء اندیشید و گفت: «چیزی بر او نیست زیرا مصغّر را دیگر بار مصغّر نکنند» (معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۱۵).

کلمه قیاس که از اصطلاحات فقهی است در نحو عربی بسیار کاربرد دارد، مثلاً می‌گویند در تعارض سماع و قیاس، سماع مقدم است و به همان اکتفا می‌شود مانند قول خداوند بزرگ: «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ». این استعمال مطابق قیاس نیست، ولی باید آن را پذیرفت، ولی چیز دیگر را بر آن نمی‌توان قیاس کرد، مثلاً نمی‌توان به جای «استقام» «استقوم» را به کار برد. (خصائص ابن جنی، ۱۲۳). و گاهی علل نحوی با علل کلامی و فقهی مقایسه می‌گردید، چنان‌که ابن جنی می‌گوید: «علل نحوی به علل کلامی بیشتر ماندگی دارد تا علل فقهی. مثلاً ما نمی‌دانیم چرا و به چه علت نمازهای شبانروزی پنج نوبت شده و بیشتر یا کمتر از آن نشده است، ولی می‌دانیم که چون تلفظ مؤزان و مؤعاد به علت واو ساکن ماقبل مکسور دشوار بوده تبدیل به یا شده است» (خصائص، ص ۴۷).

اصطلاح علل همان است که در این بیت انوری دیده می‌شود:

آن‌که داخل بود اند؛ سخنش صدق و صواب

همچو اندر کلمات عربی نحو و عّال

(دیوان انوری، ج ۱، ص ۲۹۵)

برخی در علل نحو شک کرده و گفته‌اند که اگر قرار است فاعل مرفوع و مفعول منصوب باشد چرا ضَرْبَ زید که زید در حقیقت مفعول است مرفوع شده و إنّ زیداً قام که زید در حقیقت فاعل است منصوب گردیده است و در عَجِبْتُ من قیام زید که زید در حقیقت فاعل است مجرور شده است. (خصائص، ۱۹۱). و این به یاد می‌آورد گفته مولانا را:

مات زید زید اگر فاعل بود لیک فاعل نیست کو عاطل بود

او ز روی لفظ نحوی فاعل است ورنه او مقتول و موتش قاتل است

(مثنوی ص ۲۹۰)

دانشمندان اسلامی علم نحو و صرف را از علوم ادبی به شمار می‌آوردند از جمله سیوطی می‌گوید: «علوم ادب به هشت نوع تقسیم می‌شود: لغت، نحو، صرف، عروض، قافیه، صنعت شعر، اخبار عرب، انساب عرب». سیوطی می‌گوید: «ما دو علم دیگر به آن افزودیم: علم جدل در نحو و علم اصول نحو. در علم اصول نحو قیاس و ترکیب و اقسام آن از قیاس علت و قیاس شبه و قیاس طرد دانسته می‌شود همچون اصول فقه، زیرا میان این دو مناسبتی آشکار است. زیرا نحو هم مانند اصول فقه معقوله است که بر منقول پایه نهاده شده است» (اشباء و نظائر، ج ۱، ص ۹).

نحویان همواره سپاس خداوند را بجای می‌آوردند که آنان را از علمای علم عربیت قرار داده و این نعمتی محمود و ستوده است، زیرا فهم کتاب خداوند تعالی و فهم معانی سخن رسول او (ص) به آن وابسته است و ادراک احکام شرعی که سعادت اخروی متوقف بر آن است با آن دریافته می‌گردد (الایضاح فی شرح المفصل ابن حاجب، ج ۱، ص ۴۷). اهل ادب عقیده داشتند که علم تصریف باید پیش از سایر علوم عربیه فرا گرفته شود زیرا صرف شناسایی ذوات کلمات بدون در نظر گرفتن ترکیب آنها است و فراگیری آنچه مربوط به ذات است مقدم است بر فراگیری احوالی که پس از ترکیب پدیدار می‌گردد، ولی معمولاً آن را مؤخر می‌آورند زیرا دقت و لطف مباحث آن اقتضا می‌کند که طالب پس از تدرّب در عوامل و ریاضت در قیاس به آن پردازد. (الممتع فی التصریف ابن عصفور اشبیلی، ج ۱، ص ۳۱).

با وجود اهمیت علم صرف، نحویان به آن کمتر توجه داشته‌اند و جز شمار کمی در این فن تألیف و تصنیف نداشته‌اند و آن هم نیاز طالب علم را مرتفع نمی‌ساخته است و این نکته را ابن عصفور نحوی (متوفی ۶۶۹) در آغاز کتاب خود بیان داشته است. (الممتع فی التصریف، ج ۱، ص ۲۲). از این روی است که وقتی ابن مالک درباره الفیه خود گفت: «مَقاصِدُ النَّحْوِ بِهَا مَحْوِيَّةٌ»، سیوطی ناچار گردید که کلمه «نحو» را به مطلق علوم عربیت تفسیر کند. زیرا ابن مالک در الفیه خود از صرف نیز بحث کرده است. درباره شمول نحو بر علوم عربیت و وجه تسمیه آن ابن منظور در لسان العرب ذیل کلمه «نحو» گفته است: «مترجمانی که

عارف به زبان و لغت یونان بودند گفته‌اند که آنان علم الفاظ و مباحث آن را «نحو» نامیده‌اند و از این روی یوحنا اسکندرانی را که معرفتی کامل به زبان یونانی داشت، «یحیی النحوی» می‌گفتند. و نحو هر چند که در زبان عربی به معنی قصد و طریق است اصطلاحاً به اعراب‌گذاری سخن عرب (اعراب الکلام العربی) اطلاق شده است». و نیز از همان تهذیب نقل می‌کند که وقتی ابوالاسود دثلی اصول و جوه عربیت را وضع کرد خطاب به مردم گفت: «به همین نحو عمل کنید. «أنو نحوّه» و از این روی این علم نحو نامیده شد».

از آنجا که مهم‌ترین علوم شرعی یعنی فقه و حدیث مبتنی بر علم نحو است توجه دانشمندان بسیار زود به این علم معطوف گردید و در مزایا و فضایل آن سخنان بسیار گفته شد. مثلاً حماد بن سلمه گفته است: «حدیث می‌نویسد و علم نحو نمی‌داند همچون خری است که توبره بی‌جو را بر سر افکنده باشد». (معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۶). محمد بن حسن شیبانی مصاحب ابوحنیفه کتابی تحت عنوان فی الایمان دارد که در آن مسائل بسیاری را بر پایه عربیت و نحو آورده است از جمله گفته است اگر کسی بگوید: «إِنْ دَخَلَ نَارِي أَحَدٌ فَانْتِ طَالِقٌ» پس خود داخل شود حنث قَسَم لازم نیاید و اگر بگوید: «إِنْ دَخَلَ هَذِهِ الدَّارَ أَحَدٌ» پس داخل شود حنث قَسَم (سوگند دروغ خوردن) لازم آید، زیرا اضافه را قرینه‌ای قرار داده که تخصیص داده احد را و آن را از ایشان خارج کرده است».

این توجه و عنایت به نحو و عربیت موجب گردید که علم نحو و عربیت در مدتی کوتاه که از دو قرن تجاوز نمی‌کرد، گسترش سریعی یابد. اگر از نحویان نخستین که از ابوالاسود دثلی کسب علم کردند، بگذریم، باید از خلیل بن احمد فراهیدی و سیبویه و کسائی نام ببریم و سپس در قرن چهارم و پنجم زجاج و ابن‌السراج و الزجاجی و السیرافی و الفارسی و ابن‌جنی ظهور کردند و در قرن ششم زمخشری و ابن‌الانباری و ابوالبقاء عکبری و ابن‌برهان و در قرن هفتم ابن‌مالک و ابن‌حاجب پیدا شدند و در قرن هشتم میراث این علم به ابن‌هشام انصاری نحوی بزرگ جهان اسلام (۷۰۸-۷۶۱) رسید که کتاب مغنی اللیب عن کتب الأعراب او از مهم‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌ها در علم نحو به شمار می‌رود. ابن‌خلدون درباره او می‌گوید: «رجل من اهل الصناعة العربیة من اهل مصر يعرف

بابن هشام، ظهر من کذلما فيه انه استولى على غاية من ملكة تلك الصناعة لم تحصل إلا لسيبويه و ابن جنّي و طبقتهما» (مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۶۹۰).

پس از مکتب بصره و کوفه می توان از مکتب مدینه و اندلس یاد کرد. برای آگاهی از بزرگان این علم باید به کتاب‌هایی مانند *إنباه الرواة على أنباه النُّحاة* جمال الدّین قفطی و *بغية الوعاة في طبقات النُّحاة* جلال الدّین سیوطی مراجعه کرد. پیش از این دو، دانشمندانی همچون سیرافی در *طبقات النُّحاة البصریین* و ابوطیب عبدالواحد حلبی در *مراتب النُّحویین* و زبیدی در *طبقات النُّحاة* و فیروزآبادی در *فی طبقات أئمة اللّغة* به گردآوری تراجم احوال نحویان و اندیشه‌ها و نظرهای آنان پرداخته‌اند. بلاد اسلامی که مشایخ بزرگ علم نحو در آن زندگی می‌کرده‌اند عبارت بود از: حجاز، یمن، بحرین، عمان، یمامه، عراق، سرزمین فارس، جبال، خراسان، گرمسیر، غزنه، ماوراءالنهر، آذربایجان، مذار، ارمنیه، موصل، دیاربکر، دیار مُصْر، الجزیره، عواصم، شام، ساحل دریای روم، مصر، افریقیه، مغرب، جزیره اندلس، جزیره سیسیل. (ج ۱، ص ۳۷).

اگر ما خلیل بن احمد فراهیدی (متوفی ۱۶۰ و به قونئی ۱۷۰) واضع علم عروض را که استاد اصمعی و سبویه بوده و سیرافی درباره او گفته: «كَانَ الْغَايَةَ فِي تَصْحِيحِ الْقِيَاسِ وَ اسْتِخْرَاجِ مَسَائِلِ النَّحْوِ وَ عِلَلِهِ» و ناصر خسرو از او در این شعر یاد کرده:

کردی از بر قریان و پیش ادیب نحو سعدان بخوانده، صرف خلیل

(دیوان، ۲۱/۵۵)

از نخستین نحویان به شمار آوریم می توانیم مرحوم احمد بهمنیار را از نحویان درجه یک قرن چهاردهم هجری محسوب بدانیم و بزرگان میان این دو متجاوز از هزار و دویست سال این علم شریف را زنده نگه داشتند، به ویژه ایرانیان که قصب سبق را در میدان این دانش از دیگران ربودند و نحویان بزرگی در همه شهرهای ایران پیدا شدند که ما از ریزه‌خواران سفره علم و دانش آنان بوده‌ایم.

این وظیفه نهادهای علمی و فرهنگی کرمان است که سلسله بزرگان علم و دانش دانشمندان معاصر را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و حلقه‌های مفقوده

میان این سلسله را پیدا کنند و این مایه تأسف است که ما در هیچ یک از شعب علوم و فنون «تبارنامه علمی» نداریم و برای هیچ یک از آنها نمی‌توانیم تاریخ مضبوط و محقق را تهیه نماییم. نگارنده این سطور که علم نحو را نزد مرحومان سیدهادی و رامینی و شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری و عبدالحمید بدیع‌الزمانی کردستانی به درس خوانده، بیش از یک طبقه را به یاد ندارد و فقط می‌داند که هریک از این سه استاد به ترتیب نزد میرزا کوچک ساوجی در تهران، و شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری در مشهد، و شیخ حبیب‌الله کاشتری در سنندج درس خوانده‌اند. خداوند همه آنان را غرقه رحمت و مغفرت خود قرار دهد که چراغ علم و معرفت را در کشور ما تابان و روشن نگه داشتند.

«انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» مفتخر است که این مجلس را جهت نیکوداشت استاد علامه و ادیب فرزانه مرحوم احمد بهمنیار کرمانی برگزار می‌کند تا آنان که از انفاس قدسیه و دانش سرشار او بهره‌مند گردیده‌اند مناقب و محامد آن فقید را برای نسل جوان بازگو کنند تا اینان سیره علمی و عملی آن مشایخ بزرگ و علمای سترک را اُسوه و نمونه برای خود قرار دهند.

نگارنده، از خوانندگان ارجمند از این‌که این گفتار با عجله و شتاب فراهم شد و نظم و نسق و انسجام در آن رعایت نگردید عذرخواهی می‌کند، چه آن‌که، او در این ماه به دعوت دولت کویت به آن دیار عزیمت کرده بود تا در شورای داوری انتخاب بهترین کتاب در تاریخ طب اسلامی جهان عرب برای دریافت جایزه یکصد هزار دلاری آن کشور شرکت نماید. «وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ».

۱۷

کتابت حدیث و پیوندهای فرهنگی

به نام خداوند جان آفرین

کتابت حدیث و پیوندهای فرهنگی

(۱)

لوح

از آنجا که فرهنگ و تمدن اسلامی نمونه‌ای کامل از یک فرهنگ پویا و تمدن شکوفا بوده است چنانکه توانسته در مدتی که از چند قرن تجاوز نمی‌کرده در همه شعب علوم و فنون و هنر و فلسفه سخن اول را در زمان خود بر زبان آورد، جای آن دارد که از ممیزات آن فرهنگ که عمده آن ارتباط و تبادل و تعامل میان ملل مختلف و روابط و پیوندهای فرهنگی بوده است سخن به میان آورده شود. همایش دو روزه از لوح تا لوح همین هدف را دنبال می‌کند. عنوان همایش که «از لوح گلین تا لوح فشرده» است نشان دهنده این است که خط و کتابت در سیر تاریخی خود چه تأثیری در پیوند فرهنگها و ارتباط تمدن‌ها داشته است. پیش از شروع در اصل مقصود مناسب است سخنی چند از کلمه «لوح» و «خط» و «کتاب» به ویژه معنای نمادین و رمزی و مثلی آن که بیشتر نزد عارفان و اهل بینش معهود بوده است به میان آوریم. تعبیر «لوح محفوظ» از تعبیر قرآنی است که به لوحی اطلاق شده که همه موجودات جهان در آن نگه‌داری شده است و برخی از آن تعبیر به «علم اجمالی حق» می‌کنند. این لوح که فوق مالایتناهی بما لایتناهی است همه اولین و آخرین و پیشینیان و پسینیان را دربردارد و این همان لوحی است که شاعر گفته است:

بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر
خطهایش از کائنات و فاسدات
جز درختان نیست این خط را قلم
نیست این خط را جز از دریا دوات
زندگان هر سه سه خط ایزدند
مردمش انجام و آغازش نبات
که قلم و دوات این لوح به درختان و دریاها تشبیه شده و از آیه شریفه: *ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم*، اخذ شده است این «خط ایزد» به وجود آورنده کتاب خداوند است که:

به نزد آنکه جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است
کتاب خداوند فقط کتاب تدوینی او یعنی قرآن مجید نیست بلکه کتاب تکوین اعم از انفسی که انسان باشد و آفاقی که همان جهان بزرگ است خط و کتاب خداوند است. انسان یعنی جهان کهنه‌ای است از عالم کبیر که جهان مهین است و جان او مایه آرایش آن عالم است که:

جهان مهین را به جان زیب و فری
اگرچه به تن زین جهان کهنی
به فرموده منسوب به مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

أتزعم أنّک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر
این خط ایزد و کتاب الهی به وسیله پیغمبر و خاندان او باید آموخته شود:
خط خدای زود بیاموزی
گر در شوی به خانه پیغمبر
ندهد خدای عرش درین خانه
ایزد عطاش داد محمد را
راحت مگر به رهبری حیدر
نامش علی شناس و لقب کوثر

(۲) خط

دانشمندان درباره آغاز خط و تحول و تطوّر آن بحث‌های فراوانی کرده‌اند. خط فارسی از خط عربی گرفته شده و پیش از آنکه خط عربی مرسوم گردد خط کوفی معمول و متداول بوده است. پیش از اسلام نیز خط‌های متعددی وجود داشته که یکی از اقسام آن خط گشته دبیره یا جستق بوده و پس از اسلام هم وجود داشته است و ایرانیان علوم خود یعنی پزشکی و فلسفه و نجوم و نیز سنت‌های

خود یعنی ایاتکارات (یادگارها) را با آن خط محفوظ داشته‌اند. خط فارسی از نوعی هنرنمایی برخوردار است که ذوق و حساسیت ایرانیان در آن لحاظ شده است. شاعران ما گاه اشاره به برخی از انواع خط فارسی کرده‌اند از جمله خاقانی اشاره به خط نسخ و ثلث و رقاع کرده است:

ور از فقه درمانم آیم به مکتب
نویسم خط نسخ و ثلث و رقاعی
سنائی گوید:

کم زان باری که در دوم تخته
چون نسخ کنی خط محقق را
ناصرخسرو گوید:

در زهد نه‌ای بینا لکن به طمع در
برخوانی در چاه به شب خط معما
توجه شاعران چنان به خط معطوف بوده که انواع حروف را به عنوان رمزی
برای صفات قرار داده است چنانکه شاعر گوید:

چون الفی بود مردمی به مثل
چونک الف مردمی کنون نون شد
که الف، رمز راستی و درستی و سرافرازی و نون، رمز خمیدگی و خفت و ذلت
گرفته شده است و شاعر عرب هم همین توجه را داشته است:

وکان بقده ألقاً قویماً
وها الیوم فی التعویج نون
و یا زمخشری که خود را همچون میمی می‌داند که از دهان کسی خارج می‌شود که
لب زبرین و زیرین او شکاف خورده است:

و مذ أفلح الجهال أیقنتُ أُنئی
أنا المیم و الأيام أفلح أعلم
(اکنون که نادانان خوشبخت گشته‌اند یقین کردم که من همچون میمی هستم و
روزگاران دو لب شکافته است که میم را نمی‌تواند ادا کند و من را هم روزگاران
نمی‌تواند تحمل کند).

و یا آن که خاقانی خود را همچون الفی می‌داند که در دو طرف «طعن» قرار گرفته
است.

چنان استاده‌ام پیش و پس طعن
که استاده الفهای اطعنا

(۳)

حدیث

علم حدیث یکی از علوم شریفه اسلامی به شمار می آید و دانشمندان بسیاری در آن توغل ورزیده و آن را از ابعاد گوناگون مورد بحث قرار داده‌اند. پس از قرآن کریم، حدیث یکی از مبانی مهم علم فقه و احکام است. حدیث که از آن به خبر و اثر و روایت تعبیر می‌شود در نزد اهل سنت به سخنانی اطلاق می‌شود که از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده باشد و نزد شیعه علاوه بر آن بر سخنان ائمه اطهار علیهم السلام نیز اطلاق می‌شود. اهل سنت و جماعت احادیث را در شش مجموعه مدون ساختند که از آن تعبیر به صحاح شش‌گانه می‌کنند که معروف‌ترین آنها صحیح بخاری و صحیح مسلم است و شیعیان هم احادیث خود را در چهار مجموعه مدون ساختند که از آن تعبیر به کتب اربعه می‌شود. دانشمندان در تقسیم نخستین حدیث را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱. حدیث صحیح و آن حدیثی است مسند که اسناد آن به محدثی عادل و ضابط پیوندد. نخستین کسی که احادیث صحیح را گردآوری کرده ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری بوده و پس از او ابوالحسن مسلم بن حجاج به گردآوری احادیث صحیح پرداخته است.

۲. حدیث حسن آن حدیثی است که روایانش به صدق و امانت مشهور باشند ولی به درجه رجال حدیث صحیح نمی‌رسند زیرا در حفظ و اتفاق کاستی دارند. از کسانی که به گردآوری احادیث حسن پرداخته‌اند می‌توان از ابو عیسی ترمذی و ابوداود سجستانی نام برد.

۳. حدیث ضعیف و آن حدیثی است که فاقد شرایط در قسم اول باشد. میزان و معیار صحت و سقم حدیث بستگی به عدالت و راستی و درستی روایان حدیث دارد که اگر در سلسله روایان کسی اشتها به دروغ داشته و یا فسقی از او مشاهده شده باشد آن حدیث از اعتبار ساقط می‌شود هرچند که روایان دیگر در آن سلسله از زهد و عدالت برخوردار باشند. دانشمندان اینکه حدیث تابع اخس روایان است نه اشرف به قیاس منطقی تشبیه کرده‌اند که نتیجه تابع اخس از مقدمتین است از ایجاب و سلب و کلیت و جزئیت چنانکه شاعری گفته است:

إِنَّ الزَّمَانَ لَتَابِعٌ لِلْأَنْزَلِ تَبِعَ النَّتِيجَةَ لِلْأَخْسَرِ الْأَرْدَلِ

(۴)

کتابت حدیث و پیوند فرهنگها

ترا خطّ قید علوم است و خاطر چو زنجیر مرمرکب لشکری را
بیت یاد شده اشاره است به حدیثی که از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است که:
قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابِ یعنی دانش را با نوشتن به بند کشید که ضرب المثل عربی:
العلم صيدٌ والكتبه قيدٌ از همین حدیث اخذ و اقتباس شده است. در آغاز اسلام که
توجه مسلمانان به قرآن کریم معطوف بود چندان توجهی به کتابت حدیث
نمی شد و حتی حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: لَا تَكْتُبُوا
عَنِّي شَيْئاً سِوَى الْقُرْآنِ وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ از سوی من چیزی جز از
قرآن را ننویسید و هر کس که از سوی من غیر از قرآن را نوشته است آن را از بین
ببرد.

دانشمندان علم حدیث نهی از کتابت را برپایه این دانسته اند که چون در آغاز
امر اسلام کاملاً استوار نگردیده بود این نگرانی وجود داشت که برخی از معاندان
به دروغ سخنی از خود بگویند و آن را به پیغمبر منسوب دارند. از این روی
احادیث رسول (ص) در زمان صحابه و تابعین در جوامع مدوّن نگردید بلکه آن
را در سینه های خود که از آن تعبیر به گنج خانه های دانش (خزائن العلم) می کردند
محفوظ می داشتند. از جهتی دیگر همزمانی آنان با رسول خدا و دسترسی به یاران
معتمد و موثوق او آنان را از تدوین شرایع و احکام بی نیاز می کرد.

با استوار گردیدن اسلام و توجه کامل مسلمانان به قرآن، بیم آنکه کتابت
حدیث مردم را از توجه و اقبال به قرآن بازدارد از بین رفت و با از بین رفتن
عالمانی که علم را در سینه داشتند این ترس به وجود آمد که علم هم به سوی
نابودی کشیده شود؛ از این روی اجماع اهل حلّ و عقد بر این قرار گرفت که علمی
که به نوشتن و کتابت درنیاید علم نیست و رسول خدا خود توجه و عنایت به این
مسأله فرمود چنانکه وقتی مردی شکایت به رسول خدا برد که سخنان شما در
خاطره ام نمی ماند پیغمبر فرمود: «إِسْتَعِنْ عَلَيَّ حِفْظِكَ بِيَمِينِكَ» یعنی از دست

خود بر حافظه خود یاری بگیر. پس از آن مسلمانان کوشیدند تا احادیث را از سینه‌های مشایخ به رشته کتابت درآورند و در تحقق این منظور از روش‌های مختلف از قبیل قرائت حدیث بر شیخ و اجازه روایت از او و املاء استاد و استملاء شاگرد در تدوین حدیث استفاده کردند و برای این منظور به بلاد مختلف سفر می‌کردند و احادیثی همچون: *أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ* آنان را بر این امر ترغیب و تشویق می‌کرد.

کثیر بن قیس روایت کرده که من با ابوالدرداء در جامع دمشق نشسته بودم که مردی آمد و به او گفت: ای ابودردا من از مدینه یعنی شهر پیغمبر نزد تو آمده‌ام تا حدیثی از رسول خدا (ص) بر من نقل کنی، ابودردا پرسید: برای کاری دیگر نیامدی؟ گفت: نه. گفت: برای تجارت نیامدی؟ گفت: نه. گفت: فقط برای شنیدن این حدیث آمدم که رسول خدا فرمود: *مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ بِهِ طَرِيقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ* یعنی هر که راهی را بییماید که در آن علمی را بجوید خداوند راهی از راههای بهشت را بر او می‌گشاید.

خطیب بغدادی ۳۹۲ هـ / ۱۰۰۲ م - ۴۶۳ هـ / ۱۰۷۱ م کتابی تحت عنوان: *الرحلة الى طلب الحديث* تألیف کرده و در آن کتاب فضیلت مسافرت برای کسب حدیث و دیدار مشایخ و ثقات را نقل کرده و نیز ذکر می‌کند که خود به بلاد مختلف سفر کرده تا روایت‌های صحیح را از علما و بزرگان به سماع اخذ کند و از جمله شهرهایی که او بدین منظور دیدار کرده بصره، نیشابور، اصفهان، دینور، همدان، کوفه، ری، دمشق، صور، بیت المقدس و حرمین شریفین یعنی مکه و مدینه را برمی‌شمارد. او در کتاب دیگر خود که به نام *تقييد العلم* نامیده روش ضبط و ثبت احادیث و شناختن حدیث صحیح از ضعیف را یاد می‌کند و در کتاب شرف *أصحاب الحديث* به تحسین و تمجید محدثان می‌پردازد.

تأکیدی که در قرآن برای سیر و گردش در زمین و مشاهده آفاق و انفس شده و نیز تشویق و ترغیبی که برای مسافرت برای جستن دانش به ویژه حدیث صورت گرفته باعث به وجود آمدن سفرنامه‌هایی همچون سفرنامه ناصر خسرو و ابودلف و ابن فضلان و ابن بطوطه و ابن جبیر گردید و بیت زیر نشان دهنده نشاط سفر و دیدار اقوام مختلف و ایجاد روابط و پیوند میان فرهنگهای گوناگون است:

تَشَرَّقْتُ حَتَّى قَدْ نَسِيتُ الْمَغَارِبَا

چنین هرگز ندیدستم فلاخن

تَغَرَّبْتُ حَتَّى لَمْ أُجِدْ ذَكَرَ مَشْرِقِي

به سند انداخت، گاهم گه به مغرب

راقم این سطور در این گفتار می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که شیوه و روش گردآوری حدیث و شناخت روایت و درایت آن علاوه بر آنکه موجب نشر فضائل اخلاقی، که مبانی آن به حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام می‌پیوندد، گردید، تشویق به مسافرت‌های دور و دراز برای کسب حدیث و دیدار مردمان مختلف موجب شناخت فرهنگ‌های گوناگون و تبادل اندیشه‌ها و تعاطی افکار می‌گردید و همین امر (غیرمستقیم) باعث گسترش علم و فرهنگ در تمدن اسلامی شده است.

۱۸

بهاء الدّین خرّمشاهی

به نام خداوند جان و خرد

بازیست پیش حکمت لقمانم زیرا که ترجمانِ طواسینم
زبان‌دانی و دانستن فنّ ترجمه از فضائل و محاسن یک دانشمند به شمار می‌آید.
به‌ویژه آنکه فاضل فیهیخته‌ای همچون «استاد بهاء‌الدین خرّمشاهی» نیروی
جوانی و دانش موروث و مکتسب خود را وقف ترجمهٔ سخن خداوند بزرگ
نماید که:

دریای سخن‌ها سخنِ خوب خداست پرگوهر باقیمت و پرلؤلؤ لالا
در فضیلت زبان‌دانی همین بس که پیغمبر اکرم (ص) زید بن ثابت را تشویق و
ترغیب فرمود که زبان سُرّیانی و عبری را فراگیرد و در اهمّیت ترجمه اینکه سلمان
فارسی سورهٔ فاتحه‌الکتاب را برای ایرانیان به فارسی ترجمه کند تا آنان تا وقتی که
به تلفّظ عربی خو نگرفته‌اند در نماز قرائت کنند. در تمدّن اسلامی هر زبان به
منزلت یک «انسان» به شمار آمده که: *وَكُلُّ لِسَانٍ فِي الْحَقِيقَةِ انْسَانٌ*.

زبان‌دانان اسلامی با ترجمهٔ کتابهای علمی و فلسفی از زبانهای یونانی و
سریانی و پهلوی و سانسکریت موفق شدند که شخصیت‌های بزرگ فلسفی
همچون ارسطو و افلاطون و بزرگان پزشکی مانند بقراط و جالینوس و سرآمدان
علمی نظیر اقلیدس و بطلمیوس را وارد صحنهٔ علمی خود کنند و بدان وسیله
فرهنگ و علم را در تمدّن اسلامی توانگر و توانمند گردانند. مترجمان بزرگی
همچون عبدالله بن مقفّع و عبدالحمید کاتب با ترجمه‌هایی که از زبان پهلوی به
زبان عربی انجام دادند توفیق یافتند که اسلوب‌ها و سبک‌های ویژه زبان مبدأ،

یعنی زبان پهلوی، را که عبارت از ایجاز و جزالت بود وارد زبان مقصد، یعنی زبان عربی، نمایند. این همان ایجاز و اسهاب و جزالت و صلابتی بود که جاحظ آن را در کتاب کاروند از کتابهای بلاغی ایرانیان دریافته بود. در حوزه علم در تمدن اسلامی مکتب‌های متعددی در ترجمه به وجود آمد که از مهم‌ترین آنها یکی مکتب یوحنا بن بطریق و ابن ناعمه حمصی بود که آنان در برابر کلمات مفردة یونانی کلمه‌ای مفرد از زبان عربی - که معادل آن بود - به کار می‌بردند و به قول معروف ترجمه تحت‌اللفظی می‌کردند و مکتب دیگر، مکتب حنین بن اسحق و حبیش بن الأعمس و همکاران او بود که معنا و محتوای جمله‌ای را در ذهن می‌آوردند و محصول آن را طئی جمله‌ای دیگر به زبان عربی برمی‌گرداندند و مسلماً روش این مکتب بهتر و استوارتر از روش مکتب اول بوده است. مترجمان نخستین قرآن به جهت آنکه مبادا خیانت در امانت کرده باشند در آغاز روش اول را به کار می‌بردند و به تدریج متوجه شدند که روش دوم بیشتر وافی به مقصود است و امانت که تفهیم معانی کماهی می‌باشد در آن بیشتر رعایت می‌شود. مثلاً ما می‌بینیم که در تفسیر طبری «لو كانوا يعلمون» به «اگر بودند دانند» و در تفسیر میبدی به «اگر دانندی» ترجمه شده است که در صورت اول تحت‌اللفظی و کلمه به کلمه ترجمه شده و در زبان فارسی ضعف تألیف دارد و در صورت دوم که مفهوم به مفهوم در نظر گرفته شده، این کاستی برطرف گردیده است. خرمشاهی به رمز و راز روش‌های ترجمه این دو مکتب نیک آگاه بود و در ترجمه قرآن خود کوشش می‌کرد راه دوری از افراط و تفریط و غلو و تقصیر را بجوید و برای خود راهی میانین و جاده وسطی را برگزیند. از این روی ترجمه او مورد استقبال خواص و عوام قرار گرفته است. *جَزَاهُ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ عَنِ الْهُدَى.*

بهاء‌الدین خرمشاهی را من در سال ۱۳۴۳ شناختم آن گاه که پس از دو سال در مدرسه السنه شرقیه دانشگاه لندن به تدریس پرداخته بودم بازگشتم. پیش از آن من در سال ۱۳۳۹ پس از آزمایش کتبی و شفاهی رسماً دانشیار دانشگاه شدم و برپایه کتاب‌ها و مقالاتی که در طئی پنج سال نوشتم، در سال ۱۳۴۵ به استادی منصوب گردیدم هرچند که در این مدت بیست سال که بازنشسته شده‌ام از «حقوق» استادیاری برخوردار می‌گردم. دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در دوره‌ای که من

دانشیار و خرمشاهی دانشجو بود بهترین و درخشان‌ترین دوره‌های خود را می‌گذرانند و جذابیّت آن چنان بود که دانشجویان بسیاری از رشته‌های دیگر از جمله پزشکی را رها می‌کردند و به زبان و ادبیّات فارسی که هویت ملی ما بدان وابسته است روی می‌آوردند. علّت این شکوفایی و درخشندگی علمی نخست این بود که استادان بزرگوار و دانشمندان پرتوانی در آن دانشکده تدریس می‌کردند که از میان طبقه اوّل آن می‌توان از مرحوم بدیع الزّمان فروزانفر و جلال الدّین همایی و سیّد محمّد تقی مدرّس رضوی و از طبقه دوم از مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر محمّد معین و دکتر پرویز ناتل خانلری نام برد.

من و دکتر سیّد جعفر شهیدی و دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب در طبقه سوم قرار می‌گرفتیم که از همین طبقه، دانشگاه‌های دیگر در تهران و دانشگاه‌های شهرستان‌ها از نتیجه کوشش‌های علمی و دانش سرشار آنان بهره‌مند می‌گشتند. دکتر امیرحسن یزدگردی و دکتر مهدی حمیدی شیرازی که متقلّد تدریس فارسی در دانشکده الهیّات دانشگاه تهران بودند و دکتر علی فاضل و دکتر حسین کریمان که تدریس فارسی در دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) را به عهده داشتند و دکتر غلامحسین یوسفی که در مشهد و دکتر منوچهر مرتضوی که در تبریز به تدریس زبان و ادبیّات فارسی می‌پرداختند از همین طبقه و در همین دوره بودند. علّت دیگر، وجود رئیس‌ان دانشمند و دانش دوست و مشوّقان و حامیان با اخلاص و دلسوز بود که هدفشان این بود که دانشکده ادبیّات بهترین مرکز علمی، حدّ اقل در خاورمیانه بشود که در ادب و فرهنگ و تاریخ و فلسفه کشورمان «حرف اوّل» را در این منطقه بزند. دکتر علی‌اکبر سیاسی رئیس دانشکده و دکتر غلامحسین صدیقی رئیس گروه علوم اجتماعی و دکتر یحیی مهدوی رئیس گروه فلسفه و دکتر ذبیح‌الله صفا رئیس گروه فارسی، سیاست علمی آن دانشکده را تعیین می‌کردند و در هر رشته بازوی معلّمان جوان را می‌گرفتند و بالا می‌کشیدند تا محیط علمی دانشکده راه ترقی و تعالی و کمال را بپیماید و جانشینان شایسته‌ای برای استادان بزرگ پیدا شوند. علّت سوم آنکه وجود همین استادان و پرورش این معلّمان جوان جاذبیّت را به وجود آورده بود که دانشکده ادبیّات کعبه آمال و محل اقامت و تدریس استادان بزرگ و افاضل و امثال جهان گردیده بود. پروفیسور

هانری کربن هر سال به ایران می‌آمد و در دانشکده جلسه‌های علمی برپا می‌کرد و در نتیجه مباحثات و مفاوضات خود را با علامه طباطبایی بر استادان و دانشجویان عرضه می‌داشت و متجاوز از بیست کتاب در فلسفه و عرفان ایرانی در این مدت به جامعه علمی تقدیم داشت. پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو شغل خود را در ژاپن رها کرد و چند سال در ایران اقامت گزید و بر ترجمه کتابهای خدا و انسان در قرآن و مفاهیم دینی و اخلاقی در قرآن و بنیاد حکمت سبزواری نظارت کرد و کلاس درس فصوص‌الحکم تشکیل داد که هنوز هم دکتر غلامرضا اعوانی و دکتر نصرالله پورجوادی به یاد آن دوره هستند و نیز موفق شد تا با یاری راقم این سطور، بخش الهی عام از شرح منظومه حکمت سبزواری را به انگلیسی ترجمه کند که آن ترجمه در همان سالها در نیویورک چاپ شد. پروفیسور ریچارد والزر نویسنده مقالات «اخلاق» و «افلاطون» در دایرةالمعارف اسلام از آکسفورد به تهران آمد و کتاب آراء اهل المدينة الفاضلة خود را تکمیل نمود و همان کتاب را در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل برای یک نیمسال تدریس کرد. دکتر عبدالرحمن بدوی به مدت یکسال در تهران اقامت گزید و علاوه بر تدریس فلسفه و عرفان کتابهای افلاطون فی الاسلام و صوان الحکمه سجستانی را به جامعه علمی ایران تقدیم نمود. این‌ها غیر از مواردی بود که سخنرانی‌های یک روزه توأم با گفت و گو به وسیله دانشمندانی همچون: لوی گارده، مونتگمری وات، محمد ارکون، فرید جبر، چارلز ادمز، هرمان لندلت و دیگران ایراد می‌شد. با این مقدمات که از آن تصویری کوتاه از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به دست آمد به خوبی می‌توان دریافت کرد که چرا بهاء‌الدین خرمشاهی و کامران فانی دانشکده پزشکی را رها می‌کنند و آرزوی جراح شدن و پول کلان بدست آوردن را از سر خود به‌در می‌برند و به دانشکده ادبیات می‌پیوندند. استادان آنان چه افسونی بر آنان خواندند که چنین فرهیختگانی را تشویق به علم و دین کردند. آیا این جای سؤال نیست که چنان محیط گرم و پرشور که معلّم و متعلّم از آن لذّت می‌بردند جای خود را به محیطی سرد و خسته‌کننده داده که اولیای علمی آن خود اعتراف دارند بر اینکه اکثر دانشجویان نمره جوی و مدرک‌گرا شده‌اند. عرضی دمشقی در کتاب الارصاد خود تصویری از دانشگاه

مراغه و رئیس آن خواجه نصیرالدین طوسی به دست می دهد که بی اختیار باید گفت که چه بودیم و چه شدیم. او می گوید محیط علمی آن مرکز علمی چنان گرم و فضای آن دلگرم کننده بود و ما دانشجویان چنان در لذت علمی فرو رفته بودیم که عشیره و اخوان و یاران خود را از یاد بردیم و استاد ما یعنی خواجه چنان ما را در پناه حمایت و کنف رعایت خود قرار می داد که احساس می کردیم در کنار پدرانمان هستیم و متمثل به این بیت می شود:

نَمِیلُ الی جَوَانِبِهِ کَأَنَا اِذَا مَلْنَا نَمِیلُ الی اَبینَا

خرّمشاهی در چنان محیطی به فراگرفتن ادبیات فارسی و عربی و قرآن پرداخت. من که در همان سالها قرآن و حدیث و امثال و اشعار عربی ناصر خسرو را بر او و دوستانش همچون کامران فانی و سعید حمیدیان و قدمعلی صرّامی ارائه می دادم و روشی را برگزیده بودم که آنان به ادب عرب و فرهنگ و علوم اسلامی که پایه و مایه ادب فارسی است شیفته و علاقه مند گردند. کوتاه سخن آنکه این محیط گرم علمی و محبت دانشجویانی همچون خرّمشاهی موجب شده بود که من تدریس در ایران و تربیت ابناء وطن را با هیچ موقعیتی معاوضه و مبادله نکنم. چنانکه پس از دو سال تدریس در دانشگاه لندن وقتی می خواستند برای همیشه مرا در آنجا نگه دارند به هیچ وجه نپذیرفتم؛ حتی تمدید آن را برای یکسال دیگر نیز قبول نکردم و قول پروفیسور لمبتون مدیر بخش فارسی آن دانشگاه را که در فرودگاه به من گفت: «شما را از ما می گیرند و یقین داریم که از وجودتان استفاده نخواهند کرد» به ریشخند گرفتم ولی بعدها معلوم شد که چه قدر پیش بینی او درست بود و تصمیم من هم درست بود که من در کجای دنیا می توانستم دانشجویانی با محبت و دانش دوست همچون خرّمشاهی و فانی پیدا کنم، چه آنکه آنان با عبدالحسین آذرنگ و حسین معصومی همدانی و سیروس شمیسا و تنی چند از دانشجویان به معنی واقعی کلمه پس از تعطیل شدن دانشگاهها در سال ۱۳۵۹ در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران کلاس درسی تشکیل دادند که به مدت دو سال هفته ای چهار ساعت نزد من شرح منظومه حکمت سبزواری و مطوّل سعدالدین تفتازانی می خواندند و در سال ۱۳۶۱ که بازنشسته شدم همین یاران باوفا سازمان دایرةالمعارف تشیع را با اشرف و

نظارت من تشکیل دادند و کتاب طرح تدوین دایرةالمعارف تشیّع مرا دستورالعمل کار ساختند، که اکنون نه مجلد از آن دایرةالمعارف چاپ و منتشر شده است و با کمک برخی از همین دوستان موفق شدم که بنیاد دایرةالمعارف اسلامی را با اشارت مقام معظم رهبری پایه‌ریزی کنم که دانشنامه جهان اسلام که تاکنون هفت مجلد آن چاپ و منتشر شده یکی از محصولات کوشش‌های آن دوران است و این خود شاهدهی صادق است بر اینکه اگر محیط گرم و صمیمی علمی به وجود بیاوریم و دانشجویان مستعد را تشویق کنیم در طول زمان چه ثمرات گرانبهایی نصیبمان خواهد گردید.

شرح احوال و آثار و افکار خرمشاهی در کتاب فرار از فلسفه او مندرج گشته و خلاصه گونه‌ای از آن هم در این زندگی‌نامه به نظر خوانندگان می‌رسد و نیازی نیست که من در آن باره چیزی بگویم. بنابراین بهتر آن است که باز هم محبت‌های متواتر او را نسبت به خود بازگو کنم. در سال ۱۳۷۸ که افتخار مصاحبت با او برای من در فرهنگستان زبان و ادب فارسی هر دو هفته یکبار دست می‌داد، او رسیدن مرا به سن هفتاد سالگی تبریک گفت و خواست موافقت کنم که ایشان با یاری، جوان فاضل و پرتوان و باوفا، جويا جهان‌بخش مجموعه مقالاتی را از همکاران و دوستان و شاگردان قدیم و جدید گردآورند و به رسم محبت و وفاداری و تذکار دوران گذشته به من اهدا نمایند و نیز خواستند که من شرح زندگی و فعالیت‌های علمی خود را در آغاز آن مجموعه بیاورم. این مجموعه با شصت مقاله فارسی و ده مقاله عربی و ده مقاله انگلیسی و فرانسه در دو جلد مشتمل بر ۱۷۷۰ صفحه با همت این دو بزرگوار آماده و در سال ۱۳۷۹ به وسیله انتشارات سینا نگار تحت عنوان: محقق‌نامه، «مقالات تقدیم شده به استاد دکتر محقق به مناسبت گذشت هفتاد سال زندگی و پنجاه سال خدمات علمی و فرهنگی و دانشگاهی» چاپ و منتشر گشت. سیصد صفحه از این مجموعه اختصاص به زندگی‌نامه و کتاب‌نامه خود من دارد که همراه با تصاویر مختلف از دوران زندگی و مکاتبات گوناگون با بزرگان و استادان کشورهای مختلف است. خرمشاهی همچون سیروس شمیسا هر یک قصیده‌ای درباره‌ی من سروده و به این مجموعه افزوده‌اند که من با شرمندگی خود را در برابر اطراء المادح و غصّ المسامح احساس می‌کنم. چه آنکه آنان از

فرط محبت در مدح من افراط فرموده از عیوب من با عین الرضا چشم پوشی کرده‌اند. اکنون با وجود مضایق مادی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خود را سرشار از سرور و شعف احساس می‌کنم که در این مدت کوتاهی که عهده‌دار اداره آن بوده‌ام با کمک یاران و همکاران موفق شده‌ام یاد بهترین استادان خود را گرامی دارم و به ذکر محامد و مناقب آنان پردازم. حال نوبت طبقه بعدی شده است که من خود در به فعلیت رساندن استعدادهای نهفته آنان سهم بوده‌ام و این شادی و غرور من مضاعف گردیده که از دانشجوی کهن و استاد دانش‌گستر کنونی یعنی بهاءالدین خرّمشاهی مراتب تقدیر و تجلیل خود را اظهار می‌دارم و زبان حال خود را در این مجلس شریف و در این اوقات مبارک با دو بیت خواجه شیراز بیان می‌نمایم:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی مفتخر است که این محفل کریم و مجلس شریف را برای بزرگداشت فرهیخته مرد میدان ادب و عرفان و فرهنگ این کشور برپا می‌دارد و از خداوند بزرگ می‌خواهد که عمر پربار و برکت خرّمشاهی را چنان دراز گرداند تا آثار ارزنده و نفیس او به اضعاف مضاعفه برسد و مردم قرآن‌خوان و ادب‌دوست این سرزمین که همیشه مورد لطف و کرم خداوندی بوده‌اند از علم سرشار او بهره‌مند و از بحر زخارش سیراب گردند. بمنتّه تعالی و کرمه.

۱۹

گزارشی از سفر کوتاه علمی به حیدرآباد هند

۱۵ فوریه ۲۰۰۶ / ۲۶ بهمن ۱۳۸۴

میراث پزشکی ایران و هند

به نام خدائی که هست و یکیست

نهادهائی که در سراسر سرزمین هندوستان علماً و عملاً به پزشکی سنتی که از آن به «طب یونانی» تعبیر می‌کنند می‌پردازند با مشارکت کنسولگری جمهوری اسلامی در حیدرآباد همایشی یک روزه در تالار بزرگ لیاقت علی خان که از مرافق موزه سالار جنگ است تشکیل دادند. این همایش با سخنان دکتر سید احتشام حسنین رئیس دانشگاه مرکزی حیدرآباد و پروفیسور محمد سلیمان صدیقی رئیس دانشگاه عثمانیه و آقای حسین روش سرکنسول جمهوری اسلامی ایران و چند تن از مدیران اجرائی آن همایش افتتاح گشت. از ایران که فقط من حضور داشتم که در همان جلسه افتتاحیه کلیاتی درباره اهمیت و ارزش طب اسلامی و ممیزات و مشخصات آن ایراد کردم و در ضمن انتساب طبی را که در آن پزشکانی از کشورهای مختلف اسلامی شرکت داشتند به یونان نادرست دانستم و اشاره کردم به اینکه هر چند آثار بقراط و جالینوس از مهم‌ترین مواد و مایه‌های پزشکی دوره اسلامی بوده ولی نباید سهم جندی شاپور و پزشکان آن دانشگاه همچون خاندان بختیشوع و نیز سهم هندیان به ویژه کتابهای سسرده و چرک که علی بن ربن طبری از آنها در فردوس الحکمه خود استفاده کرده است ندیده گرفت. بر پایه همین دلیل من در این گزارش به خود اجازه می‌دهم که در مواردی که آنان طب یونانی به کار برده‌اند طب اسلامی به کار ببرم و از آن طبی را اراده کنم که در تمدن اسلامی رایج بوده و دانشمندانی از سرزمین‌های مختلف در آن شرکت داشته‌اند از جمله رازی از ری و بیرونی از خوارزم و ابن سینا از بخارا و جرجانی از گرگان و

ابن قف از کرک و ابن رشد از قرطبه و قطب‌الدین شیرازی از شیراز و موفق‌الدین هروی از هرات و ابوالحسن طبری از طبرستان و علی بن عباس از اهواز و ابن جزار قیروانی از تونس و ابن بطلان از بغداد و ابن رضوان از قاهره و زهراوی از اندلس و ده‌ها بلکه صدها پزشک و داروشناس و جراح در شعب مختلف این فن شریف در ابعاد علمی و عملی خدمت کرده‌اند و غربیان با ترجمه و استفاده از آثار آنان توانستند این علم را به حد کمال برسانند.

من هر چند قصد داشتم سخنرانی خود را درباره تعلیم و تعلم علم پزشکی در دوره‌های اسلامی قرار دهم ولی در معرفی من چون اشاره به طرح تدوین دائرةالمعارف علم پزشکی که سالها پیش فراهم آورده بودم و ترجمه انگلیسی آن در هند و ترجمه عربی آن در اردن چاپ شده بود ترجیح دادم که آن طرح را به زبان انگلیسی در آن مجلس به صورت خلاصه ارائه دهم. سخنرانی‌های دیگر به زبان انگلیسی و اردو بود که عناوین مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار بود:

۱. مقدمه‌ای کوتاه درباره طب اسلامی و آثار مثبت طب هندی - ایرانی ۲. مفهوم اساسی اصطلاح «مزاج» در طب اسلامی ۳. اهمیت اقتصادی در دسترس بودن داروهای گیاهی در ایران ۴. بررسی و نقد کتاب یادگار رضائی در علم پزشکی ۵. برخی از بیماری‌های شایع در محیط ایران و کیفیت درمان آن‌ها ۶. نسخه‌های خطی فارسی در پزشکی در کتابخانه‌های حیدرآباد ۷. سهم پزشکان قدیم ایرانی در تکمیل طب اسلامی ۸. نقش زبان فارسی در گسترش طب اسلامی ۹. ابداعات و اکتشافات رازی در علم پزشکی ۱۰. ضرورت استفاده از طب اسلامی در کشورهای نظیر ایران ۱۱. کتاب الحاوی رازی به عنوان یکی از مهم‌ترین دائرةالمعارف پزشکی ۱۲. نسخه‌های خطی پزشکی فارسی در کتابخانه موزه سالار جنگ حیدرآباد ۱۳. اهمیت تاریخی کتاب الحاوی رازی ۱۴. ارتباط علم پزشکی با علم احکام نجوم (طالع‌شناسی) ۱۵. زندگی و آثار حکیم اعظم‌خان با اشاره خاص به محیط اعظم و اکسیر اعظم ۱۶. پزشکان ایرانی و علم جراحی
- پیش از قرائت مقاله خود اشاره به این مطلب شد که تا کنون هشت هزار پرونده علمی بر اساس منابعی که نام آن‌ها در این طرح آمده آماده گردیده و اگر مشکلات و مضایق مادی برای انجام این طرح برطرف گردد این هدف علمی صورت عملی

به خود خواهد گرفت و نخست صورت فارسی آن و سپس ترجمه عربی و انگلیسی آن به مرحله اجرا خواهد درآمد و این خود حرکتی خواهد بود که نشان می‌دهد که مسلمانان به ویژه ایرانیان چه سهم بزرگی در پیشرفت این علم داشته‌اند.

الف: مقدمه‌ای کوتاه بر طرح

در اسلام به علم پزشکی اهمیت بسیار داده شده و پس از علم حلال و حرام یعنی علم فقه از شریف‌ترین علم‌ها به شمار آمده و در حدیث شریف «علم ابدان» در کنار «علم ادیان» قرار گرفته است چه آنکه اگر تن سالم نباشد نمی‌تواند درباره مبدأ جهان بیندیشد و او را ستایش و پرستش کند. حکیم میسری پزشک بزرگ و نامدار ایرانی در مقدمه دانشنامه پزشکی خود چنین می‌گوید:

| | |
|----------------------------|----------------------------------|
| پزشکی را و دین را گر ندانی | زیانست این جهان و آن جهانی |
| پزشکی دانشش تن را پناهست | و دین دانستنش جان را سپاهست |
| تنی باید درست و راست کردار | نه با ریش و نه با درد و نه بیمار |
| که دین ایزدی بتواند آموخت | به دانش جان خود بتواند افروخت |

یکی از منابع مهم پزشکی در جهان اسلام آثار پزشکی ایرانی بوده چه آنکه در پیش از اسلام در ایران علم پزشکی و داروشناسی و گیاهان دارویی رونق و رواج فراوانی داشته و «پجشگان» یعنی پزشکان یکی از طبقات ممتاز جامعه به شمار می‌آمده‌اند. داستان برزویه طبیب در آغاز کلیله و دمنه نشان دهنده شرافت علم پزشکی و مبانی اخلاق و آداب آن در ایران پیش از اسلام است و بیمارستان جندی شاپور اهواز یکی از مراکز مهم این علم در ایران بوده که در آن دانشمندان ایرانی و یونانی و هندی با هر آئین و مذهبی به این پیشه شریف اشتغال داشته‌اند و آثار آن مرکز علمی و سایر مراکز دیگر حتی قرن‌ها پس از اسلام باقی بوده است. از شاپور بن سهل که در سال ۲۵۵ هجری وفات یافته کتابی تحت عنوان «القرافادین فی البیمارستان» باقی مانده و او که خود را در آغاز کتاب «کبیر بیمارستان جندی شاپور بمدینه اهواز» معرفی می‌کند در این کتاب داروهای مرکبی را که برای بیماری‌های مختلف به کار می‌رود و در بیمارستان نگهداری می‌شود به تفصیل یاد

کرده است.

اسلام که حد و مرزی برای بهره‌برداری از علم و دانش نمی‌شناخت نه تنها از طب ایرانی بلکه از طب هندی نیز استفاده کرد. علی بن ربن طبری که از قدیم‌ترین دانشمندانی است که در علم پزشکی کتابی جامع در طب تألیف کرده گفتار چهارم از کتاب خود «فردوس الحکمه» را تحت عنوان «من جوامع کتب الهند» قرار داده و در آن از دو منبع مهم هندی یعنی «کتاب سسرده» و «کتاب چرک» که ترجمه‌های عربی آن موجود بوده مطالب فراوانی را نقل می‌کند ولی مهم‌ترین منبع پزشکی اسلامی آثار دانشمندان یونانی به ویژه بقراط و جالینوس بوده است. از حنین بن اسحق رساله‌ای در دست است که او در آن متجاوز از یکصد کتاب از جالینوس را بر می‌شمارد که به وسیله او و یارانش از زبان یونانی به زبان عربی ترجمه شده است این آثار مورد استفاده دانشمندان بزرگ اسلامی همچون علی بن عباس مجوسی اهوازی در کتاب «کامل الصناعة» و محمد بن زکریای رازی در «الحاوی» و ابن سینا در «قانون» و ابوریحان بیرونی در «الصیدنه» قرار گرفت و این کتابها منبع مهمی برای تألیف دانشمندان بزرگ ایرانی که پزشکی را به زبان فارسی برای مردمان این مرز و بوم تألیف کردند گردید که از مهم‌ترین این تألیفات می‌توانیم از «الابنیه عن حقایق الادویه» ابومنصور موفق هروی و «هدایة المتعلمین» اخوینی بخاری و «ذخیره خوارزمشاهی» سید اسماعیل جرجانی را نام ببریم.

با توجهی که دانشمندان بزرگ اسلامی به علم پزشکی داشتند این علم گسترش فراوانی پیدا کرد و شعبه‌ها و فروع زیادی در آن پیدا شد که این تشعب و تنوع‌گاه به موضوعات آن علم مرتبط می‌شود همچون پزشکی و دامپزشکی و داروشناسی و معرفت عقاقیر و گیاهان داروئی، گاه به کیفیت درمان همچون کی (داغ کردن) جبر (شکسته بندی) «عمل الید» (جراحی)، و گاه به روش درمان همچون روش اصحاب قیاس و اصحاب تجارب و اصحاب طب حیلی، و گاه به حالت‌های مختلف انسان‌ها هنگام معالجه و درمان همچون «تدبیر الاصحاح» یعنی پزشکی و نگاهداشت سلامتی کسانی که از تندرستی برخوردارند و «تدبیر الحبالی» یعنی پزشکی و نگاهداشت سلامتی زنان آبستن به منظور سالم نگاهداشتن کودک در

رحم، و «تدبیر المولردین» پزشکی نوزادان، و «تدبیرالصبيان» پزشکی کودکان، «تدبیرالمشاخ» پزشکی سالخوردگان.

دانشمندان اسلامی آنچه را که در قرآن و احادیث درباره حفظ صحت و سلامتی و جلوگیری از بیماری‌ها وارد شده بود گردآوری کردند که از میان مهم‌ترین این مجموعه‌ها می‌توانیم «الطّب فی الكتاب و السنة» عبداللطیف بغدادی، و «الطّب النبوی» ذهبی، و «الطّب النبوی» ابن القیم، و «الرحمة فی الطّب و الحکمة» سیوطی را نام ببریم در این کتابها دستورهای کلی برای حفظ و نگاهداشت سلامتی داده شده از جمله آن که در خوردن و آشامیدن نباید اسراف ورزید، و معده آغاز هر درد و پرهیز از خوردن آغاز هر درمانی است، و تا آنجا که امکان دارد بیماری را با غذا درمان بخشید، نباید به دارو روی آورد.

گذشته از مجموعه‌های طبی مانند کامل‌الصناعة و حاوی و قانون و هدایة‌المتعلمین و ذخیره خوارزمشاهی که پیش از این به آن‌ها اشاره شد پزشکان بزرگ کتابهای مفرد یا تک‌نامه‌ها درباره، بیماری‌های گوناگون تألیف کرده‌اند همچون «فی المرض المسمی دیابیطا» عبداللطیف بغدادی، و «فی المعدة و مداواتها» ابن جزّار قیروانی و «الحمیات» تبها اسحق بن سلیمان، و «فی المالیخولیا» اسحق بن عمران، و «فی الاغذیة» اسحق بن سلیمان، و «فی النبض و التفسرة» (ادرار)، علی بن رضوان، و «العمدة فی الجراحة» ابن القف، و «عشر مقالات فی العین» حنین بن اسحق. از آنجا چون مسلمانان معتقد به تأثیر روح و جسم در یکدیگر بودند توجه فراوانی به درمان نفس و طب روحانی معطوف داشتند و آثار فراوانی در این زمینه تألیف کردند که از مهم‌ترین آنها می‌توان از «الطّب و الاحداث النفسانية» ابوسعید بن بختیشوع و «الطّب الروحانی» رازی و «الطّب الروحانی» ابن جوزی را نام برد، و همچنین در آداب و اخلاق پزشکی عنایت فراوانی معطوف شده و کتابهای زیادی در این باب تألیف گشته است از جمله: فی التطرق بالطب الی السعادة «ابن رضوان»، و «ادب‌الطیب» رهاوی، و «التشویق الطبّی» صاعد بن الحسن، و نیز در مورد تعلیم پزشک و تربیت پزشکان کتابهایی همچون «مفتاح الطب و منهاج الطلاب» ابن هندو و «النافع فی کیفیة تعلیم صناعة الطب» ابن رضوان تألیف گشته است.

در همه این کتابها تأکید شده است که پزشکان در نگاهداشت شرافت پزشکی و نفروختن آن به مال و جاه دنیا باید بقراط را اسوه و پیشوای خود قرار دهند که پادشاه ایران صد هزار دینار برای او فرستاد که یونان را ترک کند و به سرزمین ایران بیاید و وعده داد که صد هزار دینار دیگر نیز به وی تسلیم خواهد کرد بقراط در پاسخ گفت: «من فضیلت را به مال نمی فروشم» و در روستاهای یونان به درمان رایگان فقیران می پرداخت و نیز می گفتند که پزشک واقعی باید فقر با حلال را بر ثروت با حرام ترجیح دهد زیرا ذکر جمیل که باقی می ماند بهتر از مال نفیس است که فانی می گردد، مال نزد سفیهان و جاهلان فراوان یافت می شود ولی حکمت است که آن را فقط نزد اهل فضل و کمال می توان یافت. و چون امر پزشکی در ارتباط با جان و زندگی مردمان بوده پزشک ضامن و مسوول شناخته شده و پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: «کسی که به حرفه پزشکی پردازد در حالی که دانش آن را پیش از آن نداشته است ضامن و مسوول است» از این جهت به امتحان پزشکان و باز شناختن پزشکان از پزشک نمایان و حسبت (بازرسی) پزشکان اهمیت فراوانی داده شده است. در آزمایش پزشکان کتابی تحت عنوان «فی محنة الطیب» و در شناسائی پزشک نمایان کتابی بنام «فی مخاریق المشاتین» به وسیله رازی نوشته شده و در کتابهای مهم حسبت مانند «معالم القربة فی احکام الحسبة» قرشی و «نهاية الرتبة فی طلب الحسبة» شیزری فصلی درباره شرایط پزشک و بازرسی پزشکان و مجازات پزشکان متخلف و پزشک نمایان آمده است.

با توجه به اهمیت و گستردگی سابقه علوم پزشکی و فنون وابسته به آن در جهان اسلام عموماً و کشور ایران خصوصاً ضرورت نشر دائرةالمعارف تاریخی پزشکی که در آن همه ابعاد موضوع مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد احساس می شد که در آن مجموعه دانشمندان بزرگ و کتابهای ارزنده و اندیشه‌های ابتکاری آنان معرفی شود و بدین وسیله اصالت اندیشه و تفکر مردم مسلمان و نبوغ علمی آنان به جهانیان معرفی گردد، تا بیش از این سرمایه علمی این مرز و بوم و میراث معنوی نیاکان ما را به دیگران منسوب ندارند و نیز نسل آینده ما با توجه به غنای علمی گذشته بر خود بیالند و در راه فراگرفتن دانش کوشش بیشتری مبذول دارند، ان شاء الله تعالی.

ب: مواد و مطالبی که در پرونده‌های علمی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران گردآوری گردیده است

۱. شرح احوال و آثار پزشکان در تمدن اسلامی بر اساس منابعی همچون ابن ندیم و قفطی و شهرزوری و ابن ابی اصیبعه.
۲. معرفی کتابهای مهم پزشکی و داروشناسی بر اساس منابع بالا و نیز کشف الظنون و الذریعة و بروکلیمان و سزگین.
۳. نام بیماریها و تعاریف و راههای درمان آنها بر اساس منابعی مانند حاوی و کامل الصناعة و قانون و هدایة المتعلمین و ذخیره خوارزمشاهی.
۴. شرح احوال پزشکان یونانی که آثارشان مورد استفاده مسلمانان قرار گرفته است مانند بقراط و جالینوس.
۵. نام بیمارستانها و دارالشفاهای بر اساس متون تاریخی و کتاب تاریخ البیمار ستانات احمد عیسی بک.
۶. ادویه مفرده و مرکبه بر اساس منابعی مانند حاوی و قانون و الابنیه هروی و مفردات ابن سمجون و ابن بیطار و غافقی و شریف ادریسی.
۷. قراباذینها مانند قراباذین شاپور بن سهل و قراباذین کندی و قراباذین سمرقندی.
۸. آلات و ابزار جراحی بر اساس منابعی مانند التصریف زهراوی و العمدة فی الجراحة ابن القف کرکی.
۹. دانشمندان اسلامی که تاریخ طب به زبان عربی نوشته‌اند مانند شوکت شطی و سامی حمارنه.
۱۰. دانشمندان اروپایی که تاریخ طب اسلامی به زبانهای خارجی نوشته‌اند مانند لکلرک و برون و الگود و دیتیش و اولمان.
۱۱. دانشمندان ایرانی که در تاریخ طب اسلامی کتاب و مقاله نوشته‌اند مانند دکتر محمود نجم‌آبادی و دکتر علی‌اکبر ولایتی و دکتر مهدی محقق و دکتر محمدتقی میر و دکتر ابوتراب نفیسی.
۱۲. تحلیل کتابهای مربوط به طب اسلامی به زبانهای خارجی و ذکر مشاهدات

بالینی و موارد بیماری‌ها و مؤلفان آن کتب.

۱۳. معرفی فهرست‌های کتب طبی نظیر پیناکس جالینوس و رساله حنین و رساله بیرونی.

۱۴. گیاهان داروئی با ذکر معادل خارجی و سوابق لاتینی و یونانی و خواص و تحلیل و تجزیه آن‌ها بر اساس منابعی مانند الصیدنه چاپ دکتر زریاب و گیاهان داروئی دکتر زرگری.

۱۵. اصطلاحات خاص مربوط به علم پزشکی مانند خادم (پرستار) دستور (نسخه طبیب).

۱۶. کلمات قصار و پند و اندرز و امثال مربوط به پزشکی بر اساس کتب اخلاق پزشکی در اسلام و در طی کتابهای طبی.

۱۷. آیات و احادیث مربوط به پزشکی با استفاده از کتابهای طب النبوی و طب نبوی

۱۸. اخلاقیات پزشکی (ادب الطبیب) با استفاده از منابعی مانند اصلاح الصناعاته الطبیة و التثویق انطبی.

۱۹. معرفی مقالات و تحقیقات مربوط به طب اسلامی که در کنگره‌های بین‌المللی تاریخ پزشکی مورد بحث قرار گرفته است.

۲۰. معرفی مراکز تحقیق درباره پزشکی اسلامی و فعالیت‌های علمی آن مراکز مانند مؤسسه همدرد هند و پاکستان و مؤسسه تاریخ میراث علمی عربی حلب و مؤسسه میراث علمی عربی فرانکفورت و مؤسسه ولکام لندن.

ج: منابعی که در آماده‌سازی پرونده‌های علمی از آن‌ها بهره‌برداری شده است

۱. بقراط: کتاب فی الاجنّة یا جنین‌شناسی (کمبریج ۱۹۸۷ م)، فی حبل علی حبل یا آبستنی روی آبستنی (کمبریج ۱۹۶۸ م)، فی طبیعة الانسان (کمبریج ۱۹۶۸ م)، فی تدبیر الامراض الحادّة (کمبریج ۱۹۶۶ م)، فی الاخلاط (کمبریج ۱۹۷۱ م)، فی الغذاء (کمبریج ۱۹۷۱ م)، فی الامراض البلدية (کمبریج ۱۹۷۱ م).

۲. جالینوس: فی فرق الطب (قاهره ۱۹۷۸ م)، فی النبض للمتعلّمین (قاهره

- ١٩٨٦م)، الى اغلوقن فى التائى لشفاء الامراض (قاهره ١٩٨٢م)، الاسطقسات على راي بقراط (١٩٨٧م)، فى اختلاف الاعضاء المتشابهة (برلن ١٩٧٠م)، فى ان قوى النفس تابعة لمزاج البدن (بيروت ١٩٨١م)، فى التجربة الطبية (اكسفورد ١٩٤٤م)، فى ان الطبيب الفاضل يجب ان يكون فيلسوفا (گوتينگن ١٩٦٦م)، فى اجزاء الطب (برلن ١٩٦٩م)، فى الاسباب الماسكة (برلن ١٩٦٩م)، فى عمل التشريح (ليپزيك ١٩٠٦م)، فى الاسماء الطبيّة (برلن ١٩٣١م)، فى محنة التى يعرف بها افضل الاطباء (برلن ١٩٨٨م)، فى الصناعة الصغيرة (قاهره ١٩٨٨م)
٣. طب نبوى: الطب من الكتاب و السنة، عبداللطيف بغدادى (بيروت ١٤٠٦هـ)، الطب النبوى، الحافظ الذهبى (قاهره ١٤٠٤م)، الطب النبوى، ابن القيم الجوزية (قاهره ١٣٩٨هـ) الرحمة فى الطب و الحكمة، جلال الدين سيوطى (قاهره ١٣٥٧هـ)، الاحكام النبويّة فى الصناعة الطبيّة، ابن طرخان الحموى (قاهره ١٩٥٥م)، الاربعين الطبية، البرزالى (قاهره ١٣٩٢)، المنهل الروى فى الطب النبوى، ابن طولون (حيدرآباد ١٩٨٧).
٤. على بن ربن طبرى، فردوس الحكمة (برلن ١٩٢٨م).
٥. محمد بن زكرياى رازى: الحاوى (حيدرآباد ١٩٧٤م)، الفاريق اوالفرق بين الامراض (حلب ١٩٧٨م)، منافع الاغذية و دفع مضارها (بيروت ١٩٨٤م)، الطب المنصورى (١٩٨٦م).
٦. على بن عباس المجوسى: كامل الصناعة الطبية (قاهره ١٢٩٤م).
٧. ابن سينا: القانون (قاهره ١٢٩٤هـ)، الارجوزة فى الطب (پاريس ١٩٥٦م)، دفع المضارالكلية عن الابدان الانسانية (حلب ١٩٨٤م)، الادوية القلبية (حلب ١٩٨٤م).
٨. ابن رشد اندلسى، تلخيصات ابن رشد الى جالينوس (مادريد ١٩٨٤م)، تلخيص كتاب فى اصناف المزاج (قاهره ١٩٨٧م)، در مجموعه «رسائل ابن رشد الطبية»
٩. ابن زهر الاندلسى: التيسير فى المداواة و التدبير (دمشق ١٤٠٣هـ).
١٠. ابن رضوان المصرى: دفع مضار الابدان (كاليفرنيا ١٩٨٤م)، كفاية الطبيب (لون ١٩٧٨م).

١١. ابن نفیس: شرح تشریح القانون (قاہرہ ١٩٨٨م)، الموجز فی الطب (قاہرہ ١٩٨٦م).
١٢. پزشکی اطفال: تدبیر الحبالی و الاطفال (زنان آبستن و کودکان) احمد بن محمد البلدی (بغداد ١٩٨٠م)، خلق الجنین و تدبیر الحبالی و المولودین، عریب بن سعد القرطبی (الجزایر ١٩٥٦م)، سیاسة الطبیان و تدبیرهم، ابن جزار قیروانی (تونس ١٩٦٨م).
١٣. چشم پزشکی: عشر مقالات فی العین، حنین بن اسحق (قاہرہ ١٩٢٨م)، تذکرة الکحّالین، علی بن عیسی (حیدرآباد ١٩٨٣م).
١٤. جراحی: العمدة فی الجراحة، ابن القف (حیدرآباد ١٣٥٦ھ)، التصریف لمن عجز عن التالیف، خلف بن عباس زہراوی (کالیفرنیا ١٩٧٢م).
١٥. کتابهای مفرد (= تک نامه، مونوگراف) در بیماری های گوناگون: فی المرض المسمی دیا بیطا، عبداللطیف بغدادی (بون ١٩٧١م)، فی المعدة و امراضها و مداواتها، ابن جزار قیروانی (بغداد ١٩٨٠م)، مصالح الابدان و الانفس ابوزید بلخی (فرانکفورت ١٩٨٤م)، الحمیات (تبها)، اسحق بن سلیمان (کمبریج ١٩٨١م)، فی المالیخولیا، اسحق بن عمران (هامبورک ١٩٧٧م)، الاغذیة، اسحق بن سلیمان (فرانکفورت ١٩٨٦م)، فی النبض و التفسرة (ادرار) علی بن رضوان مصری (بون ١٩٨٤م).
١٦. اخلاق و آداب پزشکی: النافع فی کیفیة تعلیم صناعة الطب، ابن رضوان مصری (بغداد ١٩٨٤م)، التشویق الطبی، صاعد بن الحسن (بون ١٩٦٨م)، ادب الطیب، ایوب رهاوی (فرانکفورت ١٩٨٥م)، المقالة الصلاحیة فی احیاء الصناعة الطبیة، ابن جمیع (ویسبادن ١٩٨٣م)، فی التطرق بالطب الی السعادة، ابن رضوان مصری (حلب ١٩٧٨م)، النوادر الطبیة، یحیی بن ماسویه (ژنو ١٩٨٠م)، عمل من طب لمن حب، ابن الخطیب (سلمنقة ١٩٧٢م).
١٧. متفرقات: الدستور البیمار ستانی، ابن ابی البیان (قاہرہ ١٩٣٣م)، دعوة الاطباء، ابن بطلان (ویسبادن، ١٩٨٥ م.)؛ خمس رسائل، ابن بطلان بغدادی و ابن رضوان مصری (قاہرہ، ١٩٣٧ م.) الذخیرة، ثابت بن قره (قاہرہ، ١٩٢٨ م.)؛ مقالة فی تدبیر الامراض العارضة للرهبان الساکنین فی الدیرة و من بعد عن المدینة،

بان بطلان (میشگان، ۱۹۶۸ م.)؛ الروضة الطبية، عبیدالله بن جبرئیل بختیشوع (قاهره، ۱۹۲۷ م.)؛ رسالة فی الطب و الاحداث النفسانية، ابوسعید بن بختیشوع (بیروت ۱۹۷۷ م.)؛ مقالاتان فی الحواس، عبه الطیف بغدادی (کویت، ۱۳۹۲)؛ مفتاح الطب، ابن هندو (تهران، ۱۳۶۸ ش.)؛ بستان الاطباء، ابن مطران (تهران، ۱۳۶۹ ش.).

۱۸. کتابهای داروشناسی: مفردات الادویه، ابن بیطار؛ مفردات الادویه، غافقی؛ النبات، ابوحنیفه دینوری؛ جامع اسماء النبات، شریف ادیسی؛ مفردات الادویه، ابن سمجون؛ الصيدنه، ابوریحان بیرونی؛ المعتمد فی الادویه المفردة، غسانی تذکره داود انطاکی.

از معاصران: احیاء التذکرة فی النباتات الطبية و المفردات العطارية، رمزی مفتاح؛ گیاهان دارویی، دکتر علی زرگری.

۱۹. منابع متفرقه: فهرستهای عمومی برای شناسایی نسخ خطی طبی، مانند فهرست بروکلیمان و فهرست فؤاد سزگین، و فهرست مؤسسه ولکام لندن در تاریخ پزشکی و مؤسسه اسلر دانشگاه مک گیل در تاریخ پزشکی، و فهرستهای نسخ خطی داخلی و خارجی، و شناسایی مقالات مربوط به تاریخ پزشکی از ایندکس اسلامیکوس برای مقالات خارجی، و فهرست مقالات فارسی افشار برای مقالات داخلی.

۲۰. کتابهای فارسی: الابنية عن حقائق الادویه، ابومنصور موفق هروی؛ التنویر، ابومنصور حسن بن نوح قمری بخاری؛ دانشنامه، حکیم میسری؛ ترجمه تقویم الصحة، ابن بطلان؛ ذخیره خوارزمشاهی، سیداسماعیل جرجانی؛ اغراض الطبية، سیداسماعیل جرجانی؛ خفی علائی، سیداسماعیل جرجانی؛ هداية المتعلمین، اخوینی بخاری، داروهای قلبی، حکیم محمدباقر موسوی مخزن الادویه، عقیلی خراسانی؛ تحفة المؤمنین حکیم مؤمن و مانند اینها

در پایان این سفر علمی یک روز اختصاص به بازدید از حوزه علمیّه مهدی و بخش فارسی دانشگاه عثمانیه داده شد. در حوزه علمیّه حدود هفتاد تن طلبه جوان درس می خوانند و بیشتر آنان اشتغال به مقدمات و سطوح دارند و برای

یادگیری مراحل بالاتر به بمبئی می‌روند وضع مادی و معیشت این طلاب به صورت مطلوب نیست و چون اینان در آینده مبلغ معارف شیعه و علوم ائمه اطهار (ع) خواهند بود باید از طرف ایران توجه بیشتری به آنان بشود. در بخش فارسی دانشگاه عثمانیه آقای پروفیسور تنویر الدین رئیس بخش که جانشین شاگرد سابق من پروفیسور شریف النساء انصاری شده همکاران جوان خود را به ما معرفی کردند و گله و شکایت داشتند از اینکه کتاب‌های فارسی در دسترسشان قرار نمی‌گیرد بسیار مناسب است نهادهایی که تشکیل دهنده شورای گسترش زبان و ادب فارسی هستند این مسأله یعنی ارسال کتابهای زبان و ادبیات فارسی به این گونه مراکز را مورد توجه بیشتری قرار دهند و گرنه روز بروز زبان فارسی و فرهنگ ایرانی که در روزگاران دراز در این سرزمین انتشار داشته رونق و بهای خود را از دست می‌دهد و هزاران نسخ خطی فارسی که در زوایای فراموشی دچار موریانه‌زدگی شده‌اند به تدریج تبدیل به خاک و خاکستر می‌گردند. کأن لم یکن شیئاً مذکوراً.

مؤسسه مطالعات اسلامی
دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

مراسم یادبود

چهلمین سال تأسیس مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، شعبه تهران

همزمان با

دومین همایش بین‌المللی:

اهمیت و ارزش میراث علمی اسلامی - ایرانی

مردادماه ۱۳۸۶ / اوت ۲۰۰۷

به پیوست

فهرست موضوعی انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی و دیگر فعالیت‌های علمی و پژوهشی

به اهتمام

دکتر مهدی محقق

تهران ۱۳۸۶

به نام خداوند گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

مردی نیکوکار و خیرخواه و دانش‌دوست اسکاتلندی مقیم کانادا بنام جیمز مک‌گیل^۱ در هشتم ژانویه ۱۸۱۱ میلادی یعنی دو سال پیش از مرگش وصیت کرد که زمینی به مساحت چهل و شش هکتار با خانه‌های اطراف آن از دارائی او واقع در شهر مونترال اختصاص به مؤسسه‌ای یابد که در آن با فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی در پیشرفت علوم و فنونی که آن جامعه نوخانه را ترقی بخشد گام برداشته شود این مؤسسه که با تکامل تدریجی خود بعدها به دانشگاه مک‌گیل معروف گشت یکی از چند دانشگاه مهم آمریکای شمالی به شمار می‌رود. بخش تحصیلات تکمیلی این دانشگاه که اختصاص به دوره‌های مختلف فوق لیسانس و دکتری دارد به نام انشکده مطالعات و تحقیقات عالی خوانده می‌شود که یکی از شعبه‌های آن، بخش مؤسسه مطالعات اسلامی است که در سال ۱۹۵۲ میلادی با کوشش پروفیسور ویلفرد کانتول اسمیث^۲ تأسیس شده است. دانشجویان این مؤسسه موظف‌اند که در گرایش‌های چهارگانه: ۱- تاریخ اسلام ۲- سازمانها و نهادهای اسلامی ۳- اندیشه اسلامی (فلسفه و منطق و کلام و عرفان) ۴- اسلام در دوره‌های جدید کشورهای اسلامی، به تحصیل پردازند و با تحریر رساله‌ای تحقیقی به اخذ درجه فوق لیسانس و دکتری نائل آیند. در این مؤسسه استادانی از کشورهای غربی و همچنین از کشورهای اسلامی به تدریس پرداخته و نیز دانشجویانی از اقطار مختلف عالم خاصه کشورهای اسلامی از این مؤسسه

فارغ‌التحصیل شده‌اند که تعداد آنان بالغ بر بیش از چهارصد و شصت تن می‌شود که هم‌اکنون در دانشگاه‌های مختلف جهان مشغول تدریس مباحث مختلف فرهنگ و تمدن و علوم اسلامی هستند.

نویسنده این گفتار (مهدی محقق) به مناسبت سابقه دو سال تدریس که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقائی دانشگاه لندن (SOAS) داشت، در سال ۱۳۴۴ از طرف دانشگاه تهران برای تدریس زبان و ادب فارسی به آن مؤسسه اعزام گشت و در طی سه سال اقامت خود در کانادا موفق شد که توجه استادان و دانشجویان مؤسسه را به فلسفه و کلام و عرفان و اصول فقه شیعی که تا آن وقت در آن دیار ناشناخته مانده بود، جلب کند و خود به تدریس این علوم بپردازد و با همکاری پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو^۱ نشر مجموعه‌ای از متون فلسفی و کلامی و عرفانی را تحت عنوان «سلسله دانش ایرانی» پایه‌ریزی کند و سپس این همکاری علمی را به تهران منتقل سازد. پروفیسور چارلز آدامز^۲ رئیس مؤسسه مطالعات اسلامی جهت تمرکز این فعالیت‌های مشترک توانست موافقت هیأت امنای دانشگاه مک‌گیل را برای تأسیس شعبه‌ای از مؤسسه در تهران اخذ کند و سپس با موافقت وزارت امور خارجه ایران و وزارت علوم و آموزش عالی این شعبه در تاریخ ۱۴ دیماه ۱۳۴۷ / ۴ ژانویه ۱۹۶۹ طی مراسمی با سخنرانی آقایان: پروفیسور فضل‌الله رضا رئیس دانشگاه تهران، دکتر عبدالله فریار معاون وزارت علوم و آموزش عالی و دکتر سید حسین نصر رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی از طرف ایران، و آقایان: جناب کریستوفر ابرتز^۳ سفیر کشور کانادا در ایران، پروفیسور استانلی فراست^۴ رئیس دانشکده مطالعات و تحقیقات عالی دانشگاه مک‌گیل و پروفیسور چارلز آدامز رئیس مؤسسه مطالعات اسلامی آن دانشگاه از طرف کانادا در تالار فردوسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران افتتاح گردید. در این مراسم نگارنده (مهدی محقق) که معاونت آموزشی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را عهده‌دار بود و از طرف دانشگاه

مک‌گیل به عنوان وابسته تحقیقاتی آن دانشگاه مدیریت تام‌الاختیار شعبه تهران را پذیرفته بود طرح تفصیلی این فعالیت مشترک و دورنمایی از آینده آن را به سمع حضار رسانید.

مؤسسه تهران سپس فعالیت خود را در بنائی کهن واقع در خیابان خارک شماره ۷۵ آغاز کرد و آقایان پروفیسور ایزوتسو استاد فلسفه اسلامی و دکتر هرمان لندلت^۱ استاد تصوّف اسلامی در پایه‌ریزی و شکل‌گیری آن او را یاری کردند. هزینه این مؤسسه از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۰ از طرف دانشگاه مک‌گیل تأمین می‌شد و سپس در این سال به جهت مضیقه‌هایی که برای آن دانشگاه در نتیجه اختلاف فرانسوی‌زبانها و انگلیسی‌زبانها در ایالت کبک^۲ فراهم آمده بود کمک آن دانشگاه قطع گردید و مؤسسه در آستانه تعطیل و انحلال قرار گرفت. دکتر سید حسین نصر رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی وقت طی نامه‌ای به رئیس دانشگاه تهران با تأکید بر اینکه «این مؤسسه یکی از مهمترین مراکز موجود برای معرفتی فلسفه اسلامی مخصوصاً فلسفه مخصوص ایران در قرون اخیر است» درخواست کرد که دانشگاه تهران سالانه صدوپنجاه هزار تومان که معادل بیست هزار دلار آن زمان بود به مؤسسه کمک کند و در برابر نام دانشگاه تهران همپایه با نام دانشگاه مک‌گیل در انتشارات و مکاتبات قرار گیرد و نیز مؤسسه، استادان و دانشجویان دانشگاه تهران را در فعالیت‌های علمی خود شرکت دهد. مؤسسه ناچار برای صرفه‌جوئی جای خود را به آپارتمانی نود متری در چهارراه امیر اکرم خیابان لبافی‌نژاد شماره ۳۶ طبقه اول تغییر داد و با دشواریها و سختی‌ها کوشید که کوشش‌های علمی را ادامه دهد و نتیجه آن را به صورت کتاب منتشر سازد. علی‌رغم قطع شدن رابطه مادی، رابطه علمی با دانشگاه مک‌گیل و اعضای علمی آن ادامه یافت، و نگارنده طی سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۵ و سال تحصیلی ۶۱ - ۱۳۶۰ و نیز از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ و آخرین بار در سال ۱۳۷۷ یک نیمسال در آن دانشگاه به تدریس پرداخت و نیز مجموعه دیگری را تحت عنوان «تاریخ علوم در اسلام» ویژه آثار پزشکی و دامپزشکی و کشاورزی که به وسیله دانشمندان

ایرانی تألیف گشته بود بنیان نهاد و در طی این دوره مؤسسه از حمایت‌های معنوی پروفیسور دونالد لیتل^۱ مدیر وقت مؤسسه که تأسیس مجموعه «میراث علمی شیعه» با همب ایشان و پروفیسور هرمان لندلت صورت گرفت، برخوردار بوده است. این مجموعه اختصاص به ترجمه متون مهم شیعی به زبان انگلیسی دارد و تاکنون ترجمه بخش اوامر و نواهی از معالم‌الاصول حسن بن شهید ثانی در اصول فقه شیعه، و معتقدالامامیه منسوب به ابن زهره حلبی در کلام شیعه انجام یافته است.^۲ دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۸ کمک خود را طی قراردادی به سالی چهارصد و پنجاه هزار تومان در سال افزایش داد ولی این مبلغ تکافوی هزینه‌های علمی و اداری مؤسسه را نمی‌کرد و به جهت عدم توانائی بر افزودن مال‌الاجاره آپارتمان نود متری محل مؤسسه به حکم دادگاه درهای آن شکسته و اسباب و اثاثیه‌اش بیرون ریخته شد و مؤسسه برای بار دوم در شرف تعطیلی و انحلال قرار گرفت. آقای دکتر علی‌اکبر موسوی موحدی که به معاونت پژوهشی دانشگاه تهران منصوب گشت در سال ۱۳۷۴ آپارتمان مناسب و وسیعی را در خیابان انقلاب شماره ۱۰۷۶ طبقه ۷ (ساختمان رشد) در اختیار مؤسسه قرار داد و کمک دانشگاه را نیز به یک میلیون تومان در سال رسانید و کمک‌های مقطعی دیگری را هم برای خرید لوازم کتابخانه و وسایل و ابزارهای علمی بر آن افزود و حیات تازه‌ای به مؤسسه بخشید.

نگارنده برای جبران کاستی‌ها جهت تأمین منابع مالی برای امور اداری و انتشاراتی مؤسسه و ابقاء آن، در طی سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ سه ماه در سال در مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی مالزی به تدریس پرداخت و توانست با کمک مادی و حمایت معنوی پروفیسور سید محمد نقیب‌العطاس مدیر آن مؤسسه مجموعه‌ای را به نام «اندیشه اسلامی» بنیان نهد و از این جهت نشانه آن مؤسسه

۱. Donald Little

۲. مؤسسه به جهت عدم امکان مالی نتوانست این مجموعه را ادامه دهد از این روی این دو کتاب را در مجموعه انتشارات همایش «قرطبه و اصفهان» در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی چاپ و منتشر ساخت و در کتاب نخستین به جای ترجمه به فرهنگ اصطلاحات اصول فقه شیعه اکتفا کرد.

در دوازده کتاب از سلسله انتشارات ما مشاهده می‌شود و این موجب شد که فعالیت مؤسسه تهران گسسته و منقطع نگردد.

با تفصیل یاد شده نشان داده شد که با وجود مضایق و دشواریها نزدیک چهل سال این حرکت با حول و قوت الهی ادامه یافته و مؤسسه نه تنها متجاوز از هفتاد مجلد از نفیس‌ترین و ارزنده‌ترین آثار دانشمندان اسلامی - ایرانی به ویژه بزرگان شیعه را که بیشتر همراه با ترجمه و یا مقدمه به یکی از زبانهای خارجی بوده به جهان علم عرضه داشته و در طی آن از معروف‌ترین دانشمندان خارجی و داخلی استفاده کرده است، بلکه کتابخانه‌ای مجهز به مهم‌ترین مراجع و مآخذ در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی فراهم آورده است که علمای حوزه و استادان دانشگاهها و طلاب و دانشجویان از آن استفاده می‌کنند و نیز خدمات علمی خود را در اختیار مراکز علمی خارجی و داخلی قرار می‌دهد و تاکنون مراکز علمی مهم کشور از نظام امانت‌دهی کتابخانه مؤسسه استفاده کرده‌اند از جمله:

- ۱- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲- بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ۳- دانشگاه علوم پزشکی ایران ۴- بنیاد دائرةالمعارف اسلامی ۵- دانشگاه امام صادق (ع) ۶- دانشگاه تربیت مدرس ۷- مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۸- مرکز نشر دانشگاهی ۹- مؤسسه امام صادق (ع) قم ۱۰- فرهنگستان علوم پزشکی ایران ۱۱- دانشگاه آزاد اسلامی کرج ۱۲- انجمن حکمت و فلسفه ایران ۱۳- فرهنگستان زبان و ادب فارسی ۱۴- دفتر نشر میراث مکتوب ۱۵- دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.

گذشته از این بسیاری از استادان و دانشجویان که از خارج برای تحقیق و پژوهش به ایران می‌آمدند از مواد علمی کتابخانه اعم از کتابهای چاپی و خطی و نسخه‌های عکسی و میکروفیلم استفاده کرده‌اند هرچند که مؤسسه به جهت عدم امکانات مالی نتوانسته است فهرستی برای آن مواد تهیه کند و یا کتابداری را استخدام نماید که برای تمام روز خدمت‌دهی به مراجعان را عهده‌دار شود.

مؤسسه تهران از بدو تأسیس خود مجالس تدریس و سخنرانی و همایش‌های علمی فراوانی برگزار کرده که در آن دانشمندان خارجی حضور فعال داشته‌اند از

جمله پروفیسور ریچارد والزر نویسنده مقاله «اخلاق» و «افلاطون» در دائرةالمعارف اسلام به مدت شش هفته به تدریس کتاب آراء اهل المدينة الفاضلة فارابی پرداخته است؛ و نیز دکتر عبدالرحمن بدوی سخنرانی‌هایی درباره کتاب افلاطون فی الاسلام ایراد کرد و پذیرفت که این عنوان مناسب‌تر است از عناوین ارسطو عندالعرب و افلوپین عندالعرب که پیش از آن برای دو کتاب دیگر خود نهاده بود، و همچنین پروفیسور مونتگمری وات درباره دو کتاب خود محمد در مکه و محمد در مدینه سخنرانی ایراد کرد و پروفیسور لوی گارده نویسنده مقاله «علم کلام» و «اشعری» در دائرةالمعارف اسلام درباره مقابسه اسلام و مسیحیت در پاره‌ای از مسائل کلامی و پروفیسور خلیل جر درباره منطق اسلامی و پروفیسور معن زیاده درباره دائرةالمعارف فلسفی که در دست تهیه داشت، در مؤسسه سخنرانی کردند.

در مجالسی به مناسبت نشر شرح غرالفرائد حاج ملاهادی سبزواری و تعلیقه آشتیانی استادان ایرانی از جمله سید جلال‌الدین آشتیانی و سید محمدمشکوة بیرجندی و دکتر سید حسین نصر سخنرانی کردند که دانشجویان فراوانی از آن بهره‌مند شدند.

مؤسسه تهران در سال ۱۳۷۸ به مناسبت سی‌امین سال تأسیس خود همایش دوره‌های در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار کرد که در آن از استادان ایرانی دکتر رضا داری اردکانی و دکتر نصرالله پورجوادی و دکتر حسن تاج‌بخش و دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی هر یک درباره اهمیت میراث علمی و فرهنگی و فلسفی دانشمندان مسلمان ایرانی سخنرانی کردند و از استادان خارجی پروفیسور ویلفرد مادلونگ و پروفیسور ویلیام چیتیک و پروفیسور دوگلاس کریم کرو و پروفیسور ژان میشو درباره ارزش فعالیت‌های مؤسسه و نقش مؤسسه در معرفی علوم و تمدن و فرهنگ اسلامی - ایرانی در سطح جهانی به تفصیل بحث کردند.

در اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۸۱ طرح همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان را که سالیان قبل این جانب و پروفیسور هرمان لندلت و پروفیسور علیرضا عرفه در پاریس و استراسبورگ ریخته بودیم با همکاری انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به مرحله اجرا

درآمد. در این همایش که سی استاد خارجی و سی استاد داخلی شرکت کرده بودند، اهمیت و ارزش میراث علوم عقلی اسلامی به ویژه در چند صدسال اخیر را مورد بحث و مذاکره قرار دادند. تفصیل این همایش در مقاله این جانب تحت عنوان ضرورت برگزاری همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان در آغاز مجموعه انتشارات همایش قرطبه و اصفهان به تفصیل یاد شده است.

علی‌رغم آنکه بودجه خاصی برای این همایش در نظر گرفته نشده بود، راقم این سطور موفق شد که خود هزینه همایش و نشر متجاوز از سی جلد کتاب که تاکنون منتشر شده است، از منابع مختلف فراهم آورد؛ پیش‌بینی می‌شود که شمار این انتشارات به پنجاه برسد. از آنجا که مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل سهم بسزائی در آماده‌سازی انتشارات و منابع مالی آن داشته است و در حقیقت مجموعه‌ای موازی با مجموعه سلسله دانش ایرانی از انتشارات مؤسسه به شمار می‌آید. در این مجموعه عنوان و نشان دانشگاه تهران همپایه با نام و نشان انجمن آثار و مفاخر فرهنگی یاد گردیده است.

مؤسسه از آغاز تأسیس تاکنون کلاسهای به صورت آزاد دائر می‌کرده که همگان می‌توانستند در آن شرکت کنند. در چند سال اول دکتر ابوالقاسم گرجی درسی در اصول فقه بر مبنای کتاب کفایة الاصول آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ارائه می‌داد که پروفیسور ایزوتسو و پروفیسور لندلت و چند تن دیگر در آن شرکت می‌کردند و من نیز کتاب التوحید ابومنصور ماتریدی سمرقندی و زادالمسافرین ناصر خسرو قبادیانی را تدریس می‌کردم که دانشجویان دوره دکتری زبان و ادب فارسی و سایر دستداران علم و دانش در آن حضور می‌یافتند، همچنین در درس شرح باب حادی شکر که به وسیله این جانب ارائه شد همراه با دانشجویان ایرانی چند تن از دانشمندان خارجی، از جمله پروفیسور جیمز موریس^۱ از انگلستان و دکتر یان ریشار^۲ از فرانسه شرکت می‌کردند.

در سالهایی که پس از انقلاب دانشگاهها به جهت انقلاب فرهنگی تعطیل شده بود، این جانب درس شرح منظومه سبزواری (بخش امور عامه و جوهر و عرض)

را برقرار کرد که در آن بسیاری از دوستان فاضل خودم از جمله: بهاء‌الدین خرّمشاهی، کامران فانی، عبدالحسین آذرنگ و حسین معصومی همدانی و سیروس شمیسا در آن شرکت می‌کردند و پس از اتمام شرح منظومه، کتاب مطوّل سعدالدین تفتازانی تدریس گردید. سالها بعد همین کتاب مطوّل دوباره تدریس شد که آقایان: عطاءالله مهاجرانی و علی موسوی گرمارودی و محمدجواد شریعت باقری از شرکت‌کنندگان آن بودند. این درسها همچنین ادامه داشت که آخرین دوره آن به سال گذشته می‌رسد که کتاب مقامات حریری در نثر عربی و کتاب الحماسه ابوتّمّام در نظم عربی تدریس شد که شمار فراوانی از دانشجویان و علاقه‌مندان از آن استفاده کردند.

در همان زمانهای پیش از انقلاب جلسات تصحیح و مقابله کتاب قبسات میرداماد در محلّ مؤسسه انجام می‌شد که در آن پروفیسور ایزوتسو و من نقش اصلی را داشتیم و آقایان علی موسوی بهبهانی و ابراهیم دیباجی نیز شرکت داشتند و در بیشتر از اوقات دانشجویان دوره فوق‌لیسانس و دکتری فلسفه نیز به ما می‌پیوستند. این کتاب با مقدمه همکارم پروفیسور ایزوتسو و پروفیسور فضل‌الرّحمن استاد فلسفه اسلامی دانشگاه شیکاگو به زبان انگلیسی چاپ و منتشر شد و برای نخستین بار نام میرداماد وارد دائرةالمعارف‌های غربی قرار گرفت چنانکه پیش از آن نام حاج ملاهادی سبزواری با ترجمه انگلیسی که به وسیله من و ایزوتسو انجام یافته و در نیوریوک چاپ شده بود، زینت‌بخش کتاب‌های تاریخ فلسفه در اروپا گردید.

گذشته از این فعالیت‌ها، انجمن استادان زبان و ادب فارسی که از سال ۱۳۵۱ تاکنون تحت ریاست این جانب فعالیت داشته و از سال ۱۳۸۴ تحت نام «انجمن ترویج زبان و ادب فارسی» فعالیت‌های خود را از سر گرفته است از امکانات مؤسسه برخوردار بوده و از این روی انتشارات آن که اکنون شمار آن به پانزده رسیده تحت نام و نشان دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل چاپ و منتشر گردیده است.

مدیریت جدید دانشگاه تهران به ویژه آقای دکتر علی‌اکبر موسوی موحدی که در سال ۱۳۸۴ برای بار دوم به معاونت پژوهشی دانشگاه منصوب گشته‌اند،

عنایت فراوانی به نغالیتهای علمی مؤسسه همچون سابق نشان داده‌اند. نخست آنکه میزان کمک دانشگاه به مؤسسه را از سه میلیون تومان در سال به پنج میلیون افزایش داده و هزینه الکترونیکی کردن معرفی فعالیت‌های علمی مؤسسه را متقبل شده‌اند و نیز زمینه را برای گسترش فعالیت‌های علمی و انتشاراتی مؤسسه در سطح ملی و بین‌المللی فراهم آورده‌اند. در این جا باید از آقایان دکتر محمد رحیمیان معاون پیشین امور پژوهشی دانشگاه تهران و دکتر احمد پورا احمد مدیرکل امور پژوهشی آن دانشگاه که در ابقاء و نگهداشت این مؤسسه مرایاری کردند، سپاسگزاری نمایم. از جهتی دیگر چنانکه یاد شد مدیر جدید مؤسسه مطالعات اسلامی در دانشگاه مک‌گیل مونترال در جلسه‌ای که اخیراً با من در تورنتو داشته‌اند قول داده‌اند که منابعی برای جبران کاستی‌های مؤسسه تهران فراهم آورند و در مرکز اصلی هم یعنی در مونترال مطالعات ایرانی و پژوهشهای شیعی را که مدتی متوقف مانده است، گسترش دهند و این همکاری چهل ساله میان دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل را به پایه‌ای برسانند که مؤسسه تهران یکی از مراکز مهم مطالعات اسلامی - ایرانی در خاورمیانه گردد.

از میان کانادائیان، کریستوفر ابرتز سفیر کانادا در ایران عنایت فراوانی به مؤسسه تهران داشت و در مراسم افتتاحیه حضور فعال خود را ارائه داد و پس از او جیمز جورج^۱ سفیر دیگر کانادا در ایران که خود علاقه‌مند به عرفان اسلامی بود از حامیان و مشوقان فعالیت‌های مؤسسه به شمار آمد. همچنین پس از انقلاب میشل دوسالابری^۲ سفیر کشور کانادا از مؤسسه دیدن کرد و در مراسم سی‌امین سال تأسیس مؤسسه شرکت و با اولیای دانشگاه تهران درباره روابط علمی و فرهنگی میان دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل به مذاکره پرداخت. آقای مک‌کنین^۳ سفیر دیگر کشور کانادا نیز در بازدید از مؤسسه مراتب قدردانی خود را از فعالیت‌های علمی اظهار داشت. در اینجا باید یادآور شوم که پروف. ورجانستون^۴ رئیس دانشگاه مک‌گیل که در دیدار رسمی خود از دانشگاه تهران، از مؤسسه تهران

McKinnon .۳

Michel de Slobbery .۲

James George .۱

Johnston .۲

بازدید کردند تحت تأثیر فعالیت‌های مؤسسه با وجود مشکلات و موانع قرار گرفت و پس از بازگشت به کانادا نامه محبت‌آمیز و تشویق‌برانگیزی برای من فرستاد.

در پایان اضافه نمایم که وقتی نخست‌وزیر ایالت کبک ربرت بوراسا^۱ از ایران بازدید رسمی به عمل آورد اطلاع پیدا کرد که چنین مؤسسه‌ای در تهران وجود دارد و به آقای جیمز جورج، سفیر کانادا در ایران گفت هر چند در برنامه رسمی بازدید من، این مؤسسه نیامده، اما شایسته است که از این مؤسسه دیدار کنم و از فعالیت‌های علمی آن اطلاع یابم. او در دیار خود فعالیت‌های علمی مؤسسه را ستایش کرد و پس از بازگشت به کانادا کارتی برای من فرستاد که حکایت از رضایت و خشنودی او از این همکاری‌های مفید علمی می‌کرد.

در پایان لازم است از استادان و دانشمندانی که یار و مددکار من بوده‌اند اعم از داخلی و خارجی بدون رعایت هیچ‌گونه ترتیبی در این جا یاد می‌گردد:

الف - همکاران دانشگاهی ایرانی

- ۱- دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی (دانشگاه تهران) ۲- استاد محمدتقی دانش‌پژوه (دانشگاه تهران) ۳- دکتر محمد خوانساری (دانشگاه تهران) ۴- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (دانشگاه تهران) ۵- استاد شیخ عبدالله نورانی (دانشگاه تهران) ۶- دکتر محمدباقر حجّتی (دانشگاه تهران) ۷- دکتر محمدرضا مشائی (دانشگاه مشهد) ۸- دکتر علی شیخ‌الاسلامی (دانشگاه تهران) ۹- دکتر عبدالمحسن مشکوة‌الدینی (دانشگاه تهران) ۱۰- استاد جلال‌الدین همائی (دانشگاه تهران) ۱۱- دکتر عبدالکریم گلشنی (دانشگاه تهران) ۱۲- دکتر رضا داوری اردکانی (دانشگاه تهران) ۱۳- دکتر بهروز ثروتیان (دانشگاه تبریز) ۱۴- استاد سید جلال‌الدین آشتیانی (دانشگاه مشهد) ۱۵- دکتر برات زنجانی (دانشگاه تهران) ۱۶- دکتر ابوالقاسم پورحسینی (دانشگاه تهران) ۱۷- دکتر منوچهر ستوده (دانشگاه تهران) ۱۸- دکتر محمد علوی متّدم (دانشگاه مشهد)

۱۹- دکتر محمد آبادی باویل (دانشگاه تهران) ۲۰- استاد نوش آفرین انصاری «محقق» (دانشگاه تهران) ۲۱- دکتر محمود فاضل مطلق (دانشگاه مشهد) ۲۲- دکتر حسن جوادی (دانشگاه تهران) ۲۳- دکتر سیدابراهیم دیباجی (دانشگاه تهران) ۲۴- دکتر عبدالجواد فلاطوری (دانشگاه کلن آلمان) ۲۵- دکتر سید جعفر سجادی (دانشگاه تهران) ۲۶- دکتر پرویز مروّج (دانشگاه نیوریوک) ۲۷- دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی (دانشگاه تهران) ۲۸- دکتر سیدحسین نصر (دانشگاه تهران) ۲۹- دکتر رجبلی مظلومی (دانشگاه تهران) ۳۰- دکتر حسن مینوچهر (دانشگاه تهران) ۳۱- استاد ایرج افشار (دانشگاه تهران) ۳۲- استاد سید محمد مشکوة (دانشگاه تهران) ۳۳- دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی (دانشگاه تربیت معلّم) ۳۴- دکتر حمید فرزام (دانشگاه اصفهان) ۳۵- دکتر توفیق ه سبجانی (دانشگاه پیام‌نور)

از حوزه‌های علمیّه و مراکز علمی دیگر استادان و بزرگواران زیر با مؤسسه همکاری داشته‌اند:

محمدرضاحکیمی، علی‌اکبر الهی خراسانی، علی موسوی گرمارودی، بهاء‌الدین خرّمشاهی، کامران فانی، محمدرضا جوزی، حسن میان‌داری، اکبر ایرانی، احمد آرام، فریدون بدره‌ای، عبدالحسین آذرنگ، جمال‌الدین شیرازیان، کرامت تفنگدار، علی محدّث، حسن نراقی، داود حاتمی، حامد ناجی، محمدحسین ساکت، علی سلطانی گردفرامرزی، علی اوّجیبی، هاشم محدّث، کرامت رعناحسینی، صادق عظیمی و از بانوان فاضل ماندانا صدیق بهزادی، شیوا کاویانی، بهناز هاشمی‌پور، کبری بستان‌شیرین، حمیده حجازی.

ب - همکاران خارجی مؤسسه:

۱- پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو (ژاپنی)، استاد دانشگاه کیو ژاپن ۲- پروفیسور هرمان لندلت (سوئیسی) استاد دانشگاه مک‌گیل کانادا ۳- پروفیسور هانری کربن (فرانسوی) استاد دانشگاه سوربن (فرانسه) ۴- پروفیسور استانلی فراست (کانادایی) استاد دانشگاه مک‌گیل ۵- پروفیسور مونتگمری وات (انگلیسی) استاد دانشگاه ادینبورو ۶- دکتر عبدالرحمن بدوی (مصری) استاد دانشگاه قاهره ۷-

پروفسور میشل پارادیس (کانادایی) استاد دانشگاه مک‌گیل ۸- دکتر ابراهیم مدکور (مصری) رئیس فرهنگستان زبان عرب مصر ۹- پروفسور ژرژ وجدا (فرانسوی) استاد دانشگاه سوربن فرانسه ۱۰- پروفسور فان اس (آلمانی) استاد دانشگاه توپینگن (آلمان) ۱۱- پروفسور نیکولاهیر (آمریکایی) استاد دانشگاه واشنگتن ۱۲- پروفسور محمد ارکون (مراکشی) استاد دانشگاه پاریس ۱۳- پروفسور ریچارد فرانک (آمریکایی) استاد دانشگاه کاتولیک آمریکا ۱۴- پروفسور لوی گارده (فرانسوی) استاد دانشگاه سوربن فرانسه ۱۵- دکتر معن زیاده (لبنانی) استاد دانشگاه لبنان ۱۶- پروفسور جی. ام. ویکنز (انگلیسی) استاد دانشگاه تورنتو کانادا ۱۷- دکتر اورت روسن (آمریکایی) استاد دانشگاه کالیفرنیا ۱۸- دکتر نبی بخش قاضی (پاکستانی) استاد دانشگاه حیدرآباد سند ۱۹- پروفسور ریچارد والزر (انگلیسی) استاد دانشگاه آکسفورد ۲۰- پروفسور چارلز آدامز (آمریکایی) استاد دانشگاه مک‌گیل (کانادا) ۲۱- دکتر مارتین مکدرموت (لبنانی) استاد دانشگاه سنت ژوزف بیروت ۲۲- دکتر م. گ. کارتر (انگلیسی) استاد دانشگاه ملی استرالیا ۲۳- ویلفرد مادلونگ (آلمانی) استاد دانشگاه آکسفورد ۲۴- پروفسور ان ماری شیمل (آلمانی) استاد دانشگاه هاروارد (آمریکا) ۲۵- پروفسور نقیب العطّاس (مالزیائی) استاد دانشگاه بین‌المللی مالایا ۲۶- دکتر الب ارسلان اچیک گنج (ترک) استاد دانشگاه آنکارا ۲۷- دکتر یحیی ژان میشو (بلژیکی) استاد دانشگاه لون بلژیک ۲۸- دکتر شین نوموتو (ژاپنی) استاد دانشگاه توکیو ۲۹- پروفسور رنالد نترلر (آمریکائی) استاد دانشگاه آکسفورد ۳۰- دکتر وائل حلاق (فلسطینی) استاد دانشگاه مک‌گیل کانادا ۳۱- پروفسور لیندا کلارک (کانادائی) استاد دانشگاه کونکوردیا مونترال ۳۲- پول واکر (آمریکائی) استاد دانشگاه واشنگتن ۳۳- دونالد لتیل (آمریکایی) استاد دانشگاه مک‌گیل کانادا ۳۴- لئونارد رُئیزان (انگلیسی) استاد دانشگاه لندن.

این همکاری میان دانشمندان ایرانی و خارجی با این تناسب اقلیمی و منطقه‌ای و کشوری و حوزه‌ای که در کشور ما بی‌سابقه بوده است و ایجاد و تقویت این گونه ارتباطات در سطح جهانی مقدمه گفتگوی میان تمدن‌ها و تفاهم فرهنگی را که مأمول و مطلوب کشور ما در عصر حاضر است به وجود می‌آورد.

نتیجه این همکاریها نشر بیش از هفتاد مجلد کتاب بوده است که برحسب موضوعات مختلف به ترتیب زیر در فهرست انتشارات مؤسسه ملاحظه می‌گردد: فلسفه اسلامی ۱۳، حکمت متعالیه ۱۰، تصوف و عرفان اسلامی ۷، مجموعه‌های مقالات در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی ۱۰، پزشکی در جهان اسلام ۸، کلام و عقائد اسلامی (شیعی امامی) ۴، کلام و عقائد اسلامی (اهل سنت) ۲، ادب فارسی ۳، کلام و عقائد اسلامی (اسماعیلی) ۲، فلسفه تطبیقی ۲، اسلام و نوگرایی ۲، اخلاق فلسفی ۲، منطق ۲، کشاورزی در جهان اسلام ۱، اصول فقه ۱، دامپزشکی در جهان اسلام ۱، فهرست نسخه‌های خطی ۱، زبان انگلیسی ۱، مجموعه یادداشتها ۱.

سخن پایانی آنکه نگارنده چهل سال از بهترین ایام زندگی خود را صرف اداره و ابقاء این مؤسسه و احیاء میراث علمی اسلامی - ایرانی کرده، و در این جریان انواع و اقسام شدائد و سختی‌ها و مضایق و تنگنایی‌ها را متحمل گردیده و از تشنیع و آزار جاهلانی که در کسوت اهل علم در محیط دانشگاهی درصدد حذف و قطع این حرکت بوده‌اند نهراسیده و این بارگران را یک تنه بردوش کشیده است که:

وَحِيدٌ مِنَ الْخُلَآنِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ إِذَا عَظَّمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُسَاعِدُ

اکنون مفتخر است که این مؤسسه پویا و آبرومند و این مجموعه نفیس و ارزشمند را که بر تارک تاریخ علم و دانش این کشور همچون ستاره‌ای فروزان می‌درخشد به میهن عزیز و جهان علم تقدیم می‌دارد و امیدوار است که همچنانکه فضل الهی تاکنون شامل حال او و مؤسسه بوده این حرکت مقدس همچنان ادامه یابد و «مصیبت پیری و نیستی» مؤسسه را به تعطیل و انحلال که نشانه‌های آن هم اکنون پدیدارگشته سوق ندهد. بعون الله تعالی و توفیقه.

انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی
بر طبق موضوعات علمی^۱
زیر نظر
دکتر مهدی محقق

فلسفه اسلامی

- ۱- افلاطون فی الاسلام، مشتمل بر رساله‌هایی از فارابی و دیگران و تحقیق درباره آنها، به اهتمام دکتر عبدالرحمن بدوی با مقدمه به زبان فرانسه (چاپ شده ۱۳۵۳). ۱۳
- ۲- الأمد علی الأبد، ابوالحسن عامری نیشابوری، به اهتمام پروفیسور اورت روسن و ترجمه مقدمه انگلیسی آن از دکتر سید جلال‌الدین مجتوی (چاپ شده در بیروت ۱۳۵۷). ۳۸
- ۳- شرح فصوص الحکمة، منسوب به ابونصر فارابی، از محمدتقی استرآبادی، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، با دو مقاله به زبان فرانسه از خلیل جر و سلیمان پینس و ترجمه آن دو مقاله از دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی (چاپ شده ۱۳۵۸). ۲۲
- ۴- شرح بیست و پنج مقدمه ابن میمون، ابو عبدالله محمد بن ابی بکر تبریزی، به اهتمام دکتر مهدی محقق و ترجمه فارسی آن از دکتر سید جعفر سجّادی و ترجمه انگلیسی بیست و پنج مقدمه از س. پینس (چاپ شده ۱۳۶۰). ۲۶
- ۵- جام جهان‌نمای، ترجمه فارسی کتاب التّحصیل بهمینار بن مرزبان تلمیذ ابن سینا، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی و محمدتقی دانش‌پژوه (چاپ شده ۱۳۶۲). ۱۵
- ۶- المبدأ والمعاد، شیخ‌الرّئیس ابوعلی ابن سینا، به اهتمام استاد شیخ عبدالله

۱. شماره‌های آخر عناوین کتاب‌ها به صورت ساده نشانه «سلسله دانش ایرانی» و میان دو کمانه () نشانه «مجموعه تاریخ علوم در اسلام» و میان دو قلاب [] نشانه «مجموعه اندیشه اسلامی» و میان دو نیم خط کج / / نشانه «مجموعه زبان و ادب فارسی» است.

نورانی (چاپ شده ۱۳۶۳). ۳۶

۷- فیلسوف ری محمد بن زکریای رازی، دکتر مهدی محقق، به پیوست سه مقدمه به زبان فارسی و دو مقاله به زبان انگلیسی (چاپ شده ۱۳۵۲، چاپ سوم نشر نی ۱۳۶۹، چاپ چهارم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران ۱۳۷۷). ۱۴

۸- بیان الحق بضممان الصدق (العلم الالهی)، ابوالعباس فضل بن محمد اللوکری، با مقدمه عربی، به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی، (چاپ شده ۱۳۷۳). [۲]

۹- الأسئلة والاجوبة، پرسش‌های ابوریحان بیرونی و پاسخ‌های ابن سینا به انضمام پاسخ‌های مجدد ابوریحان و دفاع ابوسعید فقیه معصومی از ابن سینا، به اهتمام دکتر مهدی محقق و دکتر سید حسین نصر، (چاپ شده کوالامپور ۱۳۷۴). [۳]

۱۰- مراتب و درجات وجود، دکتر سید محمد نقیب‌العطاس، ترجمه فارسی از دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، با مقدمه دکتر مهدی محقق در شرح حال نویسنده، (چاپ شده ۱۳۷۵). [۷]

۱۱- حدوث العالم، افضل‌الدین عمر بن علی بن غیلان بانضمام الحكومة فی حجج المثبتین أنّ للماضی مبدءاً زمانیاً، الشیخ الرئیس ابوعلی بن سینا و مناظره میان فخرالدین رازی و فریدالدین غیلانی، با مقدمه به زبان فرانسه از پروفیسور ژان میشو، به اهتمام دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۷). ۴۳

۱۲- شرح حکمة الإشراف سهروردی، قطب‌الدین شیرازی، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی و دکتر مهدی محقق، به پیوست دو مقاله از دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۸). ۵۰

۱۳- مصارع المصارع، ابوجعفر نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی، با تصحیح و مقدمه ویلفرد مادلونگ، ترجمه مقدمه از شیوا تاویانی، (چاپ شده ۱۳۸۳). ۵۴

حکمت متعالیه

۱۴- شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومه حکمت، حاج ملاهادی سبزواری، بخش امور عامه و جوهر و عرض، با مقدمه فارسی و انگلیسی و فرهنگ

- اصطلاحات فلسفی، به اهتمام پروفیسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقق. (چاپ شده ۱۳۴۸، چاپ دوم ۱۳۶۰، چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۶۹). ۱.
- ۱۵- تعلیقه میرزا مهدی مدرّس آشتیانی بر شرح منظومه حکمت سبزواری، به اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری و دکتر مهدی محقق با مقدمه انگلیسی پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو (چاپ شده ۱۳۵۲). ۳.
- ۱۶- کتاب القبسات، میرداماد، به انضمام شرح حال تفصیلی و خلاصه افکار آن حکیم، به اهتمام دکتر مهدی محقق و دکتر سید علی موسوی بهبهانی و دکتر ابراهیم دیباجی و پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو با مقدمه انگلیسی (جلد اول، متن چاپ شده ۱۳۵۶: چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۷). ۷.
- ۱۷- ترجمه انگلیسی شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومه حکمت، قسمت امور عامه و جوهر و عرض، به وسیله پروفیسور توشی هیکو ایزوتسو و دکتر مهدی محقق با مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم (چاپ شده در نیویورک ۱۳۵۶، چاپ دوم مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۲، چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۶۹). ۱۰.
- ۱۸- شرح الالهیات من کتاب الشفاء، ملا مهدی نراقی، به اهتمام دکتر مهدی محقق با مقدمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم از حسن نراقی (چاپ شده ۱۳۶۵). ۳۴
- ۱۹- شرح کتاب القبسات میرداماد، احمد بن زین العابدین علوی معروف به میرسید احمد علوی، به اهتمام دکتر حامد ناجی اصفهانی، با مقدمه فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۶). [۱۱]
- ۲۰- کتاب تقویم الایمان، محمدباقر الحسینی معروف به میرداماد، و شرح آن موسوم به کشف الحقائق از میرسید احمد علوی، و تعلیقات آن از ملاعلی نوری، به اهتمام علی اوجبی، (چاپ شده ۱۳۷۶). [۱۱]
- ۲۱- شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومه حکمت، حاج ملاهادی سبزواری، بخش الهیات بالمعنی الأخص، با مقدمه فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام دکتر مهدی محقق، (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۶

تصوّف و عرفان اسلامی

۲۲- مرموزات اسدی در مزمورات داودی، نجم‌الدین رازی، به اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و مقدمه انگلیسی دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۲). ۶

۲۳- انوار جلیّه، ملا عبدالله زنوزی، به اهتمام سیّد جلال‌الدین آشتیانی، با مقدمه انگلیسی از دکتر سیّد حسین نصر (چاپ شده ۱۳۵۴). ۱۸

۲۴- دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی شارح گلشن راز، به اهتمام دکتر برات زنجانی با مقدمه انگلیسی از نوش آفرین انصاری (محقق) (چاپ شده ۱۳۵۷). ۲۰

۲۵- کاشف الاسرار، نورالدین اسفراینی به انضمام پاسخ به چند پرسش و رساله در روش سلوک و خلوت‌نشینی، با ترجمه و مقدمه به زبان فرانسه به اهتمام دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۸، چاپ دوم پاریس ۱۳۶۴). ۵

۲۶- نصوص‌الخصوص فی ترجمه الفصوص (شرح فصوص الحکم محیی‌الدین ابن‌العربی)، رکن‌الدین شیرازی، به اهتمام دکتر رجبعلی مظلومی، به پیوست مقاله‌ای از استاد جلال‌الدین همائی (چاپ شده ۱۳۵۹). ۲۵

۲۷- رباب‌نامه، سلطان ولد پسر مولانا جلال‌الدین رومی، به اهتمام دکتر علی سلطانی‌گرد فرامرزی با مقدمه انگلیسی (چاپ شده ۱۳۵۹، چاپ دوم ۱۳۷۷). ۲۳

۲۸- دیوان محمد شیرین مغربی، به تصحیح و اهتمام دکتر لئونارد لوئیزان و مقدمه پروفیسور ان ماری شیمل و ترجمه فارسی آن از داود حاتمی (چاپ شده ۱۳۷۲). ۴۳

مجموعه‌های مقالات در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی - ایرانی

۲۹- مجموعه سخنرانیها و مقاله‌ها در فلسفه و عرفان اسلامی (به زبانهای فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی)، به اهتمام دکتر مهدی محقق و دکتر هرمان لندلت (چاپ شده ۱۳۵۲، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۵۸). ۴

۳۰- جشن‌نامه کربن، مجموعه رسائل و مقالات به زبانهای فارسی و عربی و

انگلیسی و فرانسه و آلمانی به افتخار پروفیسور هانری کربن، زیر نظر دکتر سید حسین نصر (چاپ شده ۱۳۵۶). ۹

۳۱- بیست‌گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی، از دکتر مهدی محقق، با مقدمه انگلیسی از پروفیسور ژوزف فان اس و ترجمه آن از استاد احمد آرام (چاپ شده ۱۳۵۵، چاپ دوم شرکت انتشار ۱۳۶۳). ۱۷

۳۲- یادنامه ادیب نیشابوری، مشتمل بر زندگانی استاد و مجموعه متون مقالات در مباحث علمی و ادبی، به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۶). ۳۳

۳۳- دومین بیست‌گفتار در مباحث ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم اسلامی، به انضمام «حدیث نعمت خدا» مشتمل بر زندگی‌نامه و کتاب‌نامه، از دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۶۹). ۴۰

۳۴- چهارمین بیست‌گفتار در مباحث ادبی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم، دکتر مهدی محقق، به انضمام کارنامه علمی نویسنده در نمودار زمانی (چاپ شده ۱۳۷۶). [۹]

۳۵- پنجمین بیست‌گفتار در مباحث ادبی و فلسفی و کلامی و تاریخ علم و گزارش سفرهای علمی، دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۹

۳۶- نکته‌ها و نقدها در پنجاه و پنج مقاله ادبی و عرفانی و تاریخی و مذهبی و تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و انتقادی، به قلم دکتر حمید فرزام، با مقدمه دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۸۰). /۱۱/

پزشکی در جهان اسلام

۳۹- دانشنامه در علم پزشکی، حکیم میسری (کهن‌ترین مجموعه در علم پزشکی به شعر فارسی)، به اهتمام دکتر برات زنجانی و مقدمه دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۶۶). (۲)

۴۰- مفتاح الطب و منهاج الطلاب، ابوالفرج علی بن الحسین بن هندو (کلید دانش پزشکی و برنامه دانشجویان آن)، به اهتمام دکتر مهدی محقق و استاد محمدتقی دانش‌پژوه و تلخیص و ترجمه فارسی و انگلیسی و فهرست اصطلاحات پزشکی از دکتر مهدی محقق (تهران چاپ شده ۱۳۶۸). (۱)

- ۴۱- الشُّكُوكُ عَلَى جَالِينُوسِ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّاءِ رَازِي. با مقدمه فارسی و عربی و انگلیسی. به اهتمام دکتر مهدی محقق. (چاپ شده ۱۳۷۲). [۱]
- ۴۲- جِرَّاحِي وَ ابْزَارِهَائِ اَنْ. ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی. ترجمه فارسی بخش سی ام کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف. به اهتمام استاد احمد آرام و دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۴). [۵]
- ۴۳- طَبُّ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ، ابن جزار قیروانی. به اهتمام دکتر وجیهه کاظم آل طعمه. با مقدمه فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۵). [۸]
- ۴۴- رساله حنین بن اسحق به علی بن یحیی درباره آثار ترجمه شده از جالینوس. متن عربی با ترجمه فارسی و مقدمه فارسی و انگلیسی. به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۸
- ۴۵- یادگار (در دانش پزشکی و داروشناسی). اسماعیل بن الحسن بن محمد بن احمد الحسینی الجرجانی. معروف به سید اسماعیل جرجانی. به اهتمام دکتر مهدی محقق. (چاپ شده ۱۳۸۱). (۱۰)
- ۴۶- تشریح بدن انسان معروف به تشریح منصوری، منصور بن محمد بن احمد شیرازی. به کوشش دکتر سید حسین رضوی. برقی. (چاپ شده ۱۳۸۳). (۱۱)

کلام عقائد اسلامی (شیعی امامی)

- ۴۷- تلخیص المحضّل. خواجه نصیرالدین طوسی. به انضمام رسائل و فوائد کلامی از آن حکیم، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی (چاپ شده ۱۳۵۹). ۲۴
- ۴۸- اندیشه‌های کلامی شیخ مفید. مارتین مکدرموت. ترجمه از انگلیسی به فارسی به وسیله استاد احمد آرام (چاپ شده ۱۳۶۳). چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۷۲. ۳۵
- ۴۹- الباب الحادی عشر. العلامة الحلّی، مع شرحیه: النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر. مقداد بن عبدالله السیوری. مفتاح الباب. ابوالفتح بن مخدوم الحسینی العربشاهی، به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۶۵). چاپ دوم و سوم آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰. ۳۸
- ۵۰- اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، محمد بن محمد بن نعمان ملقب به

شیخ مفید، به انضمام شرح احوال و آثار شیخ مفید و مقدمه انگلیسی دکتر مارتین مکدرموت، به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۲). ۴۱

کلام و عقائد اسلامی (اهل سنت)

۵۱- الشامل فی اصول الدین، امام الحرمین جوینی، به اهتمام پروفیسور ریچارد فرانک و ترجمه مقدمه آن از دکتر سید جلال الدین مجتوبی (چاپ شده ۱۳۶۰).

۲۷

۵۲- الدرّة الفاخرة عبدالرحمن جامی، به پیوست حواشی مؤلف و شرح عبدالغفور لاری و حکمت عمادیّه، به اهتمام دکتر نیکولاهیر و دکتر سید علی موسوی بهبهانی و ترجمه مقدمه انگلیسی آن از استاد احمد آرام (چاپ شده

۱۳۵۸). ۱۹

کلام و عقائد اسلامی (شیعی اسماعیلی)

۵۳- دیوان ناصر خسرو (جلد اول، متن به انضمام نسخه بدلها) به اهتمام استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۷، چاپهای سوم و چهارم و پنجم دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ و ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰). ۲۱

۵۴- کتاب الإصلاح، ابوحاتم احمد بن حمدان الرّازی، به اهتمام دکتر حسن مینوچهر و دکتر مهدی محقق، با مقدمه انگلیسی از دکتر شین نوموتو و ترجمه فارسی آن از دکتر سید جلال الدین مجتوبی، (چاپ شده ۱۳۷۲). ۴۲

ادب فارسی

۵۵- جهانگیرنامه، سرزده قاسم مادح، به کوشش دکتر سید ضیاء الدین سجّادی، با مقدمه دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۸۰). /۱۲/

۵۶- دیوان غزلیات و رباعیات فتّاحی نیشابوری از شاعران قرن نهم هجری، به اهتمام دکتر مهدی محقق - کبری بستان شیرین، (چاپ شده ۱۳۸۱). /۱۳/

۵۷- فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، گردآوری و تدوین دکتر مهندس صادق عظیمی، با پیشگفتار و مقاله‌ای از دکتر مهدی محقق، (چاپ شده

فلسفه تطبیقی

- ۵۸- بنیاد حکمت، سبزواری پروفیسور ایزوتسو، تحلیلی تازه و نواز فلسفه حاج ملا هادی سبزواری، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتوبی، با مقدمه‌ای از دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۹، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۸). ۲۹
- ۵۹- مطالعه‌ای در هستی‌شناسی تطبیقی، از دیدگاه صدرالدین شیرازی و مارتین هایدگر، پروفیسور الب ارسلان آپیک گنج، ترجمه محمدرضا جوزی (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۷

اسلام و نوگرایی

- ۶۰- درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی، دکتر سید محمد نقیب العطاس، ترجمه فارسی از محمد حسین ساکت و حسن میاننداری و شیوا کاویانی و محمدرضا جوزی، با مقدمه دکتر مهدی محقق در شرح حال نویسنده (چاپ شده ۱۳۷۴). [۴]
- ۶۱- اسلام و دنیویگری (سکولاریسم) دکتر سید محمد نقیب العطاس، ترجمه فارسی از احمد آرام با مقدمه دکتر مهدی محقق در شرح حال نویسنده، (چاپ شده ۱۳۷۵). [۶]

اخلاق فلسفی

- ۶۲- جاویدان خرد، ابن مسکویه، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان، با مقدمه به زبان فرانسه از پروفیسور محمد ارکون و ترجمه آن از دکتر رضا داوری اردکانی (چاپ شده ۱۳۵۵). ۱۶
- ۶۳- الدراسة التحلیلیة لکتاب الطب الروحانی لمحمدبن زکریا الرازی، به زبان عربی و فارسی و انگلیسی، با متن چاپی و خطی و فرهنگ اصطلاحات، به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۴

منطق

۶۴- منطق و مباحث الفاظ، مجموعه رسائل و مقالات درباره منطق و مباحث الفاظ (به زبانهای فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی) به اهتمام پروفیسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۵۳، چاپ دوم دانشگاه تهران، ۱۳۷۰). ۸

۶۵- کتاب المناهج فی المنطق، صائن الدین ابن ترکه اصفهانی، با مقدمه فارسی و عربی، به اهتمام دکتر ابراهیم دیاجی (چاپ شده ۱۳۷۶). [۱۰]

کشاورزی در جهان اسلام

۶۶- آثار و احیاء، رشیدالدین فضل الله همدانی (متن فارسی درباره فن کشاورزی) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده و استاد ایرج افشار و مقدمه دکتر مهدی محقق (تهران چاپ شده ۱۳۶۸). (۴)

اصول فقه

۶۷- معالم الدین و ملاذالمجتهدین معروف به معالم الاصول، شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی، با مقدمه فارسی و ترجمه چهل حدیث در بیان فضیلت علم و وظیفه علما و مقاله‌ای در اصول فقه امامیه از روبرت برونشویک و ترجمه فارسی آن از دکتر ابوالقاسم پورحسینی، به اهتمام دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۶۲)، چاپ دوم مرکز انتشارات علمی و فرهنگی (۱۳۶۴). ۳۰

دامپزشکی در جهان اسلام

۶۸- دو فرس نامه منثور و منظوم (دو متن فارسی مشتمل بر شناخت انواع نژاد و پرورش و بیماریها و روش درمان اسب)، به اهتمام دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی و مقدمه دکتر مهدی محقق (تهران چاپ شده ۱۳۶۶). (۳)

فهرست نسخه‌های خطی

۶۹- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دکتر مهدی محقق موجود در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل، به اهتمام دکتر توفیق ه

سبحانی، (چاپ شده ۱۳۸۳). ۵۹.

زبان انگلیسی

۷۰- نصاب انگلیسی یا زبان آموز سنتی ایران (مشمول بر واژه‌های انگلیسی با معادل فارسی و عربی)، اثر معتمدالدوله فرهاد میرزا، به اهتمام دکتر مهدی محقق، (چاپ شده تهران ۱۳۸۴). /۱۵/

مجموعه یادداشتها

۷۱- هزار و پانصد یادداشت در مباحث لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم، گردآورنده دکتر مهدی محقق (چاپ شده ۱۳۷۸). ۴۵

فهرست اعلام و اشخاص

| | | | |
|--------------------|--------------------------|---------------|--|
| ۱۷۷ | ابراهیم بن مراد بن عمّار | ۲۴۶ | آبادی باویل، محمد |
| ۲۴۴، ۲۳۷ | ابرتز، کریستوفر | ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۵۴ | آدامز، چارلز |
| ۲۸ | ابرقلس | ۲۴۷، ۲۳۷، ۲۱۴ | |
| ۲۲۷ | ابن ابی اصیبعه | ۱۳۰ | آدم ابوالبشر |
| ۲۳۰ | ابن ابی البیان | ۲۱۵، ۵۴ | آذرنگ، عبدالحسین |
| ۱۲۸ | ابن ابی الحدید | ۲۴۶، ۲۴۳ | |
| | ابن اعرابی - ابن عربی | ۲۴۶، ۱۷۸ | آرام، احمد |
| | ابن افلاطون - ابن عربی | ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳ | |
| ۱۸۶، ۱۸۵، ۳۱ | ابن الانباری | ۱۳۸ | آریانپور، امیرحسین |
| ۱۹۵، ۱۹۱ | | ۵۲ | آشتیانی، سید جلال الدین |
| ۷۷ | ابن باجه | ۲۴۱، ۸۰ | |
| ۱۹۵، ۱۸۶ | ابن برهان | ۱۱۵ | آشتیانی، محمدباقر |
| ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۲ | ابن بطلان بغدادی | ۱۱۸، ۱۱۷، ۵۶ | آشتیانی، مهدی |
| ۲۳۱، ۲۲۷، ۱۷۸ | ابن بیطار | ۴۱ | آغاچی |
| ۱۲۸ | ابن تیمیه | ۸۰ | آملی، سید حیدر |
| ۲۲۵، ۲۲۲، ۱۷۹ | ابن جزّار قیروانی | ۵۷، ۵۶، ۴۹ | آملی، محمدتقی |
| ۲۵۴، ۲۳۰ | | ۱۳۶، ۱۱۷ | |
| ۲۳۰ | ابن جمیع | ۱۱۶ | آیه الله زاده، سید عباس |
| ۱۸۶، ۱۸۵ | ابن جنّی | ۱۱۶ | آیتی بیرجندی، محمد ابراهیم |
| ۲۲۵ | ابن جوزی | | ابراهیم نظام، ابراهیم بن سیار معتزلی - |
| ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۸۵ | ابن حاجب | | نظام |

| | | | |
|-----------------|------------------------------|-------------------------|----------------------------|
| ۱۰۴ | ابن عبدالقدّوس | ۸۷ | ابن حَبّان اصفهانی |
| ۷۸،۷۷،۵۴ | ابن عربی | ۱۲۸ | ابن حزم |
| ۲۵۲،۸۲،۸۱،۸۰ | | ۶۳ | ابن حوقل |
| ۱۹۴،۱۸۸،۱۸۶،۱۸۵ | ابن عصفور | ۱۸۶ | ابن خَرّوف |
| ۶۶ | ابن عطیّه | ۲۳۰ | ابن الخطیب |
| ۱۸۵ | ابن عمرون حلبی | ۱۹۶،۱۹۵ | ابن خلدون |
| | ابن غیلان بلخی - افضل الدّین | ۱۸۶ | ابن درستویه |
| | عمر بن علی بن غیلان | ۱۸۸ | ابن درید |
| ۲۲۲ | ابن قف، ابن القف کرکی | ۱۸۰،۷۷،۵۲،۵۰ | ابن رشد اندلسی |
| ۲۳۰،۲۲۷،۲۲۵ | | ۲۲۹،۲۲۲ | |
| ۲۲۹،۲۲۵،۱۲۸ | ابن الفیّم الحوزیه | ۲۲۲،۱۲۸ | ابن رضوان المصری |
| ۱۴۱ | ابن کمونه | ۷۰،۶۵ | ابن زرعه |
| ۱۸۶،۱۸۵ | ابن کیسان | ۲۲۹،۷۷ | ابن زهرالاندلسی |
| ۷۷،۵۶ | ابن مالک، ابن مالک اندلسی | ۲۳۹ | ابن زهره حلبی |
| ۱۹۵،۱۹۴،۱۸۵،۱۸۴ | | ۷۷ | ابن سبعین |
| ۲۵۶،۷۰،۶۵ | ابن مسکویه | ۱۹۵،۱۸۶،۱۸۵ | ابن السّراج |
| ۲۳۱،۱۷۸ | ابن مطران | ۱۹۱،۹۴ | ابن سکّیت |
| ۴۰ | ابن معتز | ۲۳۱،۲۲۷ | ابن سمجون |
| ۱۸۵ | ابن مُعط | ۷۰،۶۹ | ابن السّمح |
| ۱۹۵ | ابن منظور | ۲۳،۲۲،۳ | ابن سینا، ابوعلی سینا |
| ۱۳۲،۱۲۸ | ابن میمون | ۱۷۱،۶۴،۵۵،۵۴،۵۰،۲۸،۲۵ | |
| ۱۸۶ | ابن النّّاطم | ۲۷۲،۲۵۰،۲۴۹،۲۲۷،۲۲۴،۲۲۱ | |
| ۲۱۲ | ابن ناعمه حمصی | | ابن سینای مشائی - ابن سینا |
| ۲۲۷،۱۲۹،۸۸،۳۲ | ابن ندیم | ۲۲۹ | ابن طرخان الحموی |
| ۲۳۰،۱۷۸ | ابن نفیس | ۷۷ | ابن طفیل |
| ۱۸۶ | ابن ولّاد | ۷۷ | ابن طملوس |
| ۱۸۰ | ابن هشام، ابن هشام انصاری | ۲۲۹ | ابن طولون |

| | | |
|---------------------------------|----------------------|-------------------------------------|
| ابوالشیخ - ابن حبان اصفهانی | ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۱ | |
| ۳۵ ابوالشیص | ۱۷۸، ۱۷۲، ۶۵ | ابن هندو |
| ۱۰۲ ابوطاهر | ۲۵۳، ۲۳۱، ۲۲۵ | |
| ۱۹۶ ابوطیب عبدالواحد حلبی | ۱۸۰ | ابن هیثم بصری |
| ۸۸ ابو عبدالله بصری | ۱۸۵ | ابن یعیش |
| ابو عبدالله تبریزی، ابو عبدالله | | ابو اسحق ابراهیم - غضنفر تبریزی |
| محمد بن ابی بکر تبریزی ۲۴۹، ۱۳۲ | ۸۷ | ابوبکر |
| ۸۸ ابو عبید قاسم بن سلام | ۸۸ | ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی |
| ابو علی بن سینا - ابن سینا | | ابوبکر محمد بن عباس |
| ابوالفتح بن مخدوم الحسینی | ۱۰۰ | خوارزمی |
| ۲۵۴ العربشاهی | ۲۲۷ | ابوتراب نفیسی |
| ۱۱۸ ابوالفتوح رازی | ۱۰۳، ۳۹ | ابوتمام |
| ۸۷ ابوالفرج اصفهانی | ۴۱ | ابوجعفر امدادی |
| ابوالفرج علی بن الحسین | ۱۸۷ | ابوجعفر محمد بن رستم طبری |
| بن هندو - ابن هندو | | ابوجعفر نصیرالدین محمد بن |
| ابوالقاسم اسماعیل بن احمد | ۲۵۰ | محمد بن الحسن الطوسی |
| ۴۱ الشجری | | ابوحاتم رازی، ابوحاتم احمد بن حمدان |
| ابوالقاسم خلف بن عباس | ۲۵۵، ۱۸۷، ۱۲۸، ۳۴، ۴ | الرازی |
| زهرای - زهراوی | ۲۰۴ | ابوالحسن مسلم بن حجاج |
| ۴۱ ابو منصور بن ابی علی الکاتب | ۱۹۵ | ابوحنیفه |
| ۴۱ ابو منصور ثعالبی | ۲۳۱ | ابوحنیفه دینوری |
| ابونصر احمد بن محمد بن | ۱۹۲، ۸۷، ۶۹، ۶۵ | ابوحیان توحیدی |
| ۸۸ نصرالقبای | ۲۰۴ | ابوداود سجستانی |
| ۱۳۱ ابونصر منصور بن عراق | ۲۰۶ | ابوالدرداء |
| ۳۵ ابونواس | ۳۱ | ابورشید نیشابوری |
| ۶۵ ابوالوفاء بوزجانی | ۲۳۱، ۲۲۵ | ابوسعید بن بختیشوع |
| ۷۹ ابوالوفاء مبشر بن فاتک | ۴۰ | ابوشکور بلخی |

| | | | |
|--------------|-----------------------|----------------|---------------------------|
| ۱۵۴ | استون | ۸۷ | ابوهریره |
| ۲۲۵ | اسحق بن اسماعیل | ۶۹،۶۷،۶۶ | اپلونیسوس |
| ۱۲۷ | اسحق بن حنین | ۲۵۶،۲۴۷ | اچیک گنج، الب ارسلان |
| ۲۳۰ | اسحق بن سلیمان | ۵۶ | احسائی، احمد |
| ۲۲۵ | اسحق بن عمران | ۱۸۹ | احمد بن فارس بن زکریا |
| ۳۸ | اسدی طوسی | ۱۳۰ | احمد بن کیال |
| ۱۰ | اسرافیل | ۱۸۴،۱۸۳ | احمد، بهمنیار کرمانی |
| ۳۷ | اسعد گرگانی، فخرالدین | ۱۹۷،۱۹۶ | |
| ۱۰۳،۸۹ | | ۱۸۶،۱۸۵ | اخفش |
| ۲۵۲،۱۷۱ | اسفراینی، نورالدین | ۲۳۱،۲۲۴ | اخوینی بخاری |
| ۱۳۰ | استقلیبوس اول | ۲۳۱،۲۲۷،۱۷۸ | ادریسی، شریف |
| ۱۳۰،۶۳ | اسکندر | | الادیب ابی العباس - لوکری |
| ۶۸ | اسکندرانی، هرون | ۱۹۷ | ادیب نیشابوری، عبدالجواد |
| ۱۲۴ | اسلم رضوی، سید محمد | | ادیب نیشابوری، |
| | اسماعیل بن الحسن بن | ۱۹۷،۴۸ | محمد تقی |
| ۱۷۹ | اشبیلی، ابوالخیر | ۱۲۴،۱۲۳ | اذکائی، پرویز |
| | اشراق - میرداماد | ۱۰۴ | ارپینیوس، توماس |
| ۵۵ | اشعری، ابوالحسن | ۱۰۴ | اردشیر بابکان |
| ۲۲ | اشکوری | ۳۱،۲۸،۲۷،۲۶،۲۱ | ارسطو |
| ۱۵۲ | اشلقی گرمرودی، مسعود | ۲۴۱،۲۱۱،۶۹،۵۵ | |
| ۱۰۳ | اشیل | ۶۹،۶۸،۶۷ | ارشمیدس |
| ۴۹ | اصفهان، آقامیرزا مهدی | ۲۵۶،۲۴۷،۲۱۴ | ارکون، محمد |
| ۱۹۶ | اصمعی | ۱۸۹ | استرآبادی، رضی الدین |
| | اعشی میمود، بن قیس، | | استرآبادی، امیر |
| ۱۹۱،۸۷،۳۴،۳۲ | صنّاجه العرب | ۲۱ | شمس الدین محمد |
| ۲۱۴ | اعوانی، غلامرضا | ۲۴۹ | استرآبادی، محمد تقی |
| ۱۷۳،۱۷۱ | افتاده | ۱۷۰،۱۶۷ | استعلامی، علی |

| | | | |
|-----------------------|------------------------------|-------------|--------------------------|
| ۱۳۸ | انوار، سیّد عبداللّه | ۵۵،۲۸ | افرو دیسی، اسکندر |
| ۱۹۳ | انوری | ۲۵۷،۲۴۶،۲۳۱ | افشار، ایرج |
| ۹۶،۳۶ | انوشیروان | | افضل الدّین عمر بن |
| ۶۳ | اوائل (= یونانیان) | ۲۵۰،۴ | علی بن غیلان |
| ۲۵۱،۲۴۶ | اوجبی، علی | ۲۸،۲۷ | افلاطون، افلاطون الهی |
| ۲۲۷ | اولمان | ۲۱۱،۶۵،۳۱ | |
| ۱۳۱ | اهوازی، ابوالحسن | | افلو طین، شیخ یونانی، |
| ۱۵۴ | ایر | ۲۴۱،۲۸،۲۶ | پلوتن |
| ۵۱،۱۱ | ایران شهری، ابوالعبّاس | ۲۱۱،۶۶ | اقلیدس |
| ۲۴۶ | ایرانی، اکبر | ۲۲۷ | الگود |
| ۶۸ | ایرن | ۲۴۶ | الهی خراسانی، علی اکبر |
| ۵۰،۲۵ | ایزوتسو، توشی هیکو | ۴۹ | الهی قمشه‌ای، مهدی |
| ۲۱۴،۱۷۱،۱۵۴،۱۱۸ ۵۲،۵۱ | | ۲۵۵ | امام الحرمین جوینی |
| ۲۴۶،۲۴۳،۲۴۲،۲۳۸،۲۳۷ | | ۸ | امام حق (=امام فاطمی) |
| ۲۵۷،۲۵۶،۲۵۱ | | | امام حکمت - افلاطون |
| ۴۸ | ایسی، شیخ سیف اللّه | ۱۹۱،۱۹۰،۳۹ | امرء القیس |
| ۱۲۸ | ایلیای نصیبینی | ۸۸ | امیر سامانی |
| | ایوب، لیندا - کلارک، لیندا | ۱۷۸ | امیر کویت |
| | بابارکنا - رکن الدّین شیرازی | ۷۳ | امیر معزّی، علی |
| ۱۷۳ | باقرزاده، محسن | ۱۷۸ | امین الدّولة ابن التلمید |
| ۲۲ | بحرالعلوم، عبدالعلی | ۶۹ | انصاری، حسن |
| | بخاری، ابوعبداللّه | ۱۵۸ | انصاری، خسرو |
| ۲۰۴ | محمد بن اسماعیل | ۲۳۲ | انصاری، شریف النّسّاء |
| | بخاری، ابومنصور حسن | ۱۵۲ | انصاری، نوش آفرین |
| ۲۳۱ | بن نوح قمری | ۱۵۸،۱۵۵ | |
| | بختیشوع، عبید اللّه | ۲۳۱ | انطاکی، داود |
| ۲۳۱ | بن جبرئیل | ۱۶۷ | انوار، پروین |

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|--------------------|------------------------------|
| ۲۳۰ | البلدی، احمد بن محمد | ۱۸۵ | بدرالدین |
| ۱۳۶ | بلوهر | ۲۴۶ | بدره‌ای، فریدون |
| ۱۳۱ | بنّانی | ۲۱۴ | بدوی، عبدالرحمن |
| ۱۲۵ | بوالو، دی - جی | ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۴۱ | |
| ۱۳۶ | بوذاسف | ۴۰ | بديع الزّمان همدانی |
| | بوذاسف تناسخی - بوذاسف | | بديع الزّمانی کردستانی، |
| ۱۱۶ | بهشتی | ۱۹۷ | عبد الحمید |
| ۱۸۴، ۱۸۳ | بهمنیار کرمانی، احمد | ۲۲۹ | البرزالی |
| ۱۹۷، ۱۹۶ | | ۲۲۳ | برزویه طبیب |
| ۲۴۹، ۳ | بهمنیار بن مرزبان | ۱۵۴ | برکز، نیازی |
| ۶۶، ۶۴، ۳۱ | بیرونی، ابوریحان | ۱۲۶ | برگشتراسر |
| ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵ | | ۲۲۷ | برون |
| ۲۲۴، ۲۲۱، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۴۱، ۱۳۲ | | ۲۵۷ | برونشویک، روبرت |
| ۲۴۷ | پارادیس، میشل | | بزرگ حکیمی به قاهره - المؤید |
| ۸۲ | پارسا، محمد | | فی الدین شیرازی |
| | پلوتن - افلوپین | ۱۷۳ | بستان دوست |
| ۲۴۴ | پورا احمد، احمد | ۲۵۵، ۲۴۶ | بستان شیرین، کبری |
| ۲۴۱، ۲۱۴ | پورجوادی، نصرالله | ۴۰ | بُستی، ابو الفتح |
| ۲۴۵ | پورحسینی، سید ابوالقاسم | ۳۹ | بشار بن برد |
| ۲۵۷، ۲۴۹ | | ۲۱۱، ۶۶ | بطلمیوس |
| ۱۸۳ | پورداد، ابراهیم | ۲۲۹، ۲۲۵ | بغدادی، عبداللطیف |
| | پوردخت عمران - عیسی بن مریم | ۲۳۱، ۲۳۰ | |
| | پیغمبر اکرم - محمد (ص) | ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۱۱ | بقراط |
| | پیغمبر - محمد (ص) | ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۵ | |
| ۲۴۱ | تاج بخش، حسن | ۲۳۰، ۶۴، ۴ | بلخی، ابوزید |
| ۴۸ | ترابی خانرودی، محمد رضا | ۱۳۱، ۶۴ | بلخی، ابو معشر |
| ۲۰۴ | ترمذی، ابو عیسی | | بلخی، جلال الدین - مولوی |

| | | | |
|------------------|-------------------------------|-------------------------|---------------------------|
| ۸۸ | جعفر البغدادی | ۲۴۳ | تفتازانی، سعد الدین |
| ۱۴ | جعفر صادق (ع) | ۲۴۶ | تفنگدار، کرامت |
| | جعفری لنگرودی، | ۱۳۶ | تقوی |
| ۱۱۶، ۴۸ | محمد جعفر | ۱۸۵ | تقی الدین الأسد |
| ۱۱۵ | جمارانی، احمد | ۱۳۶، ۱۳۵ | تقی زاده، سید حسن |
| ۸۰ | جندی، موید الدین | ۲۳۲ | تنویر الدین |
| ۲۴۶ | جوادی، حسن | ۱۱۸ | تهرانی، سید جلال الدین |
| ۲۵۶، ۲۴۶ | جوزی، محمّد رضا | ۴۹ | تهرانی، میرزا جواد آقا |
| ۱۳۵ | جوینی، عطا ملک | ۲۸ | ثامسطیوس |
| ۱۷۰ | جهانبخش، فروغ | ۲۵۶، ۲۴۵ | ثروتیان، بهروز |
| ۱۱۶ | چغمینی | ۹۷، ۹۶ | ثعالبی نیشابوری |
| ۲۴۱ | چیتیک، ویلیام | ۱۴۳، ۱۰۲، ۹۹ | |
| ۲۵۲، ۲۴۶ | حاتمی، داود | ۱۸۶، ۱۸۵ | ثعلب |
| | حاتمی نسبت - ابن عربی | ۱۸۹، ۱۳۰، ۸۷، ۳۷ | جاحظ |
| ۲۱۷، ۱۶۹، ۸۹، ۸۵ | حافظ | | جاحظ خراسان - ابوزید بلخی |
| ۲۲۹ | الحافظ الذهبی | ۱۷۸، ۱۳۰، ۱۱۶، ۶۵ | جالینوس |
| ۴۹ | حائری مازندرانی | ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۱۱ | |
| ۵۲ | حبیبی، نجفقلی | ۲۵۵، ۸۰ | جامی، عبدالرحمن |
| ۲۱۲ | حبیش بن الأعسم | ۲۴۴ | جانستون |
| ۲۴۶ | حجازی، حمیده | ۱۵۴ | جان واکر |
| | حجّت جزیره خراسان - ناصر خسرو | ۱۵۵ | جان هاروی |
| ۲۴۵ | حجّتی، محمد باقر | ۱۰ | جبرئیل |
| ۲۳۰، ۱۷۸ | حرّانی، ثابت بن قرّه | ۲۲۴، ۲۲۱ | جرجانی، سید اسماعیل |
| ۳۶ | حریری | ۲۵۴، ۲۳۱ | |
| ۲۳۹ | حسن بن شهید ثانی | ۱۸۰ | جرجانی، عبدالقاهر |
| ۲۲۱ | حسنین، سید احتشام | ۱۰ | جرجانی، میر سید شریف |
| | حکیم استرآباد - میرداماد | ۳۲ | جریر |

| | | | |
|---------------|---|-------------------------|------------------------|
| ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۶ | | ۲۲۲ | حکیم اعظم خان |
| ۲۴۹، ۲۴۱ | خلیل جر | ۲۵۳، ۲۳۱، ۲۲۳ | حکیم میسری |
| ۷۰ | خمّار، ابوالخیر | ۲۳۱ | حکیم مؤمن |
| ۴۹ | خمینی، روح الله خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی - رشیدالدین فضل الله خواجه شیراز - حافظ | ۲۴۶ | حکیمی، محمّد رضا |
| | | ۲۴۷، ۱۵۴ | حلاق، وائل |
| | | ۴۹ | حلبی، محمود |
| ۶۶ | خوارزمی | ۱۹۵ | حمّاد بن سلمه |
| ۲۴۵ | خوانساری، محمّد | ۲۲۷ | حمارنه، سامی |
| ۲۴۵، ۱۵۶ | دانش پژوه، محمّد تقی | ۹۴ | حمزة بن الحسن اصفهانی |
| ۲۵۳، ۲۴۹ | | ۱۸۰ | حمید بن ثور الهالی |
| ۲۴۱ | داوری اردکانی، رضا | ۲۱۵ | حمیدیان، سعید |
| ۲۵۶، ۲۴۵ | | ۲۱۳ | حمیدی شیرازی، مهدی |
| ۳۲ | دختنوس | ۱۲۶ | حنین التّرجمان |
| ۱۷۸ | دخوار، مهذب الدّین | ۲۱۲، ۱۷۸، ۱۲۶ | حنین بن اسحق |
| ۱۹۱ | دسوقی | ۲۰۳، ۳۸، ۳۷ | خاقانی |
| ۷۸ | دقاق، ابو عبدالله | ۱۵۷، ۵۳ | خامنه ای، سیّد علی |
| ۴۰ | دقیقی | ۶۹ | خرازی، سیّد محمّد صادق |
| ۲۴۴ | دوسالابری، میشل | ۲۴۲، ۱۱۵ | خراسانی، محمّد کاظم |
| ۲۴۱ | دوگلاس کریم کرو | ۵۴، ۲۵ | خرّمشاهی، بهاء الدّین |
| ۲۴۷، ۲۳۹، ۱۵۴ | دونالد لیتل | ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱ | |
| ۱۳۶، ۱۱۸، ۹۳ | دهخدا، علو اکبر | ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵ | |
| ۲۴۶، ۲۴۳ | دیباچی، سیّد ابراهیم | ۳۵، ۳۴ | خسرو انوشیروان |
| ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۵۰ | | | خسرو - انصاری، خسرو |
| ۲۲۷ | دیتریش | ۲۰۶ | خطیب بغدادی |
| ۳۸ | دیلمی، مهیار | ۳۴ | خلیل بن احمد فراهیدی |

| | | | |
|---------------|--------------------------------|----------------------|----------------------------|
| ۲۵۲، ۸۱، ۸۰ | رکن الدین شیرازی | ۱۸۷، ۸۶ | دثلی، ابوالاسود |
| | رکن شیرازی - رکن الدین شیرازی | ۶۶ | دیوفنطس |
| ۱۸۶ | رمانی | ۱۳۸ | ذبیح بهروز |
| ۱۷۰ | روزنتال، فرنس | ۲۲۵ | ذهبی |
| ۱۲۶ | روسکا | ۶۴، ۵۳، ۱۱ | رازی، محمد بن زکریا |
| ۲۴۷ | روسن، اورت | ۱۲۷، ۱۲۶، ۷۳، ۶۹، ۶۵ | |
| ۲۲۱ | روش، حسین | ۲۲۹، ۲۲۴، ۱۲۹، ۱۲۸ | |
| | رومی، جلال الدین - مولوی | ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۰ | |
| ۲۳۰، ۲۲۵ | رهاوی، ایوب | | رازی، فخر الدین - فخر رازی |
| ۱۹۱، ۲۲۵ | ریاشی نحوی | ۲۵۲ | رازی، نجم الدین |
| ۱۷۸ | رئیس الوزرای کویت | ۱۰۳ | ربیعہ رقی |
| | رئیس فلاسفة الاسلام - ابن سینا | ۲۴۴ | رحیمیان، محمد |
| ۱۲۶ | زاخانو | ۱۲۷ | رزنتال، فرانز |
| ۱۹۶ | زبیدی | | رسول اکرم (ص) - محمد (ص) |
| ۱۹۵، ۱۸۶، ۱۸۵ | زجاج | | رسول - محمد (ص) |
| ۱۸۶، ۱۸۵ | زجاجی، الزجاجی | ۶۹، ۶۶ | رشدی راشد |
| ۱۹۵، ۱۸۸، ۱۸۷ | | | رشید الدین فضل الله |
| ۲۲۸ | زرگری | ۲۵۷، ۱۳۵ | همدانی |
| ۲۳۱، ۲۲۸ | زرگری، علی | ۱۸۰ | رشید بن الزبیر |
| ۱۳۸ | زریاب خوئی، عباس | ۱۱۶، ۴۷ | رضا خان |
| ۲۲۸، ۱۵۵ | | ۵۲ | رضانژاد، غلامحسین |
| ۲۱۳، ۱۳۸ | زرین کوب، عبدالحسین | ۲۲۲ | رضائی |
| ۹۴ | زلهایم، رودلف | ۱۵۵ | رضوانی، اسماعیل |
| ۱۸۶، ۱۸۵، ۹۴ | زمخشری | ۲۵۴ | رضوی، سید حسین |
| ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۵ | زنجانی، برات | ۲۴۶ | رعنا حسینی، کرامت |
| ۲۵۲ | زنوزی، عبدالله | ۱۳۷ | رفیع، رضا |
| | زهرای، ابوالقاسم خلف بن عباس | ۱۱۷، ۴۹ | رفیعی قزوینی |

| | | |
|--------------------|---------------------------|------------------------------|
| ۲۷ | سقراط | ۲۵۶، ۲۵۴، ۳۰، ۲۲۷، ۲۲۲، ۱۷۸ |
| ۳۶ | سگری مروزی، ابوالفضل | ۱۸۹ |
| ۹۶، ۳۹، ۳۷ | | ۲۱۱ |
| ۲۵۲ | سلطان ولد | ۲۴۷ |
| ۲۴۶ | سلطانی گرد فرامرزی، علی | ۲۵۳ |
| ۲۵۷، ۲۵۲ | | ۲۴۶ |
| ۲۱۱، ۸۷ | سلمان فارسی | ۱۹۷ |
| ۳۳ | سلیمان بن عبدالملک | ۲۵۷، ۲۴۶ |
| ۲۴۹ | سلیمان پینس | ۵۰، ۴۸ |
| ۱۶۷ | سلیمانی، پروین | ۱۵۷، ۱۱۶، ۵۹، ۵۷، ۵۵، ۵۴، ۵۱ |
| ۲۲۷ | سمرقندی | ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۳، ۲۴۱، ۱۷۲ |
| ۱۵۱ | سوازه، ژان | ۲۵۷، ۲۴۵ |
| ۲۸، ۲۳ | سهروردی، شهاب‌الدین | ۱۳۲ |
| ۱۳۸، ۱۳۷، ۵۷، ۵۴ | | ۲۵۵، ۲۴۶ |
| ۱۳۸، ۱۳۷ | سیاسی، علی اکبر | سجزی، احمد بن محمد |
| ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۶، ۱۸۵ | سیویه | بن عبدالجلیل |
| | سید الأفاضل - میرداماد | ۶۹، ۶۷، ۶۶، ۶۵ |
| ۱۱۶ | سید رضی الدین شیرازی | ۱۷۸ |
| ۸۸ | سید مرتضی | ۱۲، ۴ |
| ۱۸۵ | سیرافی، السیرافی، ابوسعید | سجستانی، صاحب |
| ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۶ | | صوان الحکمة |
| ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۲ | | ۲۱۴، ۳ |
| ۱۳۰ | سیمون، ماکس | ۱۲۵ |
| ۲۵۴ | السیوری، مقداد بن عبدالله | ۸۸ |
| ۸۷، ۳۲ | سیوطی، جلال‌الدین | سرخسی، شمس‌الائمہ |
| ۲۲۹، ۱۹۶، ۱۹۱، ۱۸۷ | | ۱۶۷ |
| ۲۲۷ | شاپور بن سهل | سزگین، فؤاد |
| | | سعدان |
| | | ۱۹۶ |
| | | سعدی |
| | | ۱۴۴، ۱۰۳، ۹۰، ۸۹، ۸۵ |
| | | سعید تهرانی، |
| | | حاج حسن آقا |
| | | ۱۱۶، ۵۹، ۵۸ |

| | | |
|----------|---------------|--------------------------------------|
| ۱۹۵، ۱۹۲ | ۱۱۷ | شاه آبادی |
| | ۸۰ | شاه نعمت الله ولی |
| | ۴۸ | شبستری، محمود |
| | ۲۴۳ | شریعت باقری، محمد جواد |
| ۲۴۵ | ۳۵ | شریف رضی |
| ۱۱۶ | ۷۰ | شریف مرتضی |
| ۱۱۶ | | شریک تعلیمی - فارابی |
| | | الشّریک الرّیسی - ابن سینا |
| | | الشّریک الرّیاسی - ابن سینا |
| | | الشّریک المعلّم - فارابی |
| | | الشّریک فی التّعلیم - فارابی |
| | | الشّریک فی الرّیاسة - ابن سینا |
| | ۱۱۵، ۴۹ | شعرانی، ابوالحسن |
| | ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶ | |
| | ۲۴۵ | شفیعی کدکنی، محمد رضا |
| | ۱۸۵ | شلوبین، ابوعلی |
| | ۲۱۵، ۵۴ | شمیسا، سیروس |
| | ۲۴۳، ۲۱۶ | |
| | ۲۵۶ | شوشتری، تقی الدّین محمد |
| | ۲۲۷ | شوکت شطی |
| | ۲۲۷ | شهرزوری |
| | ۸۸، ۲۸، ۸ | شهرستانی |
| | ۱۳۰، ۱۲۹، ۴ | شهید بلخی |
| | | شهید ثانی، شیخ حسن |
| | ۲۵۷ | بن شیخ زین الدّین |
| | ۲۱۳، ۸۶ | شهیدی، سیّد جعفر |
| | ۱۸۶ | شیبانی، محمد بن حسن |
| | | شیخ - ابن عربی |
| | | شیخ اشراق - سهروردی |
| | | شیخ اکبر - ابن عربی |
| | | شیخ الاسلامی، علی |
| | | شیخ انصاری |
| | | شیخ بهایی |
| | | شیخ جابر الاحمد |
| ۱۷۷ | | الجابر الصباح |
| | | شیخ صباح الاحمد |
| ۱۷۷ | | الجابر الصباح |
| | | شیخة الحرمین - نظام |
| | | شیخ فلاسفة الاسلام - ابن سینا |
| | | شیخ مشائیان اسلام - ابن سینا |
| | | شیخ و رئیس فیلسوفان اسلام - ابن سینا |
| | | شیخین (فارابی و ابن سینا) ۵۵، ۳ |
| | | شیخ یونانی - افلوطین |
| | | شیرازیان، جمال الدّین |
| | | شیرازی، منصور بن محمد |
| | | بن احمد |
| | | شیزری |
| | | شیمل، ان ماری |
| | | شین نوموتو |
| | | صاحب الافق المبین - میرداماد |
| | | صاحب بن عبّاد |
| | | صاحب جزیره خراسان - |

| | | |
|---------------|------------------------------------|------------------------------|
| ۳۱ | عامری نیشابوری، ابوالحسن | ناصر خسرو |
| ۲۴۹، ۱۴۱ | | صاعد بن الحسن ۲۳۰، ۲۲۵ |
| | عبّاس - محقق، عبّاس | صالح بن عبدالقدّوس ۱۴۴ |
| ۱۹۱ | عبداللطیف زبیدی | صالحی، امین ۱۶۷ |
| ۱۸۹ | عبدالله | صائِن الدّین ابن ترکه |
| ۳۶ | عبدالله بن طاهر | اصفهانى ۲۵۷، ۸۰ |
| | عبدالله بن مالک الطّائى - ابن مالک | صباح، حسن ۸ |
| ۲۱۱ | عبدالله بن مقفّع | صدرالدّین شیرازی ۲۵۶، ۵۵، ۱۴ |
| ۱۸۸ | عبیدالله بن زیاد | صدرالدّین قونوی ۸۰ |
| ۱۸۰ | عثمان هاشم | صدوقی، منوچهر ۵۲ |
| ۸۰ | عثمان یحیی | صدیق بهزادی، ماندانا ۲۴۶ |
| ۲۱۴ | عرضی دمشقی | صدیقی، غلامحسین ۱۳۶، ۱۱۸ |
| ۲۴۱ | عرفه، علیرضا | ۲۱۳، ۱۳۷ |
| ۲۳۰ | عریب بن سعد القرطبی | صدیقی، محمد سلیمان ۲۲۱ |
| ۱۰۲، ۹۴ | عسکری، ابو هلال | صرامی، قدمعلی ۲۱۵ |
| | عصار تهرانی، سیّد | صفا، ذبیح الله ۲۱۳، ۱۱۸ |
| ۴۹ | محمد کاظم | صنّاجة العرب - اعشى |
| ۵۷ | عصار، سیّد محمد | صولی ۳۲ |
| ۵۳، ۴۲، ۳۷ | عطّار | ضریر، ابو عبدالله ۹۶، ۳۷، ۳۶ |
| | عطّاس، سیّد محمد | ضیاء السّلطنه ۱۵۲ |
| ۲۳۹، ۱۷۰ | نقیب | طاهری، ابوطیّب ۱۰۲ |
| ۲۵۵، ۲۴۶ | عظیمی، صادق | طاهری، سیّد صدرالدّین ۵۲ |
| ۲۳۱ | عقیلی خراسانی | طبرسی ۸۷ |
| ۱۹۵ | عکبری، ابوالبقاء | طبری، ابوالحسن ۲۲۲ |
| ۲۵۴، ۱۷۰، ۱۱۶ | علامه حلّی | طبری، محمد بن جریر ۲۱۲ |
| ۲۱۴، ۱۱۷، ۴۹ | علامه طباطبائی | طغرائی اصفهانى ۱۰۳، ۳۸ |
| ۸۰ | علاءالدّوله سمنانی | طوسی، نصیرالدّین ۲۵۴، ۲۱۵ |

| | | | |
|---------------------------|----------------------------------|---------------|----------------------------|
| ۱۷۹ | العوضی، عبدالرحمن | ۱۷۲ | علاءالدین شیرازی |
| ۴۰ | عوفی | ۲۳۱ | علائی |
| ۲۲۷ | عیسی بک، احمد | ۱۸۵ | علم الدین سخاوی |
| ۷۹، ۹ | عیسی بن مریم، مسیح | ۲۵۱ | علوی، احمد بن زین العابدین |
| ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۱ | | ۴۸ | علوی تهرانی، سید محمد رضا |
| ۱۷۹ | العین الزری، موفق الدین | ۲۴۶ | علوی مقدم، محمد |
| ۲۳۱، ۲۲۷، ۱۷۸ | غافقی | ۲۵۱، ۷۳، ۲۱ | علوی، میرسید احمد |
| ۵۰، ۴۲، ۴ | غزالی | | علی - علی بن ابی طالب |
| ۲۳۱ | غسانی | ۲۱ | علی ابن عبدالعالی |
| | غضنفر تبریزی، ابواسحق | ۱۸۷، ۹۹ | علی بن ابی طالب |
| ۲۵۰، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۳، ۷۳ | ابراهیم | ۲۰۲، ۱۸۸ | |
| | غیلانی، افضل الدین - عمر بن | ۱۴۳ | علی بن الحسین (ع) |
| | علی بن غیلان | ۳۲ | علی بن خلیل |
| | غیلانی، فرید الدین - غیلانی، | ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۲۱ | علی بن ربیع طبری |
| | افضل الدین | ۲۳۰، ۲۲۵ | علی بن رضوان مصری |
| | فارابی، ابونصر، الشریک التعلیمی، | ۳۴ | علی بن ظافر الازدی |
| | الشریک فی التعلیم، الشریک | ۲۲۲ | علی بن عباس |
| ۵۴، ۳۱، ۲۸، ۲۳، ۲۱، ۳ | المعلم | ۲۳۰ | علی بن عیسی |
| ۲۴۹، ۲۴۱، ۱۲۸، ۶۵، ۶۴، ۵۵ | | ۲۵۴، ۱۲۶ | علی بن یحیی |
| ۱۹۵، ۱۸۵ | فارسی، الفارسی | ۱۷۷ | علی عبدالله الشملان |
| ۲۱۳ | فاضل، علی | | علیقلی خان مشاور الممالک |
| ۲۴۶ | فاضل مطلق، محمود | ۱۵۲ | انصاری |
| ۲۴۷ | فان اس | ۱۸۸ | عمر، عمر بن الخطاب |
| ۲۱۵، ۲۱۴، ۵۴ | فانی، کامران | ۱۳۱ | عمر بن فرخان |
| ۲۴۶، ۲۴۳ | | ۱۴۶ | عمران |
| ۲۵۵ | فتاحی نیشابوری | ۳۲ | عمر بن کلثوم |
| ۱۵۲ | فتحعلی شاه | ۱۹۰، ۳۹ | عنصری |

| | | | |
|----------------|-----------------------|------------------------|---------------------------|
| ۱۸۸ | قرشی، ابواسحق | ۱۵۳ | فخرالملوک |
| ۱۸۳ | قریب، عبدالعظیم خان | ۵۴،۴۲،۸ | فخر رازی |
| ۴۹ | قزوینی، مجتبی | ۲۵۰،۵۶،۵۵ | |
| ۱۷۹،۷۳ | قطب الدّین شیرازی | ۲۴۶،۲۳۷ | فراست، استانلی |
| ۲۵۰،۲۲۲ | | ۲۵۵،۲۴۷ | فرانک، ریچارد |
| ۱۸۶ | قطرب | ۱۹۳،۱۹۲،۱۸۶،۱۸۵ | فراء |
| ۱۸۸ | قفطی، جمال الدّین | ۹۶ | فرّخی |
| ۲۲۷،۱۹۶ | | ۹۵،۸۹،۸۵،۳۹،۳۸ | فردوسی |
| | القوصونی، شمس الدّین | ۱۳۸ | فردید، احمد |
| ۱۷۸ | محمد | ۲۵۳،۲۴۶،۱۸۴ | فرزام، حمید |
| ۲۱۱ | کاتب، عبدالحمید | ۱۰۰ | فرزند نبی (خلیفه فاضلی) |
| ۳۳ | کاتب، عماد | ۱۳۱ | فرغانی |
| ۱۲۸ | کاتبی قزوینی | ۵۵،۲۸ | فروریوس |
| ۶۹ | کاتوزیان، مهناز | ۱۳۶ | فروزانفر، بدیع الزّمان |
| ۲۴۷ | کارتر، م. گ. | ۲۱۳،۱۸۳ | |
| ۱۳۷ | کاردان، علی محمد | ۲۳۷ | فریار، عبدالله |
| ۱۹۷ | کاشتری، شیخ حبیب الله | ۲۱۴ | فرید جبر |
| ۲۲ | کاشی، تقی الدّین | ۲۴۳ | فضل الرّحمن |
| ۲۵۴ | کاظم آل طعمه، وجیهه | ۲۳۷،۱۶۷،۱۵۶ | فضل الله رضا |
| ۱۷۱ | کاظم پور | ۲۵۰ | فقیه معصومی، ابوسعید |
| ۲۳۶ | کانتول اسمیث، ویلفرد | ۴۸ | فلاطوری، حکیمی، عبدالجواد |
| ۲۵۰،۲۴۶ | کاویانی، شیوا | ۲۵۱،۲۴۶،۱۶۹،۱۱۸،۱۱۶،۵۱ | |
| ۲۰۶ | کثیر بن قیس | ۷۳ | فوشیکور |
| ۵۵ | کرام، ابو عبدالله | ۱۹۶،۱۸۰ | فیروزآبادی |
| ۱۳۰،۱۲۸،۱۲۵ | کراوس، پول | ۵۵ | فیض کاشانی |
| ۲۵۳،۲۴۶،۲۱۴،۷۳ | کربن، هانری | ۳۲ | قابوس |
| ۶۵ | کرجی | ۲۲۶ | قرشی |

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| ۲۳۹،۲۳۸،۲۱۴،۱۷۲ | کرمانی، احمد بن محمد علی - |
| ۲۵۲،۲۴۶،۲۴۲،۲۴۱ | بهمنیار کرمانی، احمد |
| ۳ | کرمانی، حمیدالدین |
| ۲۵۲،۲۴۷ | کریمان، حسین |
| ماتریدی سمرقندی، | کسائی |
| ۲۴۲،۸۸ | کسری شهنشاه |
| ۲۵۵ | کعب بن زهیر |
| ۲۵۰،۲۴۷،۲۴۱ | کعبی بلخی، ابوالقاسم |
| ۱۸۶ | کلازک، لیندا |
| ۱۲۸ | کلبی، عمّار |
| ۱۲۶ | کلینی |
| ۸۲ | کندی، یعقوب بن اسحق |
| ۶۳ | کنغراوی |
| ۱۸۶،۱۸۵ | کوهی، ابوسهل |
| ۱۰۰ | گارده، لوی |
| ۳۸،۳۵ | گرچی، ابوالقاسم |
| ۱۹۲ | گرگانی، فخرالدین |
| ۱۹۲ | گلشنی، عبدالکریم |
| ۵۱ | گیلی، ابوعلی |
| ۲۴۹،۲۴۶ | لاذقی، محمد بن عبدالله |
| ۱۲۸ | لاری، عبدالغفور |
| مجوسی اهوازی، علی بن عباس | لافونتن |
| ۲۴۶ | لاهیجی، عبدالرزاق |
| ۲۴۶ | لکلرک |
| ۲۲ | لمبتون |
| محدث، علی | لندلت، هرمان |
| محدث، هاشم | |
| محقق ثانی | |
| محقق خراسانی، | |
| عبّاسعلی | |
| ۱۶۵،۱۵۲،۱۳۷ | |

| | | |
|---------------------------|--------------------------|------------------------------|
| مربیة البلد الامين - نظام | ۵۲ | محقق داماد، سيد مصطفی |
| ۱۲۸ | مرزوقی | محقق، عباس ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳ |
| ۲۴۶ | مروج، پرويز | ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۵۸ |
| ۱۴۱ | مروزی، شرف الزمان | محقق کرکی ۲۲، ۲۱ |
| ۱۴۴، ۱۴۱، ۷۹ | مریم | محقق، محمد ۱۶۵ |
| ۱۴۶، ۱۴۵ | | محقق، مهدی ۱۶۵، ۱۶۳، ۵۹ |
| ۱۱۶ | مسجد جامعی، مصطفی | ۲۲۷، ۲۱۶، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷ |
| ۱۵۰ | مسعود انصاری، عبدالحسین | ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۷ |
| ۱۵۲، ۱۵۱ | | ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳ |
| ۱۵۸ | مسعود انصاری، فاطمه | محقق، هادی ۱۵۲ |
| ۱۵۲ | مسعود انصاری، محسن | محقق، هستی ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶ |
| ۶۳ | مسعودی | ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳ |
| ۸۲ | مسگر نژاد، جلیل | محمدالدوسری، هیا ۱۸۰ |
| ۹ | مسیح - عیسی بن مریم | محمد بن الحسن الشیبانی ۱۹۳ |
| ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۱، ۷۹ | | محمد بن زفر عمر ۸۸ |
| ۱۳۱ | مسیحی، ابوسهل | محمد بن زکریای رازی - رازی |
| ۱۵۰ | مشایخ فریدنی | محمد بن محمد بن نعمان ۲۵۴ |
| ۲۴۵ | مشائی، محمد رضا | محمد بن مفضل ضبی ۹۴ |
| ۱۳۸ | مشکور، جواد | محمد (ص) ۹۸، ۸۷، ۸۵ |
| ۲۴۵ | مشکوة الدینی، عبدالمحسن | ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۴، ۱۴۱، ۹۹ |
| | مشکوة بیرجندی، | ۲۴۱، ۲۲۶، ۲۱۱، ۲۰۶، ۲۰۵ |
| ۲۴۶، ۲۴۱ | سید محمد | محمی الدین - ابن عربی |
| ۴۸ | مُصلح، جواد | مدرّس آشتیانی، مهدی ۴۷ |
| ۵۲، ۴۸ | مطهری، مرتضی | مدرّس خیابانی، محمد عنی ۲۲ |
| ۱۱۷، ۱۱۶ | | مدرّس رضوی، سید محمد تقی ۸۸ |
| ۲۵۲، ۲۴۶، ۸۰ | مظلومی، رجبعلی | مدکور، ابراهیم ۲۴۷ |
| ۲۵۸ | معتمد الدوله فرهاد میرزا | مدنی، سید علی خان ۲۲ |

مهدی محقق / ۲۷۷

| | | | |
|---------------------------------|--------------------------|-------------|--------------------------------|
| ۲۴۲ | موريس، جيمز | ۷۰،۴۰،۳۸ | معزى، ابوالعلاء |
| | موسوى بهبهانى، | ۶۹،۵۴ | معصومى همدانى، حسين |
| ۲۴۵،۲۴۱ | سيّد على | ۲۴۳،۲۱۵ | |
| ۲۳۱ | موسوى، حكيم محمد باقر | | المعلم - ارسطو |
| ۱۶۷ | موسوى كاظمى، احمد | | معلم الصناعة - ارسطو |
| | موسوى گرمارودى، | | معلم المشائين و مفيدهم - ارسطو |
| ۲۴۶،۲۴۳،۵۴ | على | | معلم اول - ارسطو |
| | موسوى موخدى، | | معلم ثالث - ميرداماد |
| ۲۴۳،۲۳۹ | على اكبر | | معلم ثانى - فارابى |
| ۷۷ | موسى | ۲۸،۲۶ | معلم مشائيان يونان - ارسطو |
| ۲۳۱،۲۲۴ | موفق هروى، ابو منصور | ۲۴۷،۲۴۱،۱۶۹ | معن زياده |
| مؤلف تنمة صوان الحكمة - سجستانى | | ۲۱۳،۱۸۲،۱۱۸ | معين، محمد |
| | مولانا - مولوى | ۲۳۱ | مفتاح، رمزى |
| ۸۹،۸۵،۸۲،۳۸ | مولوى، مولانا | ۱۳۸ | مقدم، محمد |
| ۲۵۲،۱۹۳،۱۴۴ | | ۲۴۷ | مكدر موت، مارتين |
| ۹۹،۹،۵ | المؤيد فى الدين شيرازى | ۲۵۵،۲۵۴ | |
| ۲۴۳ | مهاجرانى، عطاء الله | ۲۴۴ | مك كنين |
| ۱۵۲ | مهدوى دامغانى، احمد | ۲۳۶ | مك گيل، جيمز |
| ۲۱۳،۱۳۷ | مهدوى، يحيى | ۷۸ | مكن الدين اصفهانى |
| ۲۴۶ | مياندارى، حسن | | ملاصدرا - صدر الدين شيرازى |
| ۲۱۲،۱۸۸ | ميبدى | ۱۱۶ | ملا مظفر |
| ۹۷،۳۶ | ميدانى | ۴۰ | منطقى رازى |
| | ميرداماد، مير بهان الدين | | منطقى سجستانى، |
| ۲۶،۲۴،۲۳،۲۲،۲۱ | محمد باقر | ۷۰،۶۵ | ابو سليمان |
| ۲۵۱،۲۴۳،۵۵،۵۴،۵۲،۲۷ | | ۳۹،۳۵ | منوچهرى دامغانى |
| ۲۲۷ | مير، محمد تقى | ۱۹۱،۱۹۰ | |
| ۱۵۸ | ميرهادى، توران | ۶۹ | مورلون |

| | | |
|-----------------|---------------------------|--------------|
| ۲۵۴.۲۵۰.۲۴۹.۲۴۵ | میشو، ژن | ۲۵۰.۲۴۱ |
| ۲۵۱ | میک ئیل | ۱۰ |
| | نوشین - انصاری، نوش آفرین | ۲۵۵.۲۴۶.۱.۸۳ |
| ۲۵۵.۲۴۷ | مینوی، مجتبی | ۲۵۵.۱۳۶ |
| ۲۴۶.۲۱۴ | ناتل خاندری، پرویز | ۲۱۳ |
| | واعظ زاده حکیمه | ۲۵۱ |
| ۱۲۸ | نادری، جعفر | ۱۵۸ |
| ۲۴۷ | ناشی | ۱۳۰ |
| ۲۴۷.۲۴۱.۲۱۴ | ناصرالدین شاه | ۵۹ |
| ۲۴۷ | ناصر خسرو قبادیانی | ۱۲.۷.۵.۴ |
| ۴۸ | ۹۷.۱۹.۱۵.۷۹.۶۶.۴۰.۳۷.۳۶ | |
| ۱۹۷.۱۱۵ | ۱۴۲.۱۴۱.۱۲۸.۱۰۲.۱۰۰.۹۹.۹۸ | |
| ۱۷۷ | ۲۴۲.۱۹۶.۱۹۲.۱۴۶.۱۴۵.۱۴۴ | |
| ۲۲۷ | النبی - محمد (ص) | |
| ۱۲۴ | نبی بخش قاضی | ۲۴۷ |
| ۱۲۶ | نتلر، رنالد | ۲۴۷ |
| ۲۴۷ | نجم آبادی، محمود | ۲۲۷ |
| ۵۲ | نراقی، احسان | ۱۳۷ |
| ۲۴۶ | نراقی، حسن | ۲۵۱.۲۴۶ |
| ۲۵۶ | نراقی، مهدی | ۲۵۱ |
| ۳۹ | نرشخی | ۸۸ |
| ۲۲۷.۲۲۲ | نصر، سید حسین | ۱۷۰.۱۵۴ |
| | هستی - محقق، هستی | ۲۳۸.۲۳۷.۱۷۲ |
| ۱۱۸.۹۰ | نظام | ۷۸ |
| ۲۵۲.۲۴۵.۲۱۳ | نظام، ابراهیم | ۱۳۱.۱۲۹.۹۴.۳ |
| ۸۰ | نظامی | ۸۵.۳۹ |
| ۱۵۴ | نورانی، عبدالله | ۱۳۸.۵۹.۵۸ |
| | نوری، علی | |
| | نیکولاهیر | |
| | وات، موننگمیری | |
| | والزی، ریچارد | |
| | وجد، ژرژ | |
| | وحیدی، شیخ حسین | |
| | ورامینی، سید هادی | |
| | الوفائی، محمد ظفر | |
| | ولایتی، علی اکبر | |
| | ولی عصر، امام مهدی (عج) | |
| | ویدمان | |
| | ویکنز، جی. ام. | |
| | هادی زاده، مجید | |
| | هاشمی پور، بهمن | |
| | هایدگر، مارتین | |
| | هندلی، ابوصخر | |
| | هروی، موفق الدین | |
| | همانی، جلال الدین | |
| | همدانی، میر سید علی | |
| | هیر | |

| | |
|---------|------------------|
| ۱۱۴.۱۲۵ | ياقوت حموی |
| ۲۴۲ | يان رشار |
| ۱۲۷ | ياحیی |
| ۷۰.۶۵ | ياحیی بن عدی |
| ۲۳۰ | ياحیی بن ماسویه |
| ۱۷۹ | ياحیی عسی حمد |
| ۲۱۳ | يزدگردی، ميرحسن |
| ۳۲ | يزيد بن ابی يزيد |
| ۸۱ | بغدي، حبيب |
| ۲۱۲ | يوحنن بن بطریق |
| ۱۹۵ | يوحنن اسكندرانی |
| ۱۷۰ | يوسف احسن، حمد |
| ۱۲۳ | يوسفي، عسی |
| ۱۹ | يوسفي، غلامحسين |
| ۱۱۶ | يونس |

فهرست کتاب‌ها

| | | | |
|---------|-------------------------|-------------|----------------------------------|
| ٢٢٩،١٧١ | الارجوزة فى الطب | ١٣١،١٢٣ | الآثار الباقية |
| | ارشاد الطالبين و | ٢٥٧ | آثار و احياء |
| ١٧٠ | نهج المسترشدين | ٢٣٩،٢١٤ | آراء اهل المدينة الفاضلة |
| ٢١٤ | الارصاد | ٢٢٤ | الابنيه عن حقايق الادويه |
| ١٢٨ | الازمنة والامكنة | ٢٣١،٢٢٧ | |
| ٦٧ | استخراج المتوسطين و... | ٨٧ | الاتقان فى علوم القرآن |
| ٦٦ | استيعاب | ٢٦ | اثولوجيا |
| ١٧١ | الاسرار | ٨٧ | احتجاج |
| ٢٢٩ | الإسطقسات على رأى بقراط | | الاحكام النبوية فى الصناعة |
| ٢٥٠ | الاسئلة والاجوبة | ٢٢٩ | الطبية |
| | اسلام و دنيويگرى | | احياء التذكرة فى النباتات الطبية |
| ٢٥٦ | (سكولاريسم) | ٢٣١ | والمفردات العطارية |
| ٢٤ | الاشارات والتنبهات | ٤٢ | احياء العلوم |
| ١٩٤،١٨٧ | اشباء و نظائر | ٨٦ | اخبار النحويين البصريين |
| ٥٣ | اشترنامه | ١٩١،١٩٠،١٨٧ | |
| ٢٢٨ | اصلاح الصناعة الطبية | ٣١ | اختلاف الفقهاء |
| ١٩١ | اصلاح المنطق | ١٣٠ | اخلاق النفس |
| ٨٧ | اعانى | ٢٣٠،٢٢٥ | ادب الطبيب |
| ١٤١،٣١ | الاعلام بمناقب الاسلام | ٣٢ | ادب الكتاب |
| ١٢٨ | اعلام النبوة | ٢٢٩ | الادوية القلبية |
| | | ٢٢٩ | الاربعين الطبية |

| | | | |
|----------|------------------------------|----------------|-----------------------------|
| ٢٥٢ | انوار جليّه | ١٢٨ | اغاثة اللهفان |
| ٥٢ | اوامر و نواهي معالم الاصول | ٢٣٠ | الاغذية |
| | اوائل المقالات في | ٢٣١ | اغراض الطبيّة |
| ٢٥٤ | المذاهب والمختارات | ٥٢ | اغراض ما بعد الطّبيعه |
| ١٠٢،٨٩ | اوستا | ٢١٤ | افلاطون في الاسلام |
| | ائتلاف النّصرة في اختلاف | ٢٤٩،٢٣٩ | |
| ١٩١ | النّحة الكوفة والبصرة | ٥٠ | الاقتصاد في الاعتقاد |
| | الايضاح في شرح | ٢٣ | افق المبين |
| ١٩٤،١٩٠ | المفصل | ١٩٤،١٨٥،١٨٤،٥٦ | الفية |
| ١٨٧،٨٦ | الايضاح في علل النّحو | ٥١ | الهيّات بالمعنى الأخصّ |
| ٢٣ | ايماضات | ٥٤ | الهيّات بالمعنى الاعم |
| ٢٥٤ | الباب الحادي عشر | | الى اغلوقن في التّأتى لشفاء |
| ٣٤ | بدائع البدائة | ٢٢٩ | الامراض |
| ٢٢٧ | بروكلمان (كتاب بروكلمان) | ١٨٨،١٨٧ | امالى |
| ٦٦ | البزيدج في المواليدي | ٨٧،٦٧،٦٥ | الامتاع والمؤانسة |
| ٢٣١،١٧٨ | بستان الاطباء | ٩٣ | امثال العرب |
| ١٩٦ | بغية الوعاة في طبقات النّحاة | ٩٤ | امثال ثعالبى |
| ٥١ | بنياد حكمت سبزوارى | ٩٣ | امثال و حكم |
| ٩٠،٨٦،٨٥ | بوستان | ٢٤٩ | الامد على الأبد |
| ١٨٤ | البهجة المرضيّة | ٨٨ | الاموال |
| | بيست گفتار در مباحث علمى و | | إنباه الرواة على أنباه |
| ٢٥٣ | فلسفى وكلامى و فرق اسلامى | ١٩٦،١٨٨ | النّحاة |
| ٢٥٠،٤ | بيان الحقّ بضمّان الصّدق | ١٣٢ | انتقاد كريسكاس بر ارسطو |
| ٨٧،٨٦ | البيان والتّبيين | ١٤٣،١٢٨،١٠٤،٨٩ | انجيل متى |
| ١٣٢ | پاتنجل | ٦٦ | الاندرزغر في المواليدي |
| | پنجاه ضرب المثل انگليسى و | ٢٥٤ | انديشه هاى كلامى شيخ مفيد |
| ١٠١ | معادل آنهادر عربى و فارسى | ٣١ | الانصاف في مسائل الخلاف |

| | | |
|--------------------------------|----------|----------------------------------|
| تشریح بدن انسان (تشریح | ۲۲۸ | پیناکس |
| منصوری) ۲۵۴ | | پنجمین بیست گفتار در مباحث |
| تشریح جالینوس ۱۳۰ | | ادبی و فلسفی و کلامی و تاریخ علم |
| تشریقات ۲۳ | ۲۵۳ | و گزارش سفرهای علمی |
| التشویق الطبّی ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۵ | ۱۸۰ | تاج العروس در شرح قاموس |
| التصریف لمن عجز عن | ۱۲۷ | تاریخ الاطباء والفلاسفه |
| التألیف ۲۵۴، ۲۳۰، ۲۲۷، ۱۷۸ | ۸۸ | تاریخ بخارا |
| تعلیقات ۲۶، ۲۴ | ۲۲۷ | تاریخ البیمارستانات |
| تعلیقه میرزامهدی مدرّس | ۱۷۰ | تاریخ تاریخ نگاری در اسلام |
| آشتیانی بر شرح منظومه | ۳۳ | تاریخ سلاجقه |
| حکمت سبزواری ۲۵۱، ۱۱۸ | ۱۷۲ | تاریخ طبّ اسلامی |
| تفسیر طبری ۲۱۲ | ۱۶۶ | تاریخ مدخل شرق اسلامی |
| تفسیر میبدی ۲۱۲ | ۲۳۱ | تحفة المؤمنین |
| التّفهیم ۱۳۲ | ۱۳۶ | تحقیق در دیوان ناصر خسرو |
| تقویم الایمان ۲۵۱ | ۳۱ | تحقیق ماللهند |
| تقید العلم ۲۰۶ | ۵۳ | تحلیل اشعار ناصر خسرو |
| تلخیصات ابن رشد الی | ۱۴۴، ۹۶ | |
| جالینوس ۲۲۹ | ۲۳۰ | تدبیر الحبالی والاطفال |
| تلخیص القیاس ابن رشد ۱۸۰ | ۲۳۰ | تذکرة الکخّالین |
| تلخیص کتاب فی اصناف | ۷۸ | ترجمان الاشواق |
| المزاج ۲۲۹ | ۲۳۱ | ترجمه تقویم الصّحة |
| تلخیص المحصّل ۲۵۴ | | ترجمه چهل حدیث در بیان |
| التّمثیل والمحاضرة ۱۴۳، ۹۷، ۹۴ | ۲۵۷ | فضیلت علم و وظیفه علما |
| تنقیح الابحاث للملّ للثلاث ۳۱ | ۸۸ | ترجمه تفسیر طبری |
| ۱۴۱ | ۲۶ | تساعات |
| التّنویر ۲۳۱ | ۱۸۶، ۱۸۵ | التّسهیل |
| التّوحد ۸۸ | ۱۱۶ | تشریح الافلاک |

| | | | |
|------------|-----------------------------|---------------|------------------------------|
| ۲۲۹، ۲۲۷ | | ۸۹ | تورات |
| ۲۵۳ | حدیث نعمت خدا | ۴ | تهافت الفلاسفة |
| ۲۵۰، ۷۳، ۴ | حدوث العالم | ۱۱۷ | تهذیب المغنی |
| ۱۷۸ | حقائق اسرار الطبّ | ۲۲۹ | التیسیر فی المداواة والتدبیر |
| ۲۵۵ | حکمت عمادیّه | ۲۴۹ | جام جهان‌نمای |
| | الحکومة فی حجج المثبتین أنّ | ۲۳۱ | جامع اسماء النّبات |
| ۲۵۰ | للماضی مبداء زمانیا | ۱۴۵، ۶۶، ۴ | جامع الحکمتین |
| ۲۴۳ | حماسه ابوتّمّام | ۱۸۴، ۱۱۷ | جامع المقدّمات |
| ۲۳۰، ۲۲۵ | الحمّیات | ۲۵۶ | جاویدان خرد |
| ۱۹۳ | خصائص | ۲۳ | جذوات |
| ۲۳۱ | خفیّ علائی | ۲۵۴ | جرّاحی و ابزارهای آن |
| ۱۸۵ | الخلاصة | | جشن‌نامه دکتر غلامحسین |
| ۲۲ | خلاصة الاشعار | ۱۷۲ | صدیقی |
| | الخلاصة الالفیّة فی علم | ۲۵۲ | جشن‌نامه کربن |
| ۱۸۶ | العربیّة | ۳۱، ۲۸ | الجمع بین رایى الحکیمین |
| ۱۱۶ | خلاصة الحساب | ۹۴ | جمهرة الامثال |
| ۳۱ | خلاف | ۷۰ | جواب الحسن بن سهل بن السّمح |
| | خلق الجنین و تدبیر الحبالی | ۸۸ | جواز الصلوة بالفارسیّة |
| ۲۳۰ | والمولودین | ۱۲۵ | جوامع التّعالیم |
| ۲۳۰ | خمس رسائل | ۲۵۵ | جهانگیرنامه |
| ۱۱۷ | خودآموز کفایه | | چهارمین بیست گفتار در |
| | دائرة المعارف تاریخی | | مباحث ادبی و فلسفی و کلامی |
| ۲۲۶ | پزشکی | ۲۵۳ | و تاریخ علوم |
| ۲۳۱ | داروهای قلبی | ۲۲۴، ۲۲۱ | چرک |
| ۲۲۳ | دانشنامه حکیم میسری | ۲۲ | حاشیه بر امور عامّه |
| ۲۵۳، ۲۳۱ | | ۱۹۱ | حاشیه دسوقی بر مغنی اللّیب |
| ۲۱۶ | دانشنامه جهان اسلام | ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۲ | الحاوی |

| | | | |
|---------------------|-----------------------------|---------|-------------------------------|
| ٩٦ | ديوان المعانى | ٢١٤ | دايرة المعارف اسلام |
| ١٩١ | ديوان منوچهرى | ٢١٥ | دايرة المعارف تشيع |
| ٢١ | ديوان ميرداماد | | درآمدى بر جهان شناسى |
| ٩٧،٩٤،٨٥ | ديوان ناصر خسرو | ٢٥٦ | اسلامى |
| ٢٥٥،١٩٦،١٧٢،١٤٤،١٣٦ | | | الدراسة التحليلية لكتاب، الطب |
| ١٨٠ | الذخائر والتحف | ٢٥٦ | الروحانى |
| ٢٢٥،٢٢٤ | ذخيرة خوارزمشاهى | ٢٥٥ | الدرة الفاخرة |
| ٢٣١،٢٢٧ | | | الدرة المنتخبة فيما |
| ١٨٠،١٧٨ | الذخيرة فى الطب | ١٧٨ | صح من الأدوية المجربة |
| ٢٢٧ | الذريعة | ٢٣٠ | الدستور البيمارستانى |
| ٥٢ | الراح القراح | ٢٣٠ | دعوة الاطباء |
| ١٣٨ | ران ملخ | | دفع المضار الكلية عن الابدان |
| ٢٥٢ | رباب نامه | ٢٢٩ | الانسانية |
| ٢٠٦ | الرحمة الى طلب الحديث | ٢٢٩ | دفع مضار الابدان |
| | الرحمة فى الطب | ١٣٢،١٢٨ | دلالة الحائرين |
| ٢٢٩،٢٢٥ | والحكمة | | دومين بيست گفتار در مباحث |
| | رد موسى بن ميمون بر جالينوس | | ادبى و تاريخى و فلسفى و |
| ١١٧ | و دفاع از موسى بن عمران | ٢٥٣ | كلامى و تاريخ علوم اسلامى |
| ٤ | رسالة الحكومة | ٢٥٧ | دو فرس نامه منشور و منظوم |
| | رسالة حنين بن اسحق به | | ديوان - ديوان ناصر خسرو |
| ١٧٨،١٢٧ | على بن يحيى | | ديوان اشعار و رسائل اسيرى |
| ٢٥٤،٢٢٨ | | ٢٥٢ | لاهيجى شارح گلشن راز |
| ١٧٩ | الرسالة الفتحية فى الموسيقى | ١٨٠ | ديوان حميد بن ثور الهلالى |
| ١٢٦،١٢٥،١٢٣ | رسالة الفهرست | ١٠٣ | ديوان طغرائى اصفهانى |
| | رسالة فى الطب والاحداث | | ديوان غزليات و رباعيات |
| ٢٣١ | النفسانية | ٢٥٥ | فتاحى نيشابورى |
| | رسالة للبيرونى فى فهرست | ٢٥٢ | ديوان محمد شيرين غريبي |

| | | |
|---------|-------------------------------|-----------------------------------|
| ١٧٣،٥٣ | السيرة الفلسفية | كتب الرازي، رسالة فهرست |
| ١٢٨ | شاپورگان | ابوریحان ١٢٥،١٢٤،١٢٣،١٢٢ |
| ٨٨ | شافی | ٢٢٨،١٧٨،١٢٩،١٢٧ |
| ١٨٩ | شافیه | الرسالة المعمولة في قدم العالم ٢٤ |
| ٢٥٥ | الشامل في اصول الدين | رسائل ابن رشد الطبية ٢٢٩ |
| ١٧٨ | الشامل في الصناعة الطبية | رسائل سجزي ٦٩،٦٦ |
| ١٨٦ | شرح ابن الناظم بر الفيه | رسائل و مكاسب ١١٦ |
| | شرح احوال و آثار | روزنامه اطلاعات ١١٧ |
| ٢٥٥،٢٥٤ | شيخ مفيد | الروضة الطبية ٢٣١ |
| ٨٨ | شرح الاصول الخمسة | ريحانة الادب في تراجم احوال |
| ٢٥١ | شرح الالهيات من كتاب الشفاء | المعروفين بالكنية او اللقب ٢٢ |
| ١٧٥ | شرح باب حانئ عشر | زاد المسافرين ٢٤٢،١٢٨،١١ |
| ١١٦ | شرح بيست باب | زيج اركند ٦٦ |
| | شرح بيست و پنج مقدمه | زيج شهریار ٦٦ |
| ٢٤٩ | ابن ميمون | الزينة ١٨٧،٣٤ |
| ٥٣ | شرح پانزده قصيده از ناصر خسرو | سر الاسرار في الطب والكيميا ١٧٩ |
| ٨٥ | شرح تاج الدين حسين خوارزمي | سزگين (كتاب سزگين) ٢٢٧ |
| ١١٦ | شرح تجريد الاعتقاد | سسردي ٢٢٤،٢٢١ |
| | شرح التسهيل المؤصل | سفر الاسرار ١٢٨ |
| ١٨٥ | في نظم المفصل | سفر الجبابرة ١٢٨ |
| ٢٣٥ | شرح تشريح القانون | سفرنامه ابن بطوطه ٢٥٦ |
| | شرح حال تفصيلي و | سفرنامه ابن جبیر ٢٥٦ |
| ٢٥١ | خلاصة افكار ميرداماد | سفرنامه ابن فضلان ٢٥٦ |
| ٢٥٥،٧٣ | شرح حكمة الاشراف | سفرنامه ابودلف ٢٥٦ |
| ٨٥ | شرح خواجه محمد پارسا | سفرنامه ناصر خسرو ٢٥٦ |
| | شرح رضی الدين استرآبادی | سلافة العصر ٢٢ |
| ١٨٩ | بر شافیه | سیاسة الصبيان و تدبيرهم ٢٣٥،١٧٩ |

- ٨٧ الصبح المنبر في شعراى بصير
- ١٢٨ صبح اليقين
- ٢٠٤ صحيح بخارى
- ٢٠٤ صحيح مسلم
- ١٠٢ الصناعتين
- ٢١٤،٣ صوان الحكمة
- ٤٣ صورة الارض
- ٢٣١،٢٢٨،٢٢٤،١٣٢ الصيدنة
- ضياء السالك الى اوضح
- ١٨٦ المسالك
- ٢٢٥،٦٥ الطّب الروحانى
- ٢٥٤ طبّ الفقراء والمساكين
- ٢٢٩،٢٢٥ الطّب فى الكتاب والسنة
- ٢٢٩ الطّب المنصورى
- ٢٢٨،٢٢٩،٢٢٥ الطّب النبوى
- ٢٢٨ طبّ النبى
- ٢٢٥ الطّب والاحداث النفسانية
- ٨٧ طبقات المفسرين
- ١٩٦ طبقات النّحاة
- طرح تدوين دايرة المعارف؛ تشييع ٢١٦
- ٢٢ عالم آراى عباسى
- ٢٣٠،٢٢٥ عشر مقالات فى العين
- ١٢٩،١٢٨ علم الهى
- ١٧٩ عمدة الطّيب فى معرفة النّبات
- ٢٣٠،٢٢٥ العمدة فى الجراحة
- ٢٣٠ عمل من طبّ لمن حبّ
- ١٠٢ عهدىن
- ١٧٢ شرح سى قصيدة ناصر خسرو
- ١٩١ شرح شواهد مغنى
- شرح غرر الفرائد، شرح
- منظومة حكمت ٥١،٥٠،٤٨،٢١
- ١١٧،١١٦،٥٨،٥٧،٥٥،٥٤،٥٣
- ٢٥١،٢٥٠،٢١٥،٢١٤،١٧١،١٣٦
- ٨٢ شرح فصوص حسين خوارزمى
- شرح فصوص الحكمة - نصوص
- الخصوص
- شرح فصوص الحكم محبى الدين
- ابن العربى ٢٥٢
- ٨٢ شرح فصوص ركن الدين شيرازى
- ١١٦ شرح قانونچه
- شرح كتاب مقدمة
- ١٧٨ المعرفة بقراط
- شرح كتاب القبسات
- ميرداماد ٢٥١،٧٣
- ١٨٨ شرح المقرّب
- شرح منظومة حكمت سبزوارى -
- شرح غرر الفرائد
- ٥٢ شرح نبراس الهدى
- ١٢٨ شرح نهج البلاغة
- ٢٠٦ شرف أصحاب الحديث
- ٢٢ شفا
- ١٧٢،٧٣ الشكوك على جالينوس
- ٢٥٤،١٧٨،١٧٣
- ١٨٩ الصاحبى

| | | | |
|----------|-----------------------------------|----------------|-------------------------------|
| ۲۲۸ | فی الاجنّة | ۲۶،۲۴ | عیون الحکمة |
| ۲۲۹ | فی اختلاف الاعضاء المتشابهة | ۱۲۸ | غایة الحکیم |
| ۲۲۸ | فی الاخلاط | ۲۲۹ | الفارق او الفرق بین الامراض |
| ۲۲۹ | فی الاسباب الماسكة | ۷۸ | فتوحات مکّیه |
| ۲۲۹ | فی الاسماء الطبیّة | ۹۴ | فرائد و قلائد |
| ۲۲۵ | فی الاغذیة | ۲۱۶ | فرار از فلسفه |
| ۲۲۸ | فی الامراض البلدیّة | ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۲۱ | فردوس الحکمة |
| ۶۷ | فی انّ الاشکال کلّها من الدائرة | | فرهنگ بیست هزار مَثَل، |
| | فی أنّ الطّیب الفاضل یجب | ۲۵۵، ۹۳ | حکمت و اصطلاح |
| ۲۲۹ | أنّ یكون فیلسوفا | ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹ | فصوص الحکم |
| | فی أنّ قوی النفس تابعة | ۸ | فصول |
| ۲۲۹ | لمزاج البدن | ۸۰ | فکوک |
| ۱۹۵ | فی الايمان | ۱۲۹ | فهرست ابن ندیم |
| ۱۷۹ | فی بیان الحاجة الی الطّب | ۲۳۱ | فهرست بروکمان |
| ۲۲۹ | فی التّجربة الطبیّة | | فهرست بیرونی ← رسالة للبیرونی |
| ۲۲۸ | فی تدبیر الامراض الحادّة | ۲۳۱ | فهرست فؤاد سزگین |
| | فی التّطرّق بالطّب | ۱۸۰ | فهرست مجلات خاورشناسی |
| ۲۳۰، ۲۲۵ | الی السّعادة | ۲۳۱ | فهرست مقالات فارسی |
| | فی جواب مسائل عدیده | | فهرست مؤسّسه اسلر دانشگاه |
| ۶۷ | علی الطریق الکلی | ۲۳۱ | مک‌گیل در تاریخ پزشکی |
| ۲۲۸ | فی جبل علی جبل | | فهرست مؤسّسه ولکام لندن |
| ۶۷ | فی خواصّ القیّة الزائده والمکافئة | ۲۳۱ | در تاریخ پزشکی |
| | فی خواصّ المجسّم الناقص | | فهرست نسخ خطّی مدرسه |
| ۶۷ | والزائد والمکافی | ۱۳۸ | عالی سپهسالار |
| ۲۲۹ | فی الصّناعة الصّغیرة | | فهرست نسخه‌های خطّی جغرافیای |
| ۱۹۶ | فی طبقات أئمّة اللّغة | ۱۸۰ | اسلامی درموزه بریتانیا |
| ۲۲۸ | فی طبیعة الانسان | ۲۲۹ | فی اجزاء الطّب |

- از مفهومهای مختلف علمی ٨٦
 قانون ٢٢٩،٢٢٧،٢٢٥،٢٢٤
 قانون مسعودی ١٣١
 القيسات ٢٥،٢٤،٢٣،٢١
 قرآن کریم ٢٥١،٢٤٣،١٥٢،٢٨،٢٧،٢٦
 قرآن کریم ٩٩،٩٤،٨٩،٨٨،٨٧
 ٢٠٥،٢٠٤،٢٠٢،١٨٦،١٤٥
 ٢١٥،٢١٤،٢١٢،٢٠٦
 قراباذين سمرقندی ٢٢٧
 القرافاذين فى البيمارستان ٢٢٣
 فرقاطيا ١٢٨
 كاروند ٢١٢
 كاشف الاسرار ٢٥٢
 كافي ١٤٣
 الكافية الشافية ١٨٥
 كامل الصناعة الطبيّة ٢٢٥،٢٢٤
 ٢٢٩،٢٢٧
 الكتاب ١٨٥
 الكتاب (كتاب خدای،
 قرآن کریم) ٩٩
 كتاب الإصلاح ٢٥٥
 كتاب الاصول اقليدس ٦٧
 كتاب الامثال خوارزمی ١٠٠
 كتاب جدل ٢٤
 كتاب الرياض ١٤٣
 كتاب المناظر والمرایا ١٨٠
 كتاب المناهج فى المنطق ٢٥٧
- فى عمل البركار (= پرگار) التام ٦٧
 فى عمل التشريح ٢٢٩
 فى عمل المسبّع فى الدائرة ٦٧
 فى الغذاء ٢٢٨
 فى فرق الطبّ ٢٢٨
 فى قسمة الزاوية المستقيمة
 الخطّين بثلاث اقسام متساوية ٦٧
 فى كیفیة تصوّر الخطّين اللّذين
 يقربان ولا يلتقيان ٦٧
 فى المالىخوليا ٢٣٠،٢٢٥
 فى محنة التّى يعرف بها
 افضل الاطباء ٢٢٩،٢٢٦
 فى مخاريق المشاتين ٢٢٦
 فى المرض المسمّى
 ديابيطا ٢٣٠،٢٢٥
 فى مسائل الخلاف بين النّحويين
 البصريين والكوفيّين ١٩١
 فى المسائل المختارة ٦٧
 فى المعدة وامراضها
 ومداواتها ٢٣٠،٢٢٥
 فى النبض المتعلّمين ٢٢٨
 فى النبض والتّفسرة ٢٣٠،٢٢٥
 فى وحدانية الخالق و تثليث
 اقانيمه ١٢٨
 فى وصف القطوع المخروطيّة ٦٧
 فيلسوف رى ٢٥٠،١٢٩:١٢٨
 قابليّت زبان فارسى براى تعبير

| | | | |
|------------|---------------------------------|---------------|----------------------------------|
| ۱۳۶، ۸۹ | مجله یغما | ۲۰۴ | کتب اربعه |
| ۹۷، ۹۴، ۳۶ | مجمع الامثال | ۱۸۸ | کشف الاسرار |
| | مجموع الفقه عن الامام الشَّهيد | ۲۵۱ | کشف الحقائق |
| | ابى الحسين زيد بن على بن الحسين | ۲۲۷ | کشف الظنون |
| ۸۸ | على بن ابى طالب عليه السلام | ۲۴۲، ۱۱۷، ۱۱۵ | کفاية الاصول |
| | مجموعه مقالات در فلسفه | ۲۲۹ | کفاية الطَّبیب |
| ۱۷۱ | و عرفان اسلامى | ۲۲۳، ۴۲ | کلیله و دمنه |
| ۳۶ | المحاسن والاضداد | ۱۲۸ | کنز الاحیاء |
| ۲۲ | محبوب القلوب | ۱۳۶ | گاه شماری در ایران قدیم |
| ۲۱۶ | محقق نامه | ۱۷۳ | گشایش و رهایش |
| ۲۴۱ | محمد در مکه | ۸۶، ۸۵ | گلستان |
| ۲۴۱ | محمد در مدینه | ۲۳۱، ۲۲۸ | گیاهان داروئی |
| | مختار الحكم و | ۱۰۳ | لامیة العجم |
| ۱۰۰، ۷۹ | محاسن الكلم | ۴۲، ۴۰ | لباب الألباب |
| ۱۱۷ | مختصر (مختصر المعانی) | ۵۳ | لسان التنزیل |
| ۲۳۱ | مخزن الادویة | ۱۹۵، ۱۸۸ | لسان العرب |
| | مروری بر پنجاه سال تاریخ | ۱۱۷ | لغت نامه |
| ۱۶۳ | خاطرات سیاسی واجتماعی | ۱۲۸ | ماللهند |
| ۲۵۰ | مراتب و درجات وجود | ۶۵ | ماینبغی ان یقدم قبل تعلم الفلسفة |
| | مرموزات اسدی در مزمورات | ۲۴۹، ۲۴ | المبدء والمعاد |
| ۲۵۲ | داودی | ۸۸ | المبسوط |
| ۹۴ | مستقصى الامثال | ۱۲۸ | مجله اورینتالیا |
| ۱۲۳ | المشاطة لرسالة الفهرست | ۱۲۶ | مجله ایزیس |
| ۱۳۲، ۱۳۱ | | | مجله دانشکده ادبیات |
| ۲۳ | مشرق الانوار | ۱۲۷، ۱۱۷ | دانشگاه تهران |
| ۲۵۰ | مصارع المصارع | ۱۳۸، ۱۳۷ | |
| ۲۳۰ | مصالح الابدان والانفس | ۱۲۸ | مجله فرهنگ ایران زمین |

| | | | |
|---------|-------------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| ١٧٨ | مقالة في مرض الشقفة | ٢٥٦ | مطالعه‌ای در هستی‌شناسی |
| ٢٤٣،٣٦ | مقامات حریری | ٢١٥،١١٧ | تطبیقی مطوّل |
| ١٩٦،١٧٠ | مقدمه ابن خلدون | ٢٥٧،٢٣٩،١٧١ | معالم الاصول |
| ٢٢ | مقدمه قيسات | معالم الدين و ملاذالمجتهدین - | |
| ١٨٨ | الملاحن | معالم الاصول | |
| ٢٨ | ملل و نحل | ٢٣٩،١٧٢ | معتقد الاماميه |
| ١٩٤ | الممتع في التصريف | ٢٣١ | المعتمد في الادوية المفردة |
| ٨ | مناظرات فخرالدين رازی | ١٨٤،١٢٥ | معجم الادباء |
| ٢٢٩ | منافع الاغذية و دفع مضارها | ١٩٥،١٩٣،١٨٨ | |
| ٢٢٤ | من جوامع كتب الهند | ٢٢٧ | المعدة في الجراحة |
| ٢٤ | منطق شفا | مغنی اللیب عن كتب | |
| ٢٥٦،٥٢ | منطق و مباحث الفاظ | ١٩٥،١٨٠،١٧ | الأعرب |
| ٥٢ | منظومة سبزواری | ٢٥٤ | مفتاح الباب |
| ١٧٢ | منظومة علاءالدين شیرازی | مفتاح الطبّ، مفتاح الطبّ و | |
| ١٢٨ | منهاج السنة | ١٧٨،١٧٢،١٧١ | منهاج الطلاب |
| ٢٢٩ | المنهل الرّوی في الطبّ النبوی | ٢٥٣،٢٣١،٢٢٥ | |
| | الموازنة بين شعرا بی تمام | ٢٣١ | مفردات الادوية |
| ٣١ | والبحتري | ١٨٦،١٨٥،١٢٨ | مفصل |
| ٢٣٠ | الموجز في الطبّ | ١٩٢،٦٧ | المقاسبات |
| ١٩٢ | الموفی في نحو الكوفی | المقالة الصّلاحية في احياء | |
| | المهذب فيماورد في القرآن | ٢٣٠ | الصّناعة الطّبيّة |
| ٣٢ | من المعرب | ٢٣١ | مقالتان في الحوائس |
| ٤٢ | مينوی خرد | مقالة في تدبير الامراض العارضة | |
| | النّافع في كفيّة تعليم | للرهبان الساكنين في الديرة | |
| ٢٣٠،٢٢٥ | صناعة الطبّ | و من بعد عن المدينة | |
| | النّافع يوم الحشر في شرح | ١٧٨ | مقالة في الفصد |
| ٢٥٤ | باب الحادي عشر | | |

| | | |
|---|---------------|---|
| هزار و پانصد یادداشت در مباحث لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم | ۲۳۱ | نامهای کتابهای بیرونی ← رسالة للبیرونی |
| یادداشت‌هایی درباره منظومه «ویس و رامین» | ۱۲۷ | النّبات |
| ۸۹ | ۲۴ | نُبوت |
| یادگار | ۱۲۷ | النّجاة |
| ۲۵۴، ۲۲۲ | ۸۰ | نخستین بیست گفتار |
| یادنامه ادیب نیشابوری | ۲۵۸ | نصّ النصوص |
| ۲۵۳ | | نصاب انگلیسی یا زبان آموز |
| ۱۰۲، ۹۶ | | سنتی ایران |
| | | نصوص الخصوص فی |
| | ۲۵۲، ۸۰ | ترجمة الفصوص |
| | ۱۱۷ | نفايس الفنون |
| | ۱۷۸ | النقرس |
| | ۱۲۸ | نقض الاديان |
| | ۲۳۰ | النّوادر الطّبيّة |
| | ۸۸ | نهاية الاقدام |
| | ۲۲۶ | نهاية الرّتبة في طلب الحسبة |
| | | نکته‌ها و نقدها در پنجاه و پنج مقاله ادبی و عرفانی و تاریخی و مذهبی و تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و انتقادی |
| | ۲۵۳ | النهجة المرضيّة في شرح الألفيّة ۱۸۴ |
| | ۱۸۵ | الوافيّة |
| | ۵۳ | وجوه قرآن |
| | ۱۷۳ | وجه دين |
| | ۳۱ | الوساطة بين المتنبّي وخصومه |
| | ۲۳۱، ۲۲۷، ۲۲۵ | هداية المتعلّمين |

فهرست گروه، طوایف و اقوام

| | | |
|---------------------|-----------------|-------------------------|
| ۲۱۲،۲۱۱،۲۰۳،۲۰۲،۱۹۶ | ۹۹ | آل رسول |
| ۲۳۲،۲۰۴ | ۱۵۶ | اجتماعیون |
| ۱۳۰ | ۸،۷ | اسماعیلیان، اسماعیلیه |
| ۱۹۱،۱۸۵ | ۱۴۳،۹۹،۹ | اسماعیلیه - اسماعیلیان |
| ۱۰۲ | | اشعریان |
| ۱۴۱،۱۲۴،۹۶ | ۲۴ | اصحاب هیولی |
| ۶۸ | ۱۱ | اعاجم |
| ۶۸،۶۷،۶۴ | ۹۷،۱۸۵ | اعتدالیون |
| ۱۴۱ | ۱۵۶ | اعراب |
| ۲۳ | ۳۲ | افاحم و امامان فلاسفه |
| ۱۴۴،۱۴۲ | ۲۷ | اهل ادب |
| ۱۴۱ | ۱۹۴ | اهل تأویل |
| ۸ | ۱۹۲ | اهل تعلیم |
| ۱۴۳ | ۸ | اهل سنت و جماعت |
| ۱۷۰،۱۴۱ | ۲۴۸،۲۰۴ | اهل طریقت |
| ۱۱۶ | ۷۸ | اهل طیلسان و عمامه وردا |
| ۲۲۱ | ۱۴۹ | اهل علم اوایل |
| ۲۲ | ۱۵ | اهل کوفه |
| ۱۵۱ | ۸۶ | اهل منطق |
| ۱۳۸،۱۳۷ | ۶ | ایرانیان |
| ۷ | ۱۳۰،۹۷،۸۷،۸۶،۶۳ | |

۲۹۸ / فهرست گروه، طوایف و اقوام

| | | | |
|--------------------|-------------------|----------|---------------------------|
| ۴ | علمالقبان | ۸۶ | دانشمندان اسلامی |
| ۱۹۷ | علمای سترک | ۲۴۰ | دانشمندان اسلامی - ایرانی |
| ۱۹۴ | علمای علم عربیت | ۹۴ | دانشمندان اهل اعتزال |
| ۱۹۱ | علمای کوفه | ۲۲۳ | دانشمندان ایرانی |
| ۹۸ | فاطمیان | ۲۰۵ | دانشمندان علم حدیث |
| ۱۹۲، ۸۸ | فقها | ۱۶۸ | دانشمندان قرون وسطی |
| ۴ | فقها لقبان | ۲۲۳ | دانشمندان هندی |
| ۱۸۹ | فقیهان | ۲۲۳ | دانشمندان یونانی |
| ۱۴۱ | فلسفی | ۱۴۱، ۱۱ | دهری، دهریان |
| ۱۰۲ | فیلسوفان | ۱۴۱ | رومی |
| ۱۲۹، ۱۲۸ | قدمای خمسه | ۲۱۱ | زبان دانان اسلامی |
| ۱۱۶ | کشیشان مسیحی | ۱۹۰ | زردشتیان |
| ۱۸۸، ۱۸۵ | کوفی، کوفیان | ۱۲۴ | زردشتیان هند |
| ۱۹۲، ۱۹۱ | | ۱۷۰ | ژاپنی |
| ۱۴۱، ۱۲۸ | مانوی، مانویان | ۱۴۱ | سندی |
| ۶۸ | مبّرزان این صنعت | ۲۳ | سوفسطائیه |
| ۲۳ | المتأخرون | ۱۰۳ | شاعران |
| ۶۸ | متدرّیان این صنعت | ۱۳۰ | شاهان ایرانی |
| ۲۳ | المتقدّمون | ۲۰۴ | شیعیان |
| ۲۷ | متکلمان | ۲۶ | شیوخ فلاسفه |
| ۷۳ | مجوس | ۱۹۰ | شیوخ قطربل |
| ۱۸۹ | محدّثان | ۱۴۱ | صابی |
| ۶۸ | مرتاضان | ۱۱ | طباعیان |
| ۱۴۲، ۱۲۸ | مسلمان، مسلمانان | ۱۸۵ | ظاهریه |
| ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۶۸ | | ۱۸۵ | عادلّیه |
| ۱۲۸، ۸ | مسیحی، مسیحیان | ۱۴۱ | عبری |
| ۱۹۰، ۱۶۸، ۱۴۳، ۱۴۲ | | ۲۰۶، ۱۹۲ | علماء |

| | |
|--------------|---------------------------|
| ۲۰۶ | مشایخ |
| ۱۹۷ | مشایخ بزرگ |
| ۱۹۶ | مشایخ بزرگ علم نحو |
| ۷۸ | مشایخ صوفیه |
| ۲۳ | مشائی، مشائیان |
| ۱۸۵ | مغول |
| ۱۹۶، ۱۹۴ | نحویان |
| ۳ | نظامیه |
| ۸۸ | نویسندگان و شاعران ایرانی |
| ۱۸۸ | وزّاقان |
| ۲۲۱، ۱۳۰، ۱۱ | هندی، هندیان |
| ۶۷ | یونانیان |
| ۱۳۰، ۱۲۸ | یهود، یهودیان |

فهرست اماکن و نهادها

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------|-------------------|----------------|
| ۲۳۶،۱۵۳ | امریکای شمالی | ۱۹۶ | آذربایجان |
| ۲۱۶ | انتشارات سینانگار | ۲۵۴،۱۵۶ | آستان قدس رضوی |
| | انجمن اسادان زبان و | ۲۲۹،۲۱۴ | آکسفورد |
| ۲۴۳ | ادب فارسی | ۱۶۴ | آلمان |
| ۱۱۹ | انجمن آثار و مفاخر فرهنگی | ۲۴۷ | آمریکا |
| ۲۵۰،۲۴۹،۲۱۷،۱۹۷،۱۵۹ | | ۱۷۸ | ابوظبی |
| | انجمن ترویج زبان | ۱۶۵ | آتاوا |
| ۲۴۳ | و ادب فارسی | ۶۳ | آرژان فارس |
| | انجمن حکمت و فلسفه | ۲۲۲،۱۷۸،۵۳ | اردن |
| ۲۴۰ | ایران | ۱۹۶ | ارمنیه |
| ۱۲۴ | انجمن دانشجویان | ۶۳ | استخر فارس |
| ۱۲۴ | انجمن فتوت یزدیان بمبئی | ۲۴۱ | استراسبورگ |
| ۲۲۲،۱۹۶،۱۸۵،۷۷ | اندلس | ۷۸ | اسکندریه |
| ۱۵۱،۱۳۷ | انگلستان، انگلیس | ۲۲ | اسلام آباد |
| ۲۴۲،۱۷۸،۱۵۳ | | ۷۸ | اشبیلیه |
| ۱۷۹ | اوز | ۲۴۲،۲۴۱،۲۰۶،۸۲،۲۲ | اصفهان |
| ۲۲۳،۲۲۲ | اهواز | ۱۶۴ | اطریش |
| ۱۲۶ | ایاصوفیا | ۱۹۶ | افریقیه |
| ۲۴۵،۲۳۸ | ایالت کبک | ۲۳۰ | الجزایر |
| ۲۱۳،۱۸۰،۱۲۳،۹۳،۸۱،۸۵ | ایران | ۱۹۶ | الجزیره |
| ۲۴۵،۲۴۴،۲۳۷،۲۲۶،۲۲۲،۲۲۱،۲۱۵ | | ۱۲۴ | امام باره |

| | | | |
|---------------------|------------------------|-------------------|----------------------------|
| ۱۷۲،۱۷۰،۱۵۶ | تورنتو | ۱۹۰ | ایوان مدائن |
| ۲۳۰،۲۲۲،۷۸ | تونس | ۱۹۶ | بحرین |
| ۱۲۷،۸۹،۸۸،۸۲،۴۹ | تهران | ۲۲۱،۸۸ | بخارا |
| ۱۹۷،۱۷۲،۱۵۶،۱۵۱،۱۳۲ | | ۲۲۹ | برلن |
| ۲۵۳،۲۳۱،۲۱۵،۲۱۴،۲۱۳ | | ۲۰۶،۱۹۶،۱۹۱،۸۶،۳۱ | بصره |
| ۱۹۶ | جبال | ۱۸۵ | بعلبک |
| ۱۹۶ | جزیره اندلس | ۱۲۹،۷۸،۶۹،۳۱ | بغداد |
| ۱۹۶ | جزیره سیسیل | ۲۳۰،۲۲۲،۱۸۵ | |
| ۲۲۳،۲۲۱ | جندی شاپور | ۴،۳ | بلخ |
| ۱۸۵ | جیان | ۲۴۷ | بلژیک |
| ۱۹۶ | حجاز | ۲۲۸،۱۲۴،۱۲۳ | بمبئی |
| ۲۳۰،۲۲۹،۱۸۵ | حلب | ۲۴۰ | بنیاد پژوهش‌های اسلامی |
| ۱۸۵ | حماة | ۱۵۷ | بنیاد دایرة المعارف اسلامی |
| ۲۳۱ | حوزه علمیه مهدی | ۲۴۰،۲۱۶ | |
| ۲۳۰،۲۲۹،۲۲۲،۲۲۱ | حیدرآباد | ۲۳۰ | بون |
| ۳ | خانه حکمت | ۶۳ | بیت الحکمة |
| ۱۵۲ | خانه هنرمندان | ۲۰۶ | بیت المقدس |
| ۱۹۶،۸۸،۵۸،۳ | خراسان | ۲۴۹،۲۴۷،۲۳۱،۲۲۹ | بیروت |
| ۲۲۱،۱۲۵،۸۲ | خوارزم | ۲۵۲،۲۴۱،۲۲۹،۱۲۵ | پاریس |
| ۱۵۰ | خیابان آمل | ۲۲۸،۱۷۸،۱۵۴،۲۲ | پاکستان |
| ۲۳۹ | خیابان انقلاب | ۱۲۴،۱۲۳ | پونا |
| | خیابان جمهوری | ۲۲۱ | تالار بزرگ لیاقت علی خان |
| ۱۵۷،۱۵۲ | (شاه پیشیز) | ۲۴۱ | تالار علامه امینی |
| ۲۳۸ | خیابان خارک | ۲۳۷ | تالار فردوسی |
| ۲۳۸ | خیابان لبافی نژاد | ۵۴ | تبت |
| ۱۲۴ | دارالعلوم الاسلامیه | ۲۱۳ | تبریز |
| | دانشکده ادبیات دانشگاه | ۱۷۲ | ترکیه |

| | | | |
|-----------------|--------------------------|-------------|---------------------------|
| ۲۴۷ | دانشگاه توبینگن | ۲۱۲،۱۸۳،۱۵۵ | تهران |
| ۲۴۷،۱۵۶ | دانشگاه تورنتو | ۲۳۸،۲۳۷،۲۱۴ | |
| ۲۴۷ | دانشگاه توکو | | دانشکده ادبیات دانشگاه |
| ۱۷۷ | دانشگاه تونس | ۲۳۱،۱۷۹ | کویت |
| ۱۶۸،۱۵۰،۱۲۶ | دانشگاه تهران | | دانشکده الهیات دانشگاه |
| ۲۴۱،۲۳۹،۲۳۸،۲۳۷ | | ۲۱۳ | تهران |
| ۲۴۶،۲۴۵،۲۴۴،۲۴۳ | | ۱۵۵ | دانشکده علوم تربیتی |
| ۲۵۷،۲۵۵،۲۵۴،۲۵۱ | | | دانشکده مطالعات شرقی و |
| ۱۷۰ | دانشگاه حلب | ۲۳۷ | آفریقائی دانشگاه لندن |
| ۲۴۷ | دانشگاه حیدرآباد | | دانشکده مطالعات و تحقیقات |
| ۱۵۷ | دانشگاه دماوند | ۲۳۷ | عالی دانشگاه مک‌گیل |
| ۱۷۷ | دانشگاه دمشق | ۱۳۶ | دانشکده معقول و منقول |
| ۲۴۷ | دانشگاه سنت ژوزف | ۲۴۰ | دانشگاه آزاد اسلامی رودهن |
| ۲۴۷،۲۴۶ | دانشگاه سوربن | ۲۴۰ | دانشگاه آزاد اسلامی کرج |
| ۲۴۳ | دانشگاه شیکاگو | ۲۴۷ | دانشگاه آکسفورد |
| ۲۳۱،۲۲۸،۲۲۱ | دانشگاه عثمانیه | ۲۴۷ | دانشگاه آنکارا |
| ۲۴۰ | دانشگاه علوم پزشکی ایران | ۵۳ | دانشگاه اسلامی مالزی |
| ۲۴۶ | دانشگاه قاهره | ۲۴۶ | دانشگاه اصفهان |
| ۲۴۷ | دانشگاه کاتولیک آمریکا | ۲۴۶ | دانشگاه ادینبورو |
| ۲۴۷ | دانشگاه کالیفرنیا | ۲۴۰ | دانشگاه امام صادق (ع) |
| ۲۴۶ | دانشگاه کلن آلمان | ۱۳۲،۱۲۲ | دانشگاه بمبئی |
| ۲۴۷ | دانشگاه کونکوردیا | ۲۴۷ | دانشگاه بین‌المللی مالایا |
| ۲۴۶،۱۷۱ | دانشگاه کیو | ۲۴۷ | دانشگاه پاریس |
| ۲۴۷،۱۶۹ | دانشگاه لبنان | ۲۴۶ | دانشگاه پیام نور |
| ۲۴۷،۲۱۵،۱۵۰ | دانشگاه لندن | ۲۴۵ | دانشگاه تبریز |
| ۲۴۷ | دانشگاه لون | ۲۴۰ | دانشگاه تربیت مدرس |
| ۲۲۱ | دانشگاه مرکزی حیدرآباد | ۲۴۶ | دانشگاه تربیت معلم |

| | | | |
|-----------------|-----------------|---------------------|----------------------|
| ۲۳۹ | ساختمان رشد | ۲۴۶،۲۴۵ | دانشگاه مشهد |
| ۱۹۶ | سرزمین فارس | ۱۵۶،۱۵۳ | دانشگاه مک‌گیل |
| ۲۳۰ | سلمنقة | ۲۳۶،۲۳۱،۱۷۱،۱۷۰،۱۵۷ | |
| ۲۴۷ | سند | ۲۴۷،۲۴۶،۲۴۴،۲۳۸،۲۳۷ | |
| ۱۹۷ | سنندج | ۲۱۳ | دانشگاه ملی |
| ۱۸۰ | سودان | ۲۴۷ | دانشگاه ملی استرالیا |
| ۵۳ | سوریه | ۲۴۶ | دانشگاه نیوریوک |
| ۱۱۸ | سه‌راه سیروس | ۲۴۷ | دانشگاه واشنگتن |
| ۱۵۰ | سی تیر | ۲۴۷،۱۳۲ | دانشگاه هاروارد |
| ۱۹۶،۱۸۵،۵۴ | شام، شامات | ۱۷۰ | دانشگاه ییل |
| ۱۵۴،۲۲ | شبه قاره هند | ۱۵۷ | دبیرستان حُرّ |
| ۱۶۶ | شورای کتاب کودک | ۱۵۰ | دبیرستان البرز |
| ۲۲۲،۱۷۹،۸۲،۴۹ | شیراز | ۱۵۰ | دبیرستان ایران |
| ۲۰۶ | صور | ۱۵۲ | درمانگاه پزشکی عام |
| ۲۲۲ | طبرستان | ۲۴۰ | دفتر نشر میراث مکتوب |
| ۱۸۵ | طلیطله | ۱۸۵،۸۷،۷۹،۷۸ | دمشق |
| ۱۹۶،۵۴ | عراق | ۲۲۹،۲۰۶ | |
| ۱۹۶ | عمان | ۱۹۶ | دیار بکر |
| ۱۹۶ | عواصم | ۱۹۶ | دیار مُضَر |
| ۱۸۵ | غرناطه | ۶۳ | دیز (= دژ) گچین |
| ۱۹۶ | غزنه | ۲۰۶ | دینور |
| ۱۷۹ | فارس | ۱۷۲ | رصدخانه استانبول |
| ۷۸ | فاس | ۱۵۳ | روسیه |
| ۲۴۷،۲۴۶،۲۴۲،۱۷۸ | فرانسه | ۲۲۱،۲۰۶،۱۲۹ | ری |
| ۲۵۵،۲۵۰،۲۴۹ | | ۲۴۶،۱۷۱،۵۰ | ژاپن |
| ۲۳۰،۱۶۴ | فرانکفورت | ۲۳۰،۱۵۳ | ژنو |
| ۱۵۲ | فرصت شمائی | ۱۹۶ | ساحل دریای روم |

| | | |
|-----------------|---------------------|----------------------------------|
| ۵۱ | کلن | فرهنگستان زبان و ادب |
| ۲۳۰،۲۲۸،۱۳۸ | کمبریج | فارسی |
| | کنسولگری جمهوری | فرهنگستان زبان عرب مصر ۲۴۷ |
| ۲۲۱ | اسلامی دریمبئی | فرهنگستان علوم پزشکی |
| ۲۵۰،۱۶۴ | کوالالامپور | ایران |
| ۲۰۶،۱۹۶،۱۹۱ | کوفه | قاهره |
| ۲۲۱ | گرگان | ۲۲۲،۸۷،۸۶،۷۸،۵ |
| ۱۹۶ | گرمسیر | ۲۳۰،۲۲۹،۲۲۸ |
| ۲۲۹ | گوتینگن | ۲۴۲،۲۴۱،۲۲۲،۱۸۵ |
| ۱۷۹ | لارستان | ۴۹،۲۲ |
| ۱۳۸،۱۳۷،۱۱۷،۱۰۴ | لندن | ۱۷۸ |
| ۲۳۱،۱۵۱ | | قلعه الجصّ |
| ۲۲۹ | لون | ۶۳ |
| ۲۲۹،۱۳۰ | لیپزیک | ۴۹ |
| ۱۲۹،۱۲۶،۱۰۴ | لیدن | قوام السلطنه (خیابان سی تیر) ۱۵۰ |
| ۲۲۹ | مادرید | کاشان ۲۲ |
| ۱۷۰،۱۶۴،۱۵۸،۵۳ | مالزی | کالیفرنیا ۲۳۰،۲۲۹ |
| ۱۸۵ | مالقه | کانادا ۱۵۸،۱۵۶،۱۵۴،۱۵۳،۵۰ |
| ۱۹۶،۸۸ | ماوراءالنهر | ۲۳۶،۱۷۱،۱۶۷،۱۶۵،۱۶۳ |
| | مدرسه السنه شرقیه | ۲۴۷،۲۴۵،۲۴۴،۲۳۷ |
| ۲۱۲،۱۵۱،۱۳۷ | دانشگاه لندن | کانون اصلاح و تربیت ۱۵۹ |
| ۴۷ | مدرسه خان مروی | کتابخانه مجلس شورای ملی ۱۳۶ |
| ۴۷ | مدرسه سپهسالار قدیم | کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۵۱ |
| ۱۳۶،۴۸ | مدرسه عالی سپهسالار | ۲۴۰،۱۵۶،۱۵۳ |
| ۱۵۱ | مدرسه کتابداری ژنو | کتابخانه ملی فرهنگ ۱۳۷ |
| ۲۴۱،۲۰۶،۱۹۶،۸۶ | مدینه | ۱۵۰،۱۴۹ |
| ۱۹۶ | مذار | کتابخانه مؤسسه مطالعات |
| | | اسلامی ۱۶۵ |
| | | کرک ۲۲۲ |

| | | | |
|-------------------------|-------------------------------|-------------------|-----------------------------|
| ۱۷۷ | مؤسسه کویته | ۲۱۵ | مراغه |
| | مؤسسه مطالعات اسلامی، دانشگاه | ۱۷۸، ۷۸ | مراکش |
| ۱۲۷ | تهران - دانشگاه مکیل | ۷۷ | مُرسیه |
| ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۵۴ | | | مرکز دائرة المعارف بزرگ |
| ، ۲۳۷، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۷۹ | | ۲۴۰ | اسلامی |
| ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸ | | ۲۴۰ | مرکز نشر دانشگاهی |
| | مؤسسه میراث علمی عربی | | مرکز نشر میراث علمی عربی |
| ۲۲۸، ۱۶۹ | فرانکفورت | ۱۷۹ | اسلامی |
| ۲۲۸ | مؤسسه ولکام لندن | ۱۶۹ | مسجد پاکستانی ها |
| ۲۲۸ | مؤسسه همدرد هند | ۱۵۲ | مسجد سجّاد |
| ۱۶۳، ۱۵۶، ۵۰ | مونترال | ۱۶۹ | مسجد شیعیان مونترال |
| ۲۴۷، ۲۳۶، ۱۶۹ | | ۱۵۱، ۱۵۰ | مسکو |
| ۲۲ | نجف اشرف | ۱۱۶، ۸۰، ۲۲ | مشهد مقدّس رضوی |
| ۲۰۶ | نیشابور | ۲۵۴، ۲۱۳، ۱۹۷ | |
| ۲۵۱، ۲۱۴ | نیویورک | ۱۹۶، ۱۸۸، ۱۸۵، ۵۳ | مصر |
| ۱۵۰ | وزارت امور خارجه | ۱۷۰ | معهد التراث العلمی العربی |
| ۲۳۷ | وزارت علوم و آموزش عالی | ۱۹۶ | مغرب |
| ۲۳۰ | ویسبادن | ۲۴۱، ۲۰۶، ۷۸ | مکه |
| ۱۶۴ | وین | ۱۹۶ | موصل |
| ۲۳۰، ۱۶۴ | هامبورگ | ۲۴۰ | مؤسسه امام صادق (ع) قم |
| ۲۲۲، ۸۲ | هرات | | مؤسسه بین المللی اندیشه |
| ۱۵۳، ۱۲۹، ۱۰۴ | هلند | ۲۳۹، ۱۷۰ | و تمدّن اسلامی مالزی |
| ۲۰۶، ۱۲۸ | همدان | | مؤسسه تاریخ میراث |
| ۱۵۳، ۱۵۰، ۵۴، ۵۳ | هند، هندوستان | ۲۲۸ | علمی عربی حلب |
| ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۷۸ | | ۲۲ | مؤسسه تحقیقات اسلامی |
| ۱۹۶ | یمامه | | مؤسسه تهران - مؤسسه مطالعات |
| ۱۹۶ | یمن | | اسلامی |
| ۲۲۶، ۲۲۱ | یونان | ۱۲۵ | مؤسسه دومینیکی قاهره |
| | | ۱۲۴ | مؤسسه کاما |

فهرست موضوعی

یکصد و چهل مقاله

که در بیست گفتارهای هفتگانه

آمده است

الف: زبان و ادبیات فارسی - ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی)

- ۱- چهره دینی و مذهبی ناصر خسرو در دیوان..... ۲۷۷/۱-۳۳۰
- ۲- نسبت روحانی ناصر خسرو..... ۳۵۷/۱-۳۶۴
- ۳- یادداشت‌هایی دربارهٔ مرزبان نامه..... ۱/۲-۵۰
- ۴- برخی از اصطلاحات اداری و دیوانی در تاریخ بیهقی..... ۵۱/۲-۷۱
- ۵- متن‌بوی و سعدی..... ۹۰/۲-۱۱۰
- ۶- ترجمهٔ تفسیر طبری..... ۱۷۰/۲-۱۸۷
- ۷- یادداشت‌هایی دربارهٔ ویس و رامین..... ۱۸۸/۲-۱۹۸
- ۸- اسرارنامهٔ عطار..... ۲۴۲/۲-۲۵۴
- ۹- امام حسین علیه‌السلام در اشعار ناصر خسرو..... ۲۶۷/۲-۲۷۷
- ۱۰- قصیدهٔ رثائیّه در نبش قبر حضرت موسی بن جعفر (ع)
و گوینده آن..... ۳۱۵/۲-۳۲۳
- ۱۱- تأثیر زبان فارسی در زبان عربی..... ۳۲۴/۲-۳۶۴
- ۱۲- مشارکة اللّغة الفارسیّة فی الحضارة الاسلامیّة..... ۷۹/۳-۱۱۷
- ۱۳- العلاقة بین اللّغتين الفارسیّة والعربیّة..... ۲۳۳/۳-۲۷۶
- ۱۴- عناصر فارسی در زبان عربی..... ۳۷۷/۳-۳۸۸
- ۱۵- رحلة الشّاعر الخاقانی إلى الحرمین الشّریفین
و وصفه لهما سنة ۵۵۱ الهجریّة..... ۴۲۵/۳-۴۳۳
- ۱۶- پذیرش لغات بیگانه در زبان عربی..... ۱۵۹/۴-۱۶۸

- ۱۷- روش تصحیح و نشر متون فارسی ۱۷۸-۱۶۹/۴
- ۱۸- کلمات فارسی در یک متن فقهی عربی ۱۸۶-۱۷۹/۴
- ۱۹- تحقیق در دیوان ناصر خسرو ۲۲۴-۱۹۷/۴
- ۲۰- سخنی چند درباره شعر حزین لاهیجی ۲۷۴-۲۵۹/۴
- ۲۱- مقدمه‌ای بر جهانگیرنامه تصحیح
مرحوم دکتر سید ضیاءالدین سجّادی ۶۹-۶۳/۵
- ۲۲- واژه‌های فارسی در کتاب تقویم الأدویة
حبیش بن ابراهیم تفلّیسی ۳۷۲-۳۴۵/۵
- ۲۳- ترجمه منثور و منظوم قصیده لامیة العجم طغرائی اصفهانی ۴۰۶-۳۷۳/۵
- ۲۴- تعلیقات بر دیوان ناصر خسرو ۲۴-۱/۶
- ۲۵- برخی از اصطلاحات فلسفی در شعر ناصر خسرو ۱۸-۱/۷
- ۲۶- ادبیات تطبیقی (فارسی و عربی) ۴۴-۲۹/۷
- ۲۷- مقدمه‌ای بر چاپ اول بوستان سعدی تصحیح
دکتر غلامحسین یوسفی ۹۰-۸۳/۷
- ۲۸- ناصر خسرو و توجه او به مسیح و مسیحیت ۱۴۶-۱۳۹/۷
- ۲۹- مثل و ممثول و تمثیل، پنجاه ضرب المثل مشترک
در زبان‌های عربی و فارسی و انگلیسی ۱۱۲-۹۱/۷

ب: تاریخ پزشکی اسلامی

- ۳۰- رازی در آثار بیرونی ۱۱۲-۹۳/۱
- ۳۱- رساله ابوریحان در فهرست کتابهای رازی ۱۲۲-۱۱۳/۱
- ۳۲- تاریخ پزشکان و فیلسوفان اسحق بن حنین ۱۷۲-۱۵۷/۱
- ۳۳- تجدیدنظر در نام یکی از کتابهای رازی ۱۸۸-۱۷۳/۱
- ۳۴- مقام فلسفی محمد بن زکریای رازی ۳۱۸-۳۰۱/۱
- ۳۵- رساله حنین بن اسحق به علی بن یحیی درباره
آثار ترجمه شده از جالینوس ۴۱۶-۳۵۷/۱

- ۳۶- گزارش یکی از تعبیرات پزشکی در شعر حافظ..... ۱۱۵-۱۱/۲
- ۳۷- آگاهی‌های درباره جراحی در اسلام..... ۲۱۸-۱۹۹/۲
- ۳۸- زهراوی و کتاب التصریف..... ۲۹۴-۲۷۸/۲
- ۳۹- ابن هندو و مفتاح الطب و اشاره او به دفاع از علم پزشکی..... ۱۴۱-۱۳۱/۳
- ۴۰- مکتب‌های پزشکی در اسلام..... ۱۹۷-۱۷۵/۳
- ۴۱- الرازی فی الطب الروحانی..... ۳۵۸-۲۹۹/۳
- ۴۲- الشکوک علی جالینوس لمحمد بن زکریا الرازی..... ۳۷۵-۳۵۹/۳
- ۴۳- معلومات عن علم الجراحة فی الاسلام..... ۴۲۴-۴۰۱/۳
- ۴۴- بیماری مالیخولیا در طب اسلامی..... ۱۹-۱۳/۴
- ۴۵- دانشنامه حکیم میسری، کهن‌ترین مجموعه طبّی به شعر فارسی..... ۲۴۸-۲۴۱/۴
- ۴۶- آزمایش پزشکان..... ۲۸۵-۲۷۵/۴
- ۴۷- ابن هندو و سنت پزشکی یونانی..... ۱۳۶-۱۲۵/۵
- ۴۸- آگاهی‌های درباره علم پزشکی در اسلام و ایران..... ۲۴۷-۲۲۵/۵
- ۴۹- کوششی در معرفتی تاریخ و اخلاق پزشکی در اسلام و ایران..... ۲۴۳-۳۲۳/۵
- ۵۰- نهضت ترجمه در جهان اسلام و رساله حنین ترجمان..... ۴۶-۲۵/۶

ج: کلام و عقائد و فرّق و اسلام‌شناسی

- ۵۱- سهم ایرانیان در تحوّل کلام اسلامی..... ۴۲-۱/۱
- ۵۲- سعدی و قضا و قدر..... ۶۲-۴۳/۱
- ۵۳- مقدمه‌ای بر تلخیص الشافی شیخ طوسی..... ۷۴-۶۳/۱
- ۵۴- رشیدالدین در دفاع از غزالی..... ۹۲-۷۵/۱
- ۵۵- ابن راوندی..... ۲۱۰-۱۸۹/۱
- ۵۶- منابع تازه درباره ابن راوندی..... ۲۲۸-۲۱۱/۱
- ۵۷- اسماعیلیّه..... ۲۷۶-۲۲۹/۱
- ۵۸- المؤید فی الدین داعی الدعاة شیرازی..... ۲۹۴-۲۸۳/۶

- ۵۹- فضائح الباطنیة غزالی و دامغ الباطل علی بن الولید..... ۱۲۷-۱۱۶/۲
- ۶۰- امام علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب و سنت..... ۱۵۶-۱۴۳/۳
- ۶۱- الشیخ تقی الدین ابوالصلاح حلبی و علم الکلام..... ۱۷۴-۱۵۷/۳
- ۶۲- السنة و توظيفها فی البناء الفکری..... ۲۳۱-۲۱۳/۳
- ۶۳- الدّراسات الاسلامیة فی ایران فی السّنوات العشر
الأخيرة و اتّجاهها فی المستقبل..... ۲۹۸-۲۷۷/۳
- ۶۴- منابع و ارجاعات برای تحقیق و بررسی پیرامون وقف..... ۱۱۴-۸۱/۴
- ۶۵- شیخ مفید - رحمة الله علیه - در کتاب اوائل المقالات..... ۱۲۲-۱۱۵/۴
- ۶۶- عدالت و صلح در تمدن اسلامی..... ۱۸۷-۱۷۹/۵
- ۶۷- برخی از نامها و کنیه‌ها و القاب حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام..... ۲۲۴-۲۰۹/۵
- ۶۸- ترجمه فارسی چهل حدیث شریف در فضیلت علم
و شرافت علم فقه..... ۴۲۸-۴۰۷/۵
- ۶۹- کتابت حدیث و پیوندهای فرهنگی..... ۲۰۸-۱۹۹/۷

د: تاریخ علوم در اسلام

- ۷۰- رصدخانه استانبول از زبان علاءالدین منصور شیرازی..... ۱۴۴-۱۲۸/۲
- ۷۱- نهضت ترجمه و نشر علوم بیگانگان در زمان
حضرت امام رضا علیه السلام..... ۱۶۹-۱۴۵/۲
- ۷۲- مراکز علمی ری و تأثیر آن در فرهنگ اسلامی..... ۲۳۰-۲۱۹/۲
- ۷۳- کتابی درباره استادی و دانشجویی در اسلام..... ۲۶۶-۲۵۵/۲
- ۷۴- گزارش خواب ابوریحان بیرونی از غضنفر تبریزی..... ۳۹۹-۳۸۹/۳
- ۷۵- پنگان، فنجان، بنکام، فنجام، نوعی از ساعات زمانی در اسلام..... ۲۸-۲۰/۴
- ۷۶- تقسیم‌بندی علوم از نظر دانشمندان اسلامی..... ۴۸-۲۹/۴
- ۷۷- آگاهی‌هایی در فن کشاورزی در اسلام..... ۵۸-۴۹/۴
- ۷۸- دانشنامه و دامنه و انواع آن در جهان اسلام..... ۸۰-۵۹/۴

- ۷۹- المشاطة لرسالة الفهرست ۲۴۰-۲۲۵/۴
- ۸۰- اشاره‌ای اجمالی به اهمّیت اسب در تمدّن اسلامی ۲۵۸-۲۴۹/۴
- ۸۱- جنبه‌های اساسی علم و دانش در تمدّن اسلامی ۴۷-۳۱/۵
- ۸۲- دوگفتار درباره‌ی نهادهای آموزشی ۱۲۴-۱۰۷/۵
- ۸۳- مروری در تاریخ ریاضیات در زمان ابوالوفای بوزجانی ۱۷۸-۱۶۷/۵
- ۸۴- بروکلیمان، کارل (۱۸۶۸-۱۹۵۶) ۲۵۶-۲۴۹/۵
- ۸۵- فقه و تفقه و فقیه و متفقه، میرزا محمدعلی مدرّس تبریزی ۱۱۶-۱۰۳/۶
- ۸۶- ابوریحان بیرونی ۲۷۴-۲۶۱/۶

ه: فلسفه اسلامی

- ۸۷- ابو عبدالله تبریزی و شرح بیست و پنج مقدّمه ابن میمون ۱۴۴-۱۲۳/۱
- ۸۸- مفاتیح الغیب ملاصدرا ۱۵۶-۱۴۵/۱
- ۸۹- رساله ابن السّمح در غایت فلسفه ۳۳۲-۳۱۹/۱
- ۹۰- اشاره‌ای به تأثیر فارابی در دیگران ۳۴۴-۳۳۳/۱
- ۹۱- تلخیص نوامیس افلاطون ۳۵۶-۳۴۵/۱
- ۹۲- مبانی اخلاق فلسفی در اسلام ۸۹-۷۲/۲
- ۹۳- اقبال و فلسفه اسلامی ۲۴۱-۲۳۱/۲
- ۹۴- سخنی چند درباره‌ی نسخه‌های خطّی فلسفه اسلامی ۳۳-۱۳/۳
- ۹۵- ابن سینا در جهان تشیع ۴۵-۳۵/۳
- ۹۶- فلسفه سنّتی در ایران با اشاره به عصر حاضر ۲۱۲-۱۹۹/۳
- ۹۷- ایرانیان و علوم عقلی ۱۳۸-۱۲۳/۴
- ۹۸- تأثیر ابن سینا بر میرداماد ۱۵۰-۱۳۹/۴
- ۹۹- مقام علمی و فلسفی حمیدالدین کرمانی ۱۵۸-۱۵۱/۴
- ۱۰۰- مقدّمه‌ای بر شرح القبسات سیّد احمد علوی عاملی ۱۶۵-۱۴۷/۵
- ۱۰۱- ابن سینا ۷۶-۴۷/۶
- ۱۰۲- گزارش همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان ۱۸۰-۱۶۵/۶

- ۱۰۳- قطب‌الدین شیرازی..... ۱۹۰-۱۸۱/۶
- ۱۰۴- فلسفه در جهان اسلام و ضرورت برگزاری
همایش قرطبه و اصفهان..... ۲۳۲-۲۱۵/۶
- ۱۰۵- سیری اجمالی در مقدمه شرح حکمة الاشراق..... ۲۶۰-۲۵۱/۶
- ۱۰۶- میرداماد و فلسفهٔ مشاء..... ۲۸-۱۹/۷

و: گزارش سفرهای علمی

- ۱۰۷- گزارشی از کنگرهٔ بین‌المللی فرهنگستان
زبان عرب قاهره، اسفند ۱۳۶۶..... ۳۱۴-۲۹۵/۲
- ۱۰۸- گزارش مراسم افتتاح مؤسسهٔ بین‌المللی اندیشه
و تمدن اسلامی مالزی، کوالالمپور، مهرماه ۱۳۷۰..... ۷۸-۶۷/۳
- ۱۰۹- گزارش کنفرانس تمدن شهری و شهرنشینی در اسلام،
توکیو، آذرماه ۱۳۶۹..... ۱۳۰-۱۱۹/۳
- ۱۱۰- گزارشی کوتاه از مجمع علمی (سمپوزیوم) بین‌المللی
ابن رشد قرطاج (کاتاز) تونس ۲۷ بهمن تا ۳ اسفند ۱۳۷۶..... ۱۰۵-۸۵/۵
- ۱۱۱- گزارشی کوتاه از کنگرهٔ بین‌المللی زندگی و خدمات
علمی و فکری امام ابوحنیفه، اسلام آباد - پاکستان
۱۳ تا ۱۶ مهر ۱۳۷۷..... ۲۰۷-۱۸۹/۵
- ۱۱۲- گزارش ده سفر علمی در کشورهای: انگلستان، کانادا،
امریکا، هند، ترکیه، فرانسه، پاکستان، ژاپن، استرالیا..... ۳۲۱-۲۵۷/۵
- ۱۱۳- گزارش سفر علمی به کشور مجارستان..... ۸۸-۷۵/۶
- ۱۱۴- گزارش سفر علمی به هفت کشور عربی..... ۱۵۴-۱۱۷/۶
- ۱۱۵- گزارش شرکت در نخستین کنگره فلسفه
در جهان معاصر، بغداد..... ۲۰۴-۱۹۱/۶
- ۱۱۶- گزارشی کوتاه از سفر علمی به کشور تاجیکستان، ناصر خسرو.. ۲۵۰-۲۳۳/۶
- ۱۱۷- گزارشی اجمالی از یک سفر کوتاه علمی،

- مراسم بزرگداشت عبدالجلیل سجزی..... ۷۴-۶۱/۷
- ۱۱۸- گزارشی کوتاه از سفر علمی به شهر بمبئی و یونا..... ۱۳۲-۱۲۱/۷
- ۱۱۹- گزارشی از سفر علمی کوتاه به کشور کویت جهت داوری
- بهترین کتاب در تاریخ پزشکی اسلامی..... ۱۸۰-۱۷۵/۷
- ۱۲۰- گزارشی از سفر کوتاه علمی به حیدرآباد هند..... ۲۳۳-۲۱۹/۷

ز: یادبود بزرگان علم و دانش

- ۱۲۱- ایزوتسو هم رفت..... ۱۹۶-۱۸۷/۴
- ۱۲۲- سید جلال الدین آشتیانی..... ۶۲-۴۹/۵
- ۱۲۳- فلاطوری هم رفت..... ۷۳-۷۱/۵
- ۱۲۴- آرام، آرام گرفت..... ۱۴۵-۱۳۷/۵
- ۱۲۵- سید محمد کاظم عصّار تهرانی..... ۱۰۲-۸۹/۶
- ۱۲۶- خاطراتی از مرحوم شهید مرتضی مطهری..... ۱۶۴-۱۵۵/۶
- ۱۲۷- میرزا مهدی مدرّس آشتیانی..... ۲۱۴-۲۰۵/۶
- ۱۲۸- شیخ محمد تقی آملی..... ۲۸۲-۲۷۵/۶
- ۱۲۹- عبدالحمید بدیع الزّمانی کردستانی..... ۳۱۴-۲۹۵/۶
- ۱۳۰- زندگی نامه حاج شیخ عباسعلی محقق واعظ خراسانی..... ۳۴۷-۳۱۵/۶
- ۱۳۱- سخنی چند درباره حاج ملا هادی سبزواری..... ۶۰-۴۵/۷
- ۱۳۲- میرزا ابوالحسن شعرانی..... ۱۲۰-۱۱۳/۷
- ۱۳۳- آشنائی من با سید حسن تقی زاده..... ۱۳۸-۱۳۳/۷
- ۱۳۴- نوش آفرین انصاری..... ۱۶۰-۱۴۶/۷
- ۱۳۵- نامه هائی از دکتر مهدی محقق به نوش آفرین انصاری..... ۱۷۴-۱۶۱/۷
- ۱۳۶- از خلیل بن احمد تا احمد بهمنیار..... ۱۹۸-۱۸۱/۷
- ۱۳۷- بهاء الدین خرّمشاهی..... ۲۱۸-۲۰۹/۷

ح: تصوّف و عرفان

- ۱۳۸- سهم مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل
شعبه تهران در نشر میراث تصوّف و عرفان اسلامی ۶۵-۴۷/۳
- ۱۳۹- سخنی کوتاه درباره شروح فارسی فصوص الحکم ابن عربی ۸۲-۷۵/۷

ط: نهادهای علمی

- ۱۴۰- مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل ۲۵۸-۲۳۳/۷

LXI
WISDOM OF PERSIA
-SERIES-
OF TEXTS AND STUDIES PUBLISHED
by
The Institute of Islamic Studies
University of Tehran - McGill University

General Editor
MEHDI MOHAGHEGH

Institute of Islamic Studies
P.O.Box 13145-133 Tehran Iran
Tel (9821) 66707213 - 66721332 Fax (9821) 88002369

E-mail: anmo@kanoon.net

Printed in Tehran 2007

Copyright Institute of Islamic Studies

No part of this publication may be reproduced in any form without the prior
written permission of the copyright owner

ISBN 978-964-5552-36-5



McGill University
Montreal Canada

Institute of Islamic Studies



University of Tehran
Tehran- Iran

Haftumîn Bîst Guftâr
"The Seventh Twenty Treatises"

on

Literature, Philosophy

and

Biographies of Learned Men

By

Mehdi Mohaghegh



Tehran 2007

In The Name Of God

**To Commemorate the 39th Anniversary of
the Establishment of
The Institute of Islamic Studies
University of Tehran-McGill University
January 4th 1969**



McGill University
Montreal Canada



University of Tehran
Tehran- Iran

Haftumîn Bîst Guftâr
"The Seventh Twenty Treatises"

on
Literature, Philosophy
and
Biographies of Learned Men

By
Mehdi Mohaghegh

Tehran 2007